

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلنامه

مطالعات راهبردی

شماره ۲۵ • پاییز ۱۳۸۳

صاحب امتیاز: پژوهشکده مطالعات راهبردی

مدیر مسئول: سیامک ره‌پیک

سر دبیر: اصغر افتخاری

دبیر داخلی: فرزاد پورسعید

هیات تحریریه (بر اساس حروف الفبا)

گودرز افتخار جهرمی، اصغر افتخاری، سیامک ره‌پیک، محمود سریع‌القلم،

عباس‌علی عمیدزنجانی، قدیر نصری

تایپ و صفحه‌آرایی: پژوهشکده مطالعات راهبردی

ویراستار: فرنوش بهرام‌پور

نشانی: تهران، خیابان کریمخان، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر، پلاک ۱۱

صندوق پستی: ۵۱۸۹-۱۴۱۵۵ تلفن: ۸۸۰۱۱۴۷ دورنگار: ۸۸۹۶۵۶۱

پست الکترونیک: quarterly@risstudies.org

فصلنامه مطالعات راهبردی از کلیه محققان و مترجمان محترم که علاقه‌مند به درج مطالب خویش در

این فصلنامه هستند، با رعایت شرایط زیر دعوت به همکاری و ارسال مقاله می‌کند:

– مقالات در حوزه مطالعات راهبردی مسائل ایران باشد.

– نام و نام خانوادگی مؤلف یا مترجم همراه با نشانی کامل و یک شماره تلفن تماس حتماً در پایان مقاله ذکر شود.

– خلاصه‌ای از سوابق علمی و پژوهشی مؤلف یا مترجم جهت آشنایی بیشتر ضمیمه شود.

– خلاصه‌ای از مقاله به زبان فارسی (و در صورت امکان انگلیسی) حتماً تهیه و ارسال شود.

– مقالات بر روی یک صفحه و با فاصله مناسب (حداقل ۲ سانتی‌متر) با خطی خوانا نوشته شود.

– طول مقالات از ۲۰ صفحه تایپی (و یا معادل دست‌نویس آن) فراتر نرود.

– در نگارش مقالات کلیه اصول علمی – پژوهشی رعایت شود. (معادلها در مقابل هر کلمه درون متن بیاید و

ارجاعات در یادداشت انتهایی ذکر شوند).

– یک نسخه از متن اصلی مقالات ترجمه شده همراه ترجمه ارسال شود.

– مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

– فصلنامه در ویرایش مقالات پذیرفته شده آزاد است.

مطالب مندرج در فصلنامه مطالعات راهبردی بیانگر دیدگاههای پژوهشکده مطالعات

راهبردی نمی‌باشد.

نقل مطالب با ذکر منبع جایز است.

کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است.

فهرست مطالب

مقالات علمی

مطالعات پایه

- ۴۲۵-۴۵۱ مرزهای گفتمانی نظریه اسلامی امنیت؛ گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی
اصغر افتخاری
- ۴۵۳-۴۷۴ درآمدی بر مبانی نظری «ضد - دولت»
سیدموسی دیباج

مطالعات ایران

- ۴۷۵-۵۰۰ طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران
سیدجلال‌الدین دهقانی
- ۵۰۱-۵۲۳ منطقه‌گرایی، ایران و آسیای مرکزی
ادموند هرتسیگ / محمدعلی قاسمی

مطالعات بین‌الملل

- ۵۲۵-۵۴۹ تحلیل امنیت در پارادایم‌های حاکم بر روابط بین‌الملل
مجید عباسی اشلقی
- ۵۵۱-۵۷۳ عربستان سعودی و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس
شهرزاد ابراهیمی

نقد و بررسی کتاب

- ۵۷۷-۵۸۵ جامعه آنارشیک: مطالعه نظم در سیاست جهان
هدلی بول / رحمن قهرمانپور
- ۵۸۷-۵۹۹ جنبش‌های اسلامی و ثبات سیاسی در جهان عرب
عبدالوهاب افندی و دیگران / غلامرضا خسروی
- ۶۰۱-۶۱۰ هویت و سیاست خارجی در خاورمیانه
شبلی تلهامی و مایکل بارت / نادر پورآخوندی
- ۶۱۱-۶۱۸ شهروندی و مهاجرت: جهانی شدن و سیاست تعلق
استفن کاستلز والستر دیویدسون / عبدالله قنبرلو

فصلنامه مطالعات راهبردی

پژوهشکده مطالعات راهبردی • سال هفتم • شماره سوم • پاییز ۱۳۸۳ • شماره مسلسل ۲۵
۲۱۵ صفحه • قیمت تک‌شماره ۱۱/۰۰۰ ریال

مقالات: مرزهای گفتمانی نظریه اسلامی امنیت؛ گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی / اصغر افتخاری • درآمدی بر مبانی نظری «ضد - دولت» / سیدموسی دیباج • طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران / سیدجلال‌الدین دهقانی • منطقه‌گرایی، ایران و آسیای مرکزی / ادموند هرتسیگ / محمدعلی قاسمی • تحلیل امنیت در پارادایم‌های حاکم بر روابط بین‌الملل / مجید عباسی اشلقی • عربستان سعودی و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس / شهروز ابراهیمی

نقد و بررسی کتاب: جامعه‌آنارشیک: مطالعه نظم در سیاست جهان / هدلی بول / رحمن قهرمان‌پور • جنبش‌های اسلامی و ثبات سیاسی در جهان عرب / عبدالوهاب افندی و دیگران / غلامرضا خسروی • هویت و سیاست خارجی در خاورمیانه / شبلی تلهامی و مایکل بادنت / نادر پورآخوندی • شهروندی و مهاجرت: جهانی شدن و سیاست تعلق / استفن کاستلز والستر
دیویدسون / عبدالله قنبرلو

ISSN:1735 - 0727

Strategic Studies

Quarterly

Research Institute of Strategic Studies • Vol.7
No. 3 • Autumn 2004 • Pages 215

Articles: Discursive Boundaries in Islamic Theory of Security: Transition from the Ignorant Society to the Islamic One / *Asghar Eftekhary* • A Preface to the Theoretical Foundations of Anti – State / *Seyed Mousa Dibaj* • The Greater Middle East Plan and the Islamic Republic of Iran's National Security/ *Seyed Jalal Dehghani* • Regionalism, Iran and Central Asia / *Edmund Herzig/Trans. Mohammad Ali Qasemi* • The Analysis of Security in the Prevailing Paradigms of International Relations / *Majid Abbasi Ashlaghi* • Saudi Arabia and the New Power System in the Persian Gulf / *Shahrouz Ebrahimi*

Book Review: *Hedley Bull*, The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics / *by: Rahman Ghahremanpour* • *Abdul – Wahhab Efendi et al*, Islamic Movements and Their Impact Upon Political Stability in Arab World / *by: Gholam – Reza Khowsravi* • *Shibley Telhami and Michael Barnett(eds)*, Identity and Foreign Policy in the Middle East /*by: Nader Pour- Akhondi* • *Stephen Castles & Alastair Davidson*, Citizenship and Migration: Globalization and the Politics of Belonging / *by: Abdullah Ghanbarlou*

مرزهای گفتمانی نظریه اسلامی امنیت؛

گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی

دکتر اصغر افتخاری

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۶/۲۶

معاون پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۶/۳۱

چکیده

نگارنده، در مقاله حاضر تلاش دارد از رهگذر شناخت بنیادهای گفتمانی جاهلیت در موضوع امنیت و استفاده از آن به مثابه یک «غیر»، به تصویر روشن‌تری از گفتمان امنیتی اسلام دست یابد. برای این منظور، چهار رکن اصلی گفتمان جاهلی - یعنی تعدد خدایان، تعدی، تجارت و تعصب - شناسایی و متناسب با آنها، تلقی سلبی از امنیت که مد نظر اعراب جاهلی بود؛ معرفی شده است. در ادامه، نویسنده با استناد به آیات الهی و از طریق تحلیل جهان‌بینی اسلامی، چهار رکن بدیل برای ارکان جاهلی که در مکتب اسلام مورد توجه قرار گرفته‌اند - یعنی توحید، ایمان، ولایت و سعادت - را معرفی و بازخوانی امنیتی می‌نماید. در نتیجه تصویر تازه‌ای از امنیت در مقابل تصویر جاهلی آن پدیدار می‌شود که از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های آن می‌توان به «ایجابی بودن امنیت»، «چندمنطقی بودن ساز و کار تحلیل موضوعات امنیتی و ارایه راهبرد برای آنها» و بالاخره «تقدم فرد بر حکومت» (که محور اصلی امنیت انسانی را در عصر حاضر شکل می‌دهد) اشاره کرد. اصول سه‌گانه بالا، خطوط راهنمای درک امنیت از منظر اسلامی و پردازش نظریه اسلامی امنیت را شکل می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمانی، مکتب اسلام، گفتمان امنیتی، امنیت انسانی، رویکرد ایجابی، رویکرد سلبی، جاهلیت.

مقدمه

«پس پرستش کنید یگانه خدای صاحب این خانه را؛ خدایی که شما را از گرسنگی رهایی داد و از ترس ایمن‌تان بخشید.»^{۱*} (قرآن کریم)

«هر کس پیرو راستی گردد، به خدا و فرستاده او ایمان آورد و گواهی دهد که خدایی جز خدای یگانه بی‌انبار، بی‌زن و فرزند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست؛ گزندش نخواهد دید.» (محمد رسول‌خدا) (۱)

اگرچه مفهوم «ایمنی» در مکتب اسلام به طور ویژه‌ای مورد توجه است، به گونه‌ای که در لایه‌ها و سطوح مختلف اعتقادی - رفتاری از سوی شارع، رسول خدا(ص) و ائمه معصومین بدان اشاره شده؛ اما تاکنون تلاش کمی برای تئوریزه کردن این آموزه‌ها و ارائه چارچوب تحلیلی واحد و منسجمی مبتنی بر اصول اعتقادی اسلامی، صورت گرفته است. این در حالی است که:

اولاً. جوهره اسلام بر «سلام» و «ایمنی» قرار دارد، چنانکه حضرت علی علیه السلام «اسلام» را مایه «امان» دانسته که هر کس در آن درآویخت به آرامش و امنیت خواهد رسید.^{۲*} (۲)

ثانیاً. از صفات برجسته الهی، «ایمنی بخشی» است. پاره‌ای از مفسران در مقام تفسیر آیه ۲۳ سوره مبارکه حشر آورده‌اند: اینکه در قرآن کریم از نام‌های خدای متعال به «سلام» یاد شده،^{۳*} دلالت بر آن دارد که خداوند مایه «سلامت» و «بخشنده ایمنی» است. (۳)

ثالثاً. ایمنی، شاخص راست کرداری فرد مسلمان و ویژگی بارز سلامت شبکه ارتباطات در جامعه اسلامی به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که از قول معصوم می‌خوانیم: همانا مسلمان کسی است که دیگران از دست و زبان او در آرامش و ایمنی باشند.^{۴*} (۴)

*۱. قال الله تعالى: «... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (قرآن کریم. سوره مبارکه قریش. آیات شریفه ۳ و ۴)

*۲. قال علي عليه السلام: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ ... فَخَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَقَلَهُ وَ سَلَامًا لِمَنْ دَخَلَهُ»

*۳. قال الله تعالى: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (قرآن کریم. سوره مبارکه الحشر).

آیه شریفه (۲۳)

*۴. قال علي عليه السلام: «فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ».

رابعاً. فرجام تاریخ در روایت اسلامی آن با استقرار سطحی از ایمنی شناسانده می‌شود که از جمله نکات برجسته آن، «فراگیری» و «جامعیت» است.^{۱*} (۵)

ملاحظات از این قبیل نشان می‌دهد که مفهوم «ایمنی»، مفهومی «پیچیده»، «چند لایه‌ای» و «محوری» در مکتب اسلام است که دارای کاربردهای فردی و جمعی، حکومتی و اجتماعی، سلبی و ایجابی، و در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ارتباطاتی و مانند آن می‌باشد. به همین دلیل است که تلاش برای طراحی «تئوری امنیت» در اسلام، نیازمند بررسی و ارایه مقدمات متعددی است تا در نهایت بتوان تصویر نسبتاً جامعی از امنیت ارایه داد. برای این منظور، لازم است تا طیف متنوعی از مطالعات - اعم از تاریخی، تحلیلی، فلسفی و کاربردی - در متون و تجربه تاریخی مربوط به اسلام صورت گیرد تا از رهگذر بررسی انتقادی آنها، بتوان به تلقی چند بعدی از امنیت متناسب با فضای فکری و نیازمندی‌های کاربردی عصر حاضر دست یافت.

نگارنده، در نوشتار حاضر تلاش دارد تا بنیان‌های نظری «ایده امنیت» در مکتب اسلام را به بحث گذارده و در این راستا، به تحلیل گفتمان اسلامی با هدف استخراج گزاره‌هایی که حدود گفتمانی امنیت را در مکتب اسلام مشخص سازند؛ پردازد. دلیل این امر آن است که ظهور اسلام به مثابه انقلابی تمام عیار قلمداد می‌شود که ارایه دهنده گفتمانی تازه و منحصر به فرد است. این گفتمان افزون بر ارایه مفاهیم و ایده‌هایی نوین، به پالایش و پیرایش مفاهیم محوری و رایج در عرصه سیاست عملی نیز می‌پردازد که از آن جمله می‌توان به مفهوم «امنیت» اشاره کرد. به عبارت دیگر، «امنیت» در بستر گفتمان اسلامی، جایگاه و معنایی متفاوت از جایگاه و معنای رایج آن در نظام سیاسی جاهلیت می‌یابد که به مثابه نقطه آغازین مطالعات امنیتی در مکتب اسلام، باید بدان پرداخته شود. با توجه به مبنایی بودن این بحث و صبغه تاریخی آن، به نظر می‌رسد که الگوی تحلیل گفتمانی به بهترین وجه این نیاز را برآورده می‌سازد.

*۱. قال معصوم علیه السلام: «مَلَأَ الْأَرْضَ مِنْ السَّلَامِ».

منظور از تحلیل گفتمانی آن نوع تلقی است که توسط اندیشه‌گرانی چون میشل فوکو، ارنستو لاکلائو و شنتال موفه بنیاد گذارده شده است. اصول محوری این رویکرد تحلیلی در حد نوشتار حاضر عبارتند از:

۱. **زمینه‌وندی:** تمامی ابژه‌ها (موضوعات)، زمینه‌وند هستند. به این معنا که یک مقوله در دو فضای متفاوت، می‌تواند دو معنای مختلف - و حتی معارض - داشته باشد. در این خصوص، مبانی استدلالی اندیشمندانی همچون «سوسور» نیز به کار می‌آید که با عنایت به ماهیت زبان و تفکیک بین دال و مدلول توانست این بعد از تحلیل گفتمانی را برجسته سازد. (۶)

۲. **تاریخ‌مندی:** با استناد به آثار نویسندگانی چون «رورتی» و «دریدا» می‌توان چنین اظهار داشت که موضوعات در تحلیل گفتمانی، ماهیتی «تاریخی» دارند. به این معنا که همگی محصول تاریخ هستند. پس در کشف و تحلیل موضوعات، لاجرم باید به تبارشناسی تاریخی آنها عنایت ویژه‌ای شود. (۷)

۳. **مرزبندی:** در نظریه گفتمان، طراحی مرزها به منظور تمیز بازیگران از یکدیگر امری مهم ارزیابی می‌شود؛ چرا که درک هویت‌ها بدون توجه به مرز فیما بین آنها، غیرممکن است. این مرزبندی از آنجا که حد فاصل «خودی» و «دشمن» را نشان می‌دهد، حائز اهمیت است. (۸) حال با عنایت به اصول سه‌گانه بالا می‌توان بین دو گفتمان اسلامی و جاهلی به دلیل بهره‌مندی از تاریخ و بستر هنجاری - اجتماعی متفاوت آنها تفکیک قایل شد.

الف. معنا و مقام امنیت در گفتمان جاهلی

چنانکه «حبیب‌الجنحانی» در «التحول الاقتصادي والاجتماعی فی مجتمع صدر الاسلام» نشان داده است، جاهلیت را نمی‌توان - و نباید - پدیده ساده اجتماعی به حساب آورد. در واقع «جاهلیت» چارچوبی برای زندگی به شمار می‌آید که به تعبیر او از مبادی مشخص مادی و معنوی برخوردار بوده و قادر است برای مدت زیادی در تدبیر امور جوامع قبیله‌ای توفیق داشته باشد. (۹) به این دلیل، تحلیل‌گران بر شکل‌گیری الگوی خاصی از زندگی جمعی در

عصر جاهلیت تأکید دارند و بر این باورند که جاهلیت توانسته - همانند سایر گفتمان‌های بعدی - در سیر تحول جوامع انسانی به پیدایش دین، اقتصاد، سیاست، علم، اخلاق و فن‌آوری خاص خود نایل آید و آن را به مثابه «فرهنگی» مستقل عرضه بدارد. (۱۰) «مکه» از این منظر، مهد «فرهنگ جاهلی» به شمار می‌آید آن گونه که اصول فرهنگ جاهلی در کلیه لایه‌ها و سطوح زندگی فردی و جمعی افراد آن شهر نهادینه شده بود. ایستادگی جدی مکه در مقابل دین جدید، به گونه‌ای که به سختی - و پس از مدت زیادی - به سوی این مکتب تازه گرایش یافت، به دلیل استقرار فرهنگ جاهلی در آن بود که به شدت نیروی مقاومت (ناشی از تعصب) را تولید می‌کرد. «حسین‌الحاج حسن» در مقام بررسی ابعاد فرهنگی «رسالت نبوی» به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: ایستادگی قریش در مقابل پیامبر ﷺ و دعوت ایشان، نه اقتصادی و سیاسی، بلکه «فرهنگی» بوده است. زیرا قریش حاضر بود به نفع استمرار فرهنگ جاهلی از منافع اقتصادی و سیاسی خود چشم‌پوشی نموده و پیامبر را با خود شریک نماید. در واقع، دعوت قریش از پیامبر ﷺ آن بود که چارچوب گفتمان جاهلی را بپذیرد و در عوض از مواهب مادی قریش - همچون دارایی، قدرت سیاسی و لذایذ دنیوی - بهره‌مند شود. اینکه پیامبر نیز این پیشنهاد را نپذیرفت دلالت بر آن دارد که طرفین از عمق تعارض بین دو «فرهنگ» آگاه بودند. این امر، مرز بین «الوهیت» و «جاهلیت» را به مثابه دو گفتمان پدید آورد. (۱۱) بر این اساس و از رهگذر تحلیل تاریخ سیاسی جامعه جاهلی، می‌توان ارکان اصلی گفتمان جاهلی را در چهار مورد زیر خلاصه نمود:

رکن اول. تعدد (خدایان)

اگرچه عنصر دین با محوریت کعبه از دیرباز، در درون فرهنگ جاهلی وجود داشته است؛ اما دین جاهلی نه تنها از آرایه کارویژه‌های امنیتی عاجز بود، بلکه افزون بر آن خود تبدیل به «ایدئولوژی تعارض‌زا» شده بود که به تعبیر «رفیع الدین اسحاق» از درون آن طیفی از «منازعه» تا «آرامش» تولید می‌شد. زیرا: (۱۲)

اولاً: دین جاهلی بر محوریت «خدایان» استوار بود و «کثرت خدایان» موجب تعارض و اختلاف می‌شد؛ حال آنکه «الله» به دلیل وحدانیت، موجد تعارض نیست.

ثانیاً: دین جاهلی متوجه «عینیت» بود نه «حقیقت». لذا در عمل «مادی» شده و به خدایگان سنگی تبدیل می‌شد. بازتعریف مادی اعتقادات، آنها را اسیر احکام عالم ماده - و از آن جمله اختلاف و تعارض - می‌نماید؛ حال آنکه دین اسلام «غیرمادی» است و از احکام عالم مادی تبعیت نمی‌کند.

ثالثاً: دین جاهلی از حیث ارزشی، دربردارنده برترین ارزش‌ها نبود و حتی خدایان نیز در ذیل منافع مادی و برتر مردمان تعریف می‌شدند. ابن هشام، حکایات متعددی را نقل کرده که نشان می‌دهد چگونه اشراف و مردم حاضر به خدا نمودن خدایان به نفع نیازمندی‌های مادی‌شان بوده‌اند. (۱۳)

معنای این تحلیل در حد نوشتار حاضر آن است که «دین جاهلی» بر تعارض و تضاد - از ناحیه تعدد خدایان - مبتنی بود و از درون آن جز «جنگ» و «نزاع»، تولید نمی‌شد. به همین دلیل است که اکثر پژوهشگران حوزه فرهنگ جاهلی در این نکته اتفاق نظر دارند که «نزاع‌طلبی» و «گروش به جنگ» جزء ذاتی ایدئولوژی جاهلی بوده است. (۱۴)

رکن دوم. تعدی

ابتنای اعتقادی تمدن جاهلی بر چندگانگی و تعارض، لاجرم ایشان را به سوی ایده «سلطه» از طریق سرکوب دیگران و تضعیف ایشان رهنمون کرد. در واقع چنانکه عمده تاریخ‌نگاران اظهار داشته‌اند، «تعدی» آشکارترین وجه گفتمان جاهلی به شمار می‌آید که بر این آموزه ساده استوار بوده است: «برای نیل به وضعیت ایمن بایستی بر کلیه بازیگران دیگر تفوق حاصل نمایی.» (۱۵) «شیخ صفی المبار کفوری» در «الرحیق المختوم»، تمدن جاهلی را از این حیث به شدت آسیب‌پذیر دانسته و اظهار می‌دارد:

«چون فطرت انسانی مایل به درگیری مستمر و زندگی پیوسته در حالت جنگ و نزاع نیست؛ جاهلیت مبتنی بر «تعارض» نمی‌توانست نیاز به آرامش و ایمنی را به خوبی پاسخ گوید. به همین دلیل است که شعارهای صلح‌طلبانه پیامبر بسیار جذاب جلوه‌گر شد و نخستین گرایش‌های گسترده به اسلام از سوی اعراب خسته از جنگی بود که «آرامش» و «اطمینان» را در «اسلام محمد» می‌دیدند.» (۱۶)

«مصطفی محمود منجود» نیز در مقام تحلیل ابعاد سیاسی مفهوم امنیت در گفتمان اسلامی، بر همین وجه از رسالت نبوی ﷺ تأکید کرده، و اظهار می‌دارد:

«باید پذیرفت که سیره رسول خدا ﷺ تا آن زمان که در قید حیات بودند، جز ایمنی و آرامش برای مردم، چیز دیگری به همراه نداشت... این بعد از حیات رسول خدا ﷺ عام و فراگیر بود و برای کلیه مردمان - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - ایمنی می‌آورد... رمز توفیق حضرت محمد ﷺ در تبلیغ رسالتش نیز متوجه همین نکته است که برای همگان ایمنی را به ارمغان می‌آورد.» (۱۷)

رکن سوم. تجارت

موقعیت جغرافیایی شبه جزیره حجاز و محرومیت آن از منابع طبیعی، سبب شده بود تا ساکنان این سرزمین از حیث اقتصادی در وضعیت نامطلوبی قرار گیرند و دسترسی به ثروت به عاملی حیاتی در استقرار گفتمان جاهلی تبدیل شود. به همین دلیل بود که اشراف به واسطه انحصار ثروت، موقعیتی ممتاز داشتند و در جامعه جاهلی از اعتبار دینی - اجتماعی برخوردار می‌شدند. همین ویژگی، گفتمان امنیت را از عامه مردم به سمت منافع گروه و طبقه‌ای خاص (اشراف) منحرف ساخت؛ به گونه‌ای که عدم «تهدید منافع اقتصادی» برای اشراف به مراتب مهم‌تر از - حتی - مسأله «خدایان» و حفظ اعتبار ایشان بود. به همین دلیل کوچک‌ترین تسامحی را در برخورد با پیامبر ﷺ به دلیل تعرض وی به منافع اقتصادی‌شان جایز نمی‌دانستند: «ثروتمندانی که از راه تجارت و رباخواری مال‌های فراوان اندوخته بودند و می‌کوشیدند آن را نگهداری کنند و چندان که می‌توانند بر آن بیفزایند، (نمی‌توانستند با محمد ﷺ همراهی کنند).» (۱۸)

به تعبیر «بلاذری» در «انساب الاشراف»، هویت جاهلی بر مفهوم «منفعت مادی» استوار بود و این امر ایشان را واهی داشت تا «افزایش ثروت» و «صیانت» از آن را به مثابه یک اصل اولیه در مقام درک امنیت و الگوی عملی تحقق آن لحاظ نمایند.

«تجارت پرسود اشراف این شهر که مروهون تقدس کعبه و بتان مستقر در آن و همچنین موقعیت جغرافیایی مکه در جزیره العرب بود، ارمغانی جز جامعه طبقاتی برای این شهر به همراه نداشت. در این شرایط طبیعی بود که ظهور هر اندیشه و

آرمان اصلاح‌گرایانه‌ای... با مقاومت شدید حاکمان و حامیان جامعه جاهلی [به بهانه تعرض به ثبات جامعه] روبرو گردد.» (۱۹)

رکن چهارم. تعصب

اکثر محققان حوزه تمدن عربی در دوره پیش از اسلام، بر این باورند که بنیاد قوام بخش این جامعه را آداب و رسوم شکل می‌داد که در گذر تاریخ از نیاکان خود به ارث برده بودند و این آداب، مرجع نهایی آنها برای تعریف «خود» در برابر «دیگری» و صیانت از «خود» در برابر «دشمن» قلمداد می‌شد. به همین دلیل، در مقابل رسالت توحیدی به عقاید و سنن پدرانشان استناد کرده و اسلام را به دلیل عدم انطباق با آنها، مشتمل بر آموزه‌هایی خرافی و نادرست می‌خواندند. «تاج‌الدین استرآبادی» از این منظر به مقاومت مکه در مقابل پیامبر نگرسته و اظهار می‌دارد: در واقع ایستادگی مکیان از آن روی بود که محمد را خارج شده از «ملت آباء و اجداد» شان می‌دانستند که دچار «بیگانگی» شده است. بنابراین حیمت جاهلی مانع از آن می‌شد تا به حقیقت گوش و دل بسپارند.

نکته قابل توجه در تلاش پیگیری است که رسول خدا برای غلبه بر این تعصب و تضعیف آن انجام می‌داد، اما چنانکه تحلیلگرانی چون «ابراهیم بیضون» بیان داشته‌اند؛ تاریخ نشان داد که اعراب مسلمان به سادگی با این وضعیت تازه همراه نشده و به شدت در برابر آن ایستادگی کردند؛ تا حدی که در عصر خلافت، «حجاز سفیانی» و «حجاز مروانی» در عرصه کسب قدرت احیاء شد. (۲۰) به عبارت دیگر می‌توان چنین اظهار داشت: اعراب در گام نخست «اسلام» آوردند و این اقدام با ورود به مرحله «ایمان» فاصله دارد که در آن تعریف و درک از «غیریت‌ها» بر اعتقاد (ایمان به خدای متعال) و نه «تعصبات» استوار است.

نتیجه آنکه «دشمن» در گفتمان جاهلی با معیار «تعصبات قبیله‌ای» شناسانده می‌شود. بنابراین طبیعی است که عمده تعارضات و برخوردهای خونین در تاریخ عرب بر تعصبات و کینه‌های تاریخی مبتنی باشد. (۲۱) بر این اساس می‌توان مؤلفه‌های چهارگانه مذکور در جدول شماره ۱ را معرف وضعیت‌های امن و ناامن در گفتمان جاهلی دانست.

جدول شماره (۱)

مؤلفه‌های امنیت ساز و امنیت سوز در گفتمان جاهلی

وضعیت ناامن	وضعیت امن
مؤلفه اول	مؤلفه اول
تعدد	تضعیف اعتقاد به خدایان متعدد و عدم تمکین از نمایندگان ایشان، موجب ناامنی ساختار رسمی قدرت می‌شود.
تعدد	استفاده ابزاری از اعتقادات برای ایجاد روحیه تسلیم و توجیه اعمال سلطه از سوی حاکمان
مؤلفه دوم	مؤلفه دوم
تعدي	کسب، افزایش و کاربرد هر چه مؤثرتر زور به منظور سرکوب دشمن (حق از آن پیروز است)
تعدي	کاهش قدرت سرکوب‌گری و افزایش توان مخالفان در عدم اطاعت از قدرت حاکم، به توسعه ناامنی منجر می‌شود.
مؤلفه سوم	مؤلفه سوم
تجارت	ثروت، قدرت می‌آورد. کسب، افزایش و صیانت از ثروت به منظور افزایش ضریب ایمنی
تجارت	از دست دادن منابع ثروت و کاهش درآمد، به تنزل جایگاه سیاسی - اجتماعی حاکمان و بسط آشوب و ناامنی منجر می‌شود.
مؤلفه چهارم	مؤلفه چهارم
تعصب	معیار تمیز دوست از دشمن، التزام به آداب و سنن به جای مانده از نیاکان است. (اصل صیانت از سنن به مثابه کانون تولید کننده مشروعیت)
تعصب	نقد و نفی آداب و رسوم پیشین، به تضعیف مشروعیت قدرت حاکم و بروز هرج و مرج منجر می‌شود.

ب. معنا و مقام امنیت در گفتمان الوهی

اسلام که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منادی آن بودند، بر ارکانی کاملاً متفاوت با فرنگ جاهلی استوار است. بنابراین می‌توان شکل‌گیری تصویر و تلقی‌های جدید از امنیت و ناامنی در این گفتمان را انتظار داشت. مهم‌ترین ارکان این گفتمان در حد بحث حاضر عبارتند از:

رکن اول. توحید: آغاز اسلام بیان «نه» و پذیرش «یکتایی» ای است که در شعار اولیه نهضت اسلامی - یعنی قولوا لاله‌الله تفلحوا - تجلی یافته است. بر این اساس، اسلام با نفی «خدایان» و اثبات «الله» به عنوان آفریدگار جهان معنا می‌شود و نتیجه این اعتقاد تأسیس نوعی «وحدت» در جهان‌بینی مسلمانان است که در تمامی سطوح حیات انسان و زوایای مختلف آفرینش و در ورای تمامی پراکندگی‌ها و تنوع‌ها حضور دارد. اصل توحید با مرکزیت دادن به نظام هستی و انسجام بخشی به شبکه ارتباطاتی پدیده‌های مختلف، در واقع انسان را از «آشفته‌گی» و

«پیشانی» - در سطوح فردی و جمعی - رهایی بخشیده و بدین ترتیب زمینه نیل به «آرامش» و «اطمینان» را فراهم می‌سازد. برای مثال می‌توان به «آیات راهنمای» زیر اشاره کرد که غالب مفسران از آنها برای تبیین این بعد از «ایمنی» در گفتمان اسلامی استفاده نموده‌اند:

• خداوند متعال می‌فرماید:

«... پاداش کسانی که ایمان آورده و بر عمل صالح‌اند، آن است که خدایشان ایشان را از ترس رهایی بخشیده و احساس ایمنی به آنها ارزانی دارد...»^{*۱}

• خداوند متعال می‌فرماید:

«کسانی که ایمان پیشه ساخته و آن را به هیچ ستمی نیالوده‌اند، برای چنین کسانی ایمنی و آرامش خاطر باشد. و هم ایشانند که راه هدایت را دریافته‌اند.»^{*۲}

از این قبیل گزاره‌ها که دلالت بر حصول ایمنی و اطمینان از ناحیه اعتقاد به خدای یگانه دارد و نشان می‌دهد که چگونه «خداپرستی» به کانون اتکایی قوی برای فرد مسلمان تبدیل می‌شود و در ایجاد احساس امنیت، آرامش خاطر، تقویت توان او در برخورد با مشکلات، و امیدواری در مواقع حساس نقش مؤثری دارد؛ در متون اسلامی بسیار است که با عنایت به شواهد تاریخی نیز تأیید می‌شوند. (۲۲)

رکن دوم. ایمان: ایمان را مرتبه‌ای بالاتر از «اسلام» دانسته‌اند که در آن اصول بیان شده به زبان (در مرحله اسلام) جنبه عملیاتی پیدا کرده و در مملکت وجودی فرد و محیط خارجی او عینیت می‌یابند. به این خاطر است که خداوند متعال در قرآن کریم بین اسلام و مرحله ایمان تفاوت نهاده و چنین تصریح می‌دارد:

«ای محمد به ایشان بگو که: شما در واقع اسلام آورده‌اید؛ و هنوز ایمان نیاورده‌اید.» و یا اینکه خطاب به مؤمنان تصریح دارد که: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پس پیوسته ایمان‌تان را تجدید نموده و آن را ارتقا بخشید.»^{*۳}

*۱. قال الله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ... لَيَكْفُرَهُمْ مِنْ بَعْدِ حُفُوفِهِمْ اِمَّا يَنْشَرُوكُنَّ يَشَاءُ...» (قرآن کریم. سوره مبارکه النور. آیه شریفه ۵۵)

*۲. قال الله تعالى: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولَئِكَ هُمُ الْاٰمِنُونَ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (قرآن کریم. سوره مبارکه الانعام. آیه شریفه ۸۲)

*۳. قال الله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» (قرآن کریم. سوره مبارکه النساء. آیه شریفه ۱۳۶).

با تحلیل آموزه‌های محوری گفتمان اسلامی در خصوص ایمان، می‌توان سه کارویژه مهم امنیتی برای «ایمان» را از یکدیگر تمیز داد:

نخست آنکه: ایمان از آن حیث که جنبه روانی دارد به ایجاد تعادل بین قوای مختلف انسان کمک کرده و بدین ترتیب مانع از بروز «اضطراب» و «نگرانی» ناشی از افراط و تفریط‌های فردی می‌شود. به عبارت دیگر، ایمان در ایجاد امنیت روانی و «معتدل ساختن انسان» نقش مؤثری ایفا می‌نماید. (۲۳)

دوم آنکه: ایمان از آن حیث که جنبه اجتماعی دارد به تنظیم روابط افراد در حیات جمعی کمک می‌کند. بازداشتن افراد از ارتکاب رفتارهای ناپه‌نجار، دوری از مفاسد اجتماعی و مهم‌تر از همه شأن انسان‌سازی ایمان که به اصلاح فرد - به مثابه عنصر اولیه جامعه - منجر می‌شود؛ تماماً در پیدایش «جامعه‌ای سالم» مؤثر هستند. در چنین جامعه‌ای است که روابط بر «اطمینان» تا «تهدید» استوار می‌باشد. (۲۴)

سوم آنکه: ایمان از حیث سیاسی به تکوین «امت اسلامی» منتهی می‌شود که علاوه بر کارکردهای اعتقادی و ارتباطی، ارزش امنیتی بالایی در معادلات سیاسی نیز دارد. از این منظر، کلیه بازیگران مسلمان، در بلوک واحد قدرت قرار می‌گیرند که ضمن داشتن توان تدافعی بالا، قادر به تولید قدرت ایجابی بوده و می‌توانند در عصر حاضر، طرح «اتحادیه کشورهای اسلامی» را احیاء و مطرح سازند. (۲۵)

بدین ترتیب «ایمان» در سطوح مختلف فردی، اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار است و در قالب الگوی واحدی به توسعه امنیت و افزایش قدرت (سلبی - ایجابی) مسلمانان کمک می‌نماید.

رکن سوم. ولایت: ولایت به معنای خاص آن (۲۶) به پذیرش اصل تصدی امور مسلمین از ناحیه خداوند متعال دلالت دارد. تصدی که عام است و حاکمیت سیاسی را نیز شامل می‌شود. چنانکه در قرآن کریم تصریح شده: «حکمرانی جز از آن خدای متعال، برای کس دیگری نیست». ^{۱*} با این حال ضرورت عقلی تأسیس حکومت برای تدبیر امور جامعه اسلامی، موجب

*۱. قال الله تعالی: «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» (قرآن کریم. سوره مبارکه یوسف. آیه شریفه ۶۷)

شده تا اصل ولایت الهی به مجرای خاصی سوق یابد که رسول خدا(ص) و ائمه اطهار^(علیهم السلام) را شامل می‌شود:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا، رسولش و اولی الامر اطاعت کنید.»^{۱*}

بر بنیاد این نظریه است که فقهای مسلمان از سه نوع «ولایت» در ذیل ولایت عامه الهی در سطح سیاسی - اجتماعی سخن می‌گویند: «ولایت رسالت»، «ولایت امامت» و «ولایت زعامت»؛ که در مورد اخیر «فقیه جامع‌الشرایط» با انتخاب مردم به نیابت از امام عصر^(عج) تصدی امور حکومتی را عهده‌دار می‌شود. (۲۷)

مطابق تفسیر بالا، «ولایت» از سه حیث در خور توجه و تأثیرگذار است:

نخست آنکه: گفتمان سیاسی اسلام با طرح موضوع ولایت عامه در واقع به یکی از دو پرسش اساسی در حوزه سیاست و حکومت - یعنی «چه کسی باید حکومت کند؟» و «چگونه باید حکومت کرد؟» (۲۸) پاسخ داده است. بدین وسیله گام مؤثری در راستای تأمین و تضمین «ایده دولت» برداشته می‌شود. از جمله نتایج این اقدام، سالم‌سازی رابطه مردم و حکومت است که به مثابه یکی از کانون‌های اصلی در بروز بی‌ثباتی سیاسی در حوزه داخل و ضعف قدرت نرم حکومت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل، قابل طرح می‌باشد. (۲۹) گفتمان اسلامی به دلیل تأکید بر «نظریه رهبری» و «حقوق متقابل مردم - رهبر»، از ظرفیت و قابلیت بالایی برای مواجهه با این دسته از بحران‌ها برخوردار است. (۳۰)

دوم آنکه: نظریه امامت به دلیل بهره‌مندی از بنیادهای دینی، عملاً حوزه سیاست و دیانت را به هم مربوط می‌سازد و بدین وسیله در دو حوزه سیاست داخلی و خارجی، زمینه‌ساز توسعه و تقویت وفاق می‌شود. شهید مطهری در مقام تبیین همین ویژگی است که «نظریه امامت» را دربردارنده دو بعد «رهبری سیاسی» و «مرجعیت دینی» معرفی کرده و بر این باور است که جامعه اسلامی از ناحیه زعامت دینی در داخل به وحدت و یکپارچگی رسیده و در خارج به قدرتی برتر تبدیل خواهد شد که ثبات داخلی و امنیت خارجی را به صورت توأمان تأمین خواهد کرد. (۳۱) این معنا از سوی مفسران شیعی در ذیل آیه ۳ از سوره مبارکه مائده، در

۱ * قال الله تعالى: «يا أيها الذين آمنوا، أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم...» (قرآن کریم. سوره مبارکه النساء. آیه شریفه ۵۹)

خصوص بعد بیرونی امامت مورد توجه قرار گرفته که التزام به امامت را با «رهایی از ترس و ناامنی» توأمان دانسته است: (۳۲)

«امروز نوامیدی بر کفار از آسیب رسانیدن به دین شما، چیره گشت. پس از ایشان هراسی به خود راه ندهید و [تنها] از من اندیشه کنید...»^{۱*}

در خصوص بعد داخلی و ایجاد وفاق سازنده و پویا، عموم جامعه‌شناسان سیاسی بر این نکته تأکید کرده و در ذیل نظام «امت - امامت»، کارویژه مثبت «امامت» را بیان داشته‌اند. مرحوم علی شریعتی در این باره می‌نویسد:

«برای رهبری این جامعه - یعنی امت - [اسلام] اصطلاح خاص دارد... و این اصطلاح نیز همه معانی گوناگون و سرشاری را که در امت طرح است، واجد است (۳۳)... امامت عبارت می‌شود از رسالت سنگین رهبری و راندن جامعه و فرد از آنچه هست به سوی آنچه باید باشد... بر اساس ایدئولوژیی ثابت ... [و این استوارترین و پویاترین روابط است].» (۳۴)

سوم آنکه: محوریت امامت و شرایط ویژه مذکور برای آن، پدید آورنده نوعی مکانیسم حل اختلاف مسالمت‌آمیز در داخل جامعه اسلامی است که به واسطه آن نظام سیاسی در مواقع بحرانی، مرجع نهایی برای تصمیم‌سازی در عرصه عمل و گذر از اختلافات پیدا می‌کند. شایان ذکر است که در کلیه نظام‌های سیاسی کارآمد چنین وضعیتی مورد توجه قرار گرفته و سعی می‌شود تا با تعریف پاره‌ای از اختیارات قانونی برای نخست‌وزیر و یا رئیس‌جمهور، بر تبعات منفی این شرایط اضطراری فایق آیند. (۳۵) امامت در گفتمان سیاسی اسلام در واقع این کارویژه «ثبات‌ساز» را در فرآیند «مدیریت بحران» نیز ایفا می‌نماید. از کلام امام علی علیه السلام می‌توان چنین ایده‌ای را برداشت نمود؛ آنجا که حضرت در مقام تبیین جایگاه «امام» از تشبیه محور آسیاب استفاده کرده و خلافت جامعه اسلامی را مایه وحدت و جریان منظم امور معرفی می‌نمایند. (۳۶)

حضرت در خطبه‌ای دیگر این ایده را بسط داده و می‌فرمایند:

*۱. قال الله تعالی: «... أَلْيَوْمَ يُنْشَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَغْشَوهُمْ وَأَخْشَوْنَ...» (قرآن کریم. سوره مبارکه المائدة. آیه شریفه ۳)

«آن کس که در میان امت به امر امامت و اداره امور همت می‌گمارد، چونان رشته محکمی است که مهره‌های [متفاوت و متعدد] را کنار یکدیگر آورده و به آنها نظم می‌بخشد. پس اگر این محور و رشته بگسلد، نظم و نسق از بین رفته و امور متفرق گردد.»^{*۱} (۳۷)

به عبارت دیگر، امامت در گفتمان اسلامی، به صورت کامل و جامعی دربردارنده معنای «نظام سیاسی» است و از این حیث تمام کارویژه‌های ثبات‌ساز نظام سیاسی را برآورده و تأمین می‌نماید. (۳۸)

رکن چهارم. سعادت: چنانکه «سعید مراد» در «نظریه السعاده عند فلاسفه الاسلام» نشان داده، از جمله ویژگی‌های منحصر به فرد مکتب اسلام در مقایسه با «جاهلیت»، طرح «ایده سعادت» است که به صورت تأثیرگذاری در سایر اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی مسلمین و حتی دیگر اندیشه‌گران حضور و ظهور یافته است. در واقع اسلام با توجه به مقوله «سعادت» حیطه مسئولیت‌های فردی، اجتماعی و سیاسی را متحول ساخته و تلقی نوینی را ارایه می‌دهد که بر ارزش بی‌بدیل «انسان» دلالت دارد. از این حیث می‌توان ظهور اسلام را نقطه آغازی برای شکل‌گیری اندیشه‌هایی دانست که قایل به حرمت و ارزش والای «انسان» هستند. (۳۹) به این دلیل است که «محمدعاطف العراقي» خدمت اسلام به جریان اندیشه فلسفه سیاسی را در طرح و عرضه مفهوم «سعادت» دانسته و بر این اعتقاد است که بدون توجه به جایگاه محوری این مفهوم، نمی‌توان به درک سالم و کاملی از اندیشه سیاسی - اجتماعی اسلام دست یافت. (۴۰)

حال با عنایت به محتوای این رکن می‌توان گزاره‌های مرتبط با بحث نوشتار حاضر را به شرح زیر استنتاج و بیان داشت:

گزاره اول. انسان و سعادت‌مندی او دارای ارزش ذاتی است. بنابراین پاسداشت حرمت هر فرد، بنیاد امنیت انسانی را شکل می‌دهد.

انسان در اسلام از آن حیث که مورد کرامت الهی واقع شده است، بر کلیه موجودات برتری دارد و چون این کرامت، عام و مشمول نوع بشر می‌شود؛ در تک‌تک انسان‌ها معنا یافته و

*۱. قال علي عليه السلام: «... مكان القيم بالامر، مكان النظام من الحيز، يجمعهُ و يَضُمُّهُ فَإِنَّ انْقِطَاعَ النَّظْمِ تَفَرُّقُ الْحِيزِ وَ ذَهَبَ»

موضوعیت دارد.^{۱*} به همین دلیل است که در مواجهه با انسان «کمیت» ملاک نیست و هر «فرد» ارزشی ذاتی دارد که باید محترم شمرده شود. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«هر کس که فردی را بدون آنکه مرتکب قتل شده باشد و یا اینکه در مقام توسعه فساد بر روی زمین باشد، بکشد؛ پس چنان باشد که گویی تمام انسانها را کشته است و اگر [به همین سیاق] کسی فردی را نجات دهد، چنان باشد که گویی همه انسانها را زنده کرده است.»^{۲*}

بر این اساس، گونه‌ای از مسئولیت برای نظام سیاسی اسلام تعریف می‌شود که عام و فراگیر است، جنبه انسانی (فراسرزمینی) دارد و در ارتباط با نوع انسان معنا می‌شود.

گزاره دوم. نظام سیاسی فارغ از کلیه ملاحظات نژادی، زبانی، اعتقادی و ...، در قبال تأمین امنیت کلیه افراد تحت حاکمیتش مسئولیت دارد.

افرادی که در ذیل حاکمیت حکومت اسلامی زندگی می‌نمایند، افزون بر حرمت ناشی از «شان انسانی‌شان»، از آن حیث که شهروند حکومت به شمار می‌آیند؛ در خور رعایت و حمایت قدرت سیاسی می‌باشند. به عبارت دیگر «امنیت» کالایی عمومی به شمار می‌آید که تمامی افراد - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - بایستی یکسان از آن برخوردار باشند. زیرا شهروندان هر حکومت، در قیاس با صاحبان قدرت یا همانند ایشان در خلقت هستند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

«خداوند همان کسی است که تمامی شما را از نفس واحدی آفرید.»^{۳*}

بنابراین آنان مستحق رعایت حال و تأمین امنیت هستند؛ یا هم‌کیشان حاکمان می‌باشند که در آن صورت برادران و خواهران دینی ایشان به شمار می‌آیند و به حسب ایمانشان در خور اکرام و امان هستند:

«پس هر آن کس که ایمان پیشه ساخت و به اصلاح خود همت گمارد؛ نه اندیشناک و نه اندوهناک باشد.»^{۴*}

*۱. قال الله تعالی: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ... وَفَضَّلْنَا هُمَ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا...» (قرآن کریم. سوره مبارکه اسری، آیه شریفه ۷۰).

*۲. قال الله تعالی: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (قرآن کریم. سوره مبارکه المائد، آیه شریفه ۳۲)

*۳. قال الله تعالی: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (قرآن کریم. سوره مبارکه الانعام. آیه شریفه ۹۸)

*۴. قال الله تعالی: «فَمَنْ أَمَرٌ وَاصْلَحْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (قرآن کریم. سوره مبارکه الانعام. آیه شریفه ۳۸)

این معنا به بهترین وجه در کلام حضرت علی علیه السلام آمده است، ایشان در حکم انتصاب مالک اشتر به استانداری مصر، تصریح می‌نمایند:

«ای مالک مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آنان و مهربانی کردن با همگان را و میاش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری! چه رعیت دو دسته/ند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند.» (۴۱)

گزاره سوم. گستره امنیت در گفتمان اسلامی وسیع‌تر از نیازمندی‌های دنیوی است و تأمین نیازهای معنوی و مادی افراد را به صورت توانمند دربرمی‌گیرد.

کاربرد واژگانی چون «اطمینان» و «سکینه»، در کنار مفاهیم سخت‌افزاری چون «عدم ترس» و «دفع خطر» دلالت بر آن دارد که امنیت واقعی تنها در صورتی محقق می‌شود که جسم و روح انسان به آرامش دست یابد. از این حیث، نظریه سعادت مکمل نظریه قدرت در مقام تأمین امنیت به شمار می‌آید. به همین دلیل است که خداوند متعال به هنگام نقل جریان خلقت انسان، ابعاد وجودی متعدد او را مورد توجه قرار داده و ضمن تأکید بر بعد جسمانی انسان^{۱*}، ابعاد عقلانی^{۲*}، روانی^{۳*} و روحانی^{۴*} وی را نیز متذکر شده است. بر این اساس، تلاش برای تأمین نیازهای مربوط به هر چهار حوزه مذکور به صورت متناسب و متوازن، مورد نظر شارع و اقدامی دینی به شمار می‌آید. به همین دلیل است که پرداختن به جسم و اعطای حقوق حقّه آن، امری الهی است. در این زمینه خداوند متعال خطاب به بندگان خویش تصریح دارد: «و بهره‌[تان] را از زندگی دنیا فراموش مکنید.»^{۵*} و این اقدام در کنار تعقل و تأمل در امر دنیا، تهذیب نفس، تقوایش و انجام اعمال صالح، مورد توجه شارع است.

*۱. قال الله تعالى: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ...» (قرآن کریم. سوره مبارکه المؤمنون. آیات شریفه ۴-۱۲).

*۲. قال الله تعالى: «أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُهُمْ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ» (قرآن کریم. سوره مبارکه البقره. آیه شریفه ۱۵۱).

*۳. قال الله تعالى: «فَلْيَخُذْ مِنْ زَكِيَّهَا» (قرآن کریم. سوره مبارکه الشمس. آیه شریفه ۹).

*۴. قال الله تعالى: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (قرآن کریم. سوره مبارکه الحجرات. آیه شریفه ۱۳).

*۵. قال الله تعالى: «وَلَا تُنْسِنِ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (قرآن کریم. سوره مبارکه القصص. آیه شریفه ۷۷).

مطابق این تحلیل، می‌توان عمده‌ترین مؤلفه‌های مؤثر در تحلیل امنیت در گفتمان اسلامی - در قیاس با گفتمان جاهلی - را با شاخص‌های چهارگانه مذکور، به شرح جدول شماره ۲ فهرست نمود:

جدول شماره (۲)

مؤلفه‌های امنیت‌ساز و امنیت‌سوز در گفتمان الوهی

وضعیت ناامن	وضعیت امن
مؤلفه اول خروج از دین و یا تضعیف مبانی اعتقادی آن به بروز ناامنی برای فرد و جامعه کمک می‌کند.	مؤلفه اول پذیرش اسلام مایه سلامت و ایجاد ایمنی است.
مؤلفه دوم ضعف ایمان به بروز بی‌ثباتی در درون فرد و در شبکه روابط مسلمانان منجر می‌شود.	مؤلفه دوم ایمان برای فرد آرامش، برای جامعه وفاق و برای جهان اسلام وحدت می‌آورد.
مؤلفه سوم ضعف در مدیریت قدرت و عدم جلب رضایت مردم به تضعیف قدرت و افزایش آسیب‌پذیری جامعه منجر می‌شود.	مؤلفه سوم انتخاب رهبران صالح و تنظیم رابطه آنها با مردم به صیانت جامعه و تولید رضایت منجر می‌شود.
مؤلفه چهارم ارجحیت بخشیدن به قدرت، منجر به حاکمیت نگرش سلبی در معادلات امنیتی خواهد شد.	مؤلفه چهارم امنیت انسانی از طریق اولویت بخشی ارزش انسان بر قدرت، در مکتب اسلام تأمین و تأیید می‌شود.

ج. بررسی تطبیقی

از رهگذر بررسی تطبیقی اصول چهارگانه گفتمان‌های مذکور و متناسب با برداشت‌های امنیتی به عمل آمده، می‌توان مهم‌ترین ویژگی‌های رویکرد امنیتی اسلام را به شرح زیر بیان داشت:

۱. ایجابی‌نگری در برابر سلبی‌نگری (۴۲)

درحالی‌که در گفتمان جاهلی، مقوله «تهدید» محوریت دارد و امنیت‌سازی در گرو تلاش برای افزایش امکانات سخت‌افزاری برای دفع دشمن و در مقام بعدی پیش‌دستی در سرکوب رقبا است؛ در گفتمان اسلامی این رویکرد، نقد و به حاشیه رانده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه اسلام و نقطه آغازین رسالتش را بر «صلح» و «سلام» قرار داد و از این حیث است که برخی از

۲. دوانگاری در برابر یکسان‌انگاری منطقی (۴۵)

از جمله ویژگی‌های منفی گفتمان‌های بسیط در حوزه مدیریت مسایل امنیتی، کاربرد منطق واحد برای تمامی معادلات امنیتی است. بدین صورت که این بازیگران بین موضوعات امنیت از حیث حوزه و قلمروشان تفکیک قایل نشده و پیوسته در چارچوب الگوی واحدی به تجزیه، تحلیل و ارایه راهکار می‌پردازند. این رویکرد از آن حیث که تفاوت میان «بازیگران» و اختلاف «مقتضیات محیطی» را نادیده می‌انگارد، شدیداً مورد نقد بوده و بنیاد ناکارآمدی حکومت‌ها در عرصه امنیت‌سازی را شکل می‌دهد. با تأمل در گفتمان امنیتی اسلام در مقایسه با گفتمان تک‌منطقی جاهلی - که در آن مسایل امنیتی با زور و اعمال قدرت حل و فصل می‌شود - می‌توان دریافت که رویکرد اسلامی از این حیث کاملاً متفاوت بوده و در کلی‌ترین تقسیم‌بندی، قایل به دو حوزه اصلی - و متفاوت از حیث منطق تحلیل و تجویز راهکار امنیتی - است.

حوزه نخست ناظر بر روابط مبتنی بر «ایمان» و پذیرش «اسلام» است و منطق حاکم بر آن «رحمت»^{۱*} و «نزدیکی قلوب»^{۲*} می‌باشد تا از این طریق «اطمینان» و «آرامش» بر امت اسلامی حاکم شود.

حوزه دوم ناظر بر اردوگاه «کفار» - به معنای معارضین و نه «غیرمسلمانان» - است و امت اسلامی به تبعیت از منطق «شدت»، به بازدارندگی ایشان از تعرض و تقویت توان دفاعی خویش می‌پردازد.

بر این اساس، «رحمت» و «شدت» به صورت توأمان در تحلیل امنیتی رویکرد اسلامی مطرح هستند و چنان نیست که تمامی موضوعات داخلی و خارجی به گونه‌ای یکسویه - و تک‌منطقی - تحلیل و برایشان راهبرد ارایه شود. این موضوع، دلالت بر پیچیدگی و ظرافت گفتمان امنیتی اسلامی در مقایسه با گفتمان جاهلی دارد که می‌توان از رهگذر تأمل مستقل در خصوص آن به ابعاد و لایه‌های دیگری از آن پی‌برد.

*۱. قال الله تعالی: «لَتَجِدَنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ أَلَدِينَ مَعَهُ إِشْدَادًا عَلَي الْكُفَّارِ، رَحْمَةً لِّبَنِيهِمْ» (قرآن کریم. سوره مبارکه الفتح، آیه شریفه ۲۹)

*۲. قال الله تعالی: «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ. لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (قرآن کریم. سوره مبارکه الانفال، آیه شریفه ۶۳)

۳. تقدم فرد بر حکومت

در فرهنگ جاهلی که اساساً «قدرت محور» است، تمام قبیله و جماعت بر محوریت رئیس قبیله قرار دارد. در گفتمان اسلامی چنانکه بیان شد، قدرت به منزله موضوعی فرعی (ولی مهم) در خدمت سعادت انسان قرار می‌گیرد و ارزش استقلالی خود را از دست می‌دهد. «عبدالعزیز سالم» پس از بررسی تاریخ عرب قبل از اسلام، با استناد به عمده متون تاریخی موجود در این زمینه به این نتیجه می‌رسد که «فرد» اساساً در نگرش جاهلی موضوعیت ندارد و هر آنچه هست هویت جمعی اوست که ارتباطی وثیق با صاحبان قدرت دارد. بر این اساس، تأمین ایمنی قدرت و تلاش برای کسب، صیانت و توسعه آن به اولویت نخست امنیتی در این جوامع تبدیل می‌شود. (۴۶) بالعکس در گفتمان اسلامی، قدرت شأنی ابزاری در نیل به سعادت انسانی و تحقق ارزش‌های عالی دینی می‌یابد و به همین دلیل است که حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: ارزش حکومت بر مردم اگر به احقاق حق و تأمین آرامش برای جامعه منتهی نشود تا بدین وسیله زمینه رشد و تعالی انسان فراهم آید، بسیار خرد و ناچیز می‌باشد. (۴۷) این معنا برگرفته از کلام الهی است، آنجا که انسان را «اشرف مخلوقات» و «مسجود فرشتگان»، لقب داده و تصریح دارد که تمام آنچه در زمین است، برای انسان می‌باشد تا او به «سعادت واقعی» نیل آید. لذا «قدرتی» که در خدمت به انسان در راه نیل به کمال باشد، ارزشمند به حساب می‌آید.

«و(خدا) خورشید و ماه را با برنامه منظمی، مسخر شما گردانید و همچنین روز و شب را^{۱*}... و ما بودیم که به شما سلطه بر زمین را عطا نمودیم و انواع نیازمندی‌های زندگی را در آن برایتان فراهم ساختیم؛ اما کم‌اند آنانی که از شما شکر گذارند.»^{۲*}... و خدا کسی است که هر آنچه در زمین است برای شما آفرید.»^{۳*}

این وجه از گفتمان امنیتی اسلام، مؤید اهمیت و اولویت «امنیت انسانی» است که امروزه مورد توجه بسیاری از امنیت‌پژوهان قرار گرفته است. (۴۸) به زعم نگارنده، بهترین و جامع‌ترین تعبیر برای تبیین این وجه از رویکرد امنیتی اسلام، کاربرد واژه «خلیفه الهی»^{۴*} برای

*۱. قال الله تعالى: «وَسَخَّرَلَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَلَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ.» (قرآن کریم. سوره مبارکه ابراهیم. آیه شریفه ۳۳)

*۲. قال الله تعالى: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ، قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (قرآن کریم. سوره مبارکه الاعراف. آیه شریفه ۱)

*۳. قال الله تعالى: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا.» (قرآن کریم. سوره مبارکه البقره. آیه شریفه ۲۹)

*۴. قال الله تعالى: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (قرآن کریم. سوره مبارکه البقره. آیه شریفه ۳۰)

انسان است. اتصال انسان به خدای متعال که خالق یکتا است و بهره‌مندی انسان از «روح الهی»^{۱*} موجب می‌شود تا جهان‌بینی اسلامی تک‌کانونی نبوده بلکه دارای محوری باشد که یک کانون لاهوتی و یک کانون ناسوتی (از آسمان تا زمین) دارد. به این دلیل انسان حرمت ذاتی یافته و خدمت به آن تبدیل به عبادت می‌شود. ابعاد فلسفی این تلقی، وسیع و در خور تأمل جداگانه‌ای است تا آنجا که حتی «فرد» حق ندارد نسبت به «خود» ضراری وارد نماید چرا که هویت فردی هر انسان، دارای ارزش و در خور کرامت است.

نتیجه‌گیری

«خدایا تو می‌دانی که هر آنچه از ما رفت نه به خاطر رغبت به قدرت، بلکه ... به جهت آن بود تا برای بندگان ستم‌دیده‌ات ایمنی فراهم آید.»^{۲*} (۴۹)

ظهور اسلام همراه با ارایه گفتمانی جدید به جامعه بشری بوده است که دارای اصول، مبانی و مفاهیم خاص خود می‌باشد. با این حال می‌توان به واژگان و مفاهیمی چون «امنیت» اشاره داشت که از پیشینه تاریخی طولانی‌تری برخوردارند. این دسته از مفاهیم در درون مکتب اسلام، مورد بازتعریف و بازسازی معنایی قرار گرفته و در نتیجه نظریه امنیتی تازه‌ای پیدا می‌شود که با آموزه‌های جاهلی قابل فهم و درک نمی‌باشد. با توجه به پیچیدگی و غنای مفهومی این نظریه، ضروری است در مقام فهم و درک آن برآمده و از اصول، مبانی و راهکارهای آن متناسب با شرایط جهان معاصر برای امنیت‌سازی استفاده نماییم.

در این نوشتار تلاش شد تا مرزهای گفتمانی این نظریه جدید مشخص شده و زمینه مناسب برای سامان‌دهی به گزاره‌های امنیتی اسلام در قالب یک نظریه آماده شود. بر این اساس، گزاره‌های راهنما برای نظریه‌پردازی عبارتند از:

گزاره اول. اسلام دارای رویکرد امنیتی ایجابی تا سلبی می‌باشد.

گزاره دوم. نظریه اسلامی امنیت، تک‌منطقی نیست. اسلام از این حیث منطقی دو وجهی را مدنظر دارد.

*۱. قال الله تعالی: «وَنُفِخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (قرآن کریم. سوره مبارکه الفجر. آیه شریفه ۲۹)

*۲. قال علي عليه السلام: «اللهم انك تعلم انه لم يكن الذي كان منا منافسة في سلطان... [ولكن] فيامن المظلومون من عبادك...»

گزاره سوم. نظریه امنیتی اسلام بر بنیاد «ارزش‌مندی انسان» به عنوان خلیفه الهی قرار دارد و از این حیث با رویکردهای امنیت انسانی قرابت و مشابهت دارد. گزاره‌های سه‌گانه بالا حدود گفتمانی نظریه اسلامی امنیت را مشخص نموده و بدین ترتیب نظریه‌پردازی در این حوزه را هدفمند می‌سازد.

یادداشت‌ها

۱. حمیدالله، محمد (گردآوری)، *نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و اسناد صدر اسلام*، سیدمحمد حسینی، تهران، سروش، ۱۳۷۵، ص ۱۵۰.
۲. *نهج‌البلاغه*، (ترجمه) سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج ۳، ۱۳۸۱، خطبه ۱۰۶، ص ۹۸.
۳. در این ارتباط نک. طباطبایی، سیدمحمد حسین، *تفسیرالمیزان*، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی با همکاری نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷، (ذیل آیه شریفه ۲۳ از سوره مبارکه حشر)
۴. *نهج‌البلاغه*، پیشین، خطبه ۱۶۷، ص ۱۷۴.
۵. به نقل از: عمید زنجانی، عباسعلی، *فقه سیاسی: حقوق بین‌الملل اسلام*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، (آدرس اصلی حدیث: ابن‌ماجه، باب فتن، ص ۳۳).
۶. دریفوس، هیوبرت و پل رابینو، *میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک*، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۶، صص ۲۵ - ۱۱۸.
۷. احمدی، بابک، *کتاب تردید*، تهران، مرکز، ۱۳۷۴، صص ۹ - ۱۸۶.
۸. مارش، دیوید و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۶ - ۲۰۵.
۹. ر.ک. الجنحانی، الحبيب، *التحول الاقتصادي والاجتماعی فی مجتمع صدر الاسلام*، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۵.
۱۰. در این ارتباط نگاه کنید به تحلیل تاریخی «ابن‌خلدون» که اصول حاکم بر فرهنگ «بادیه‌نشینان» و «اعراب» را در چارچوبی فلسفی طرح و بیان داشته است. ابن‌خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه*، محمدپروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۵، صص ۴۶ - ۲۲۵.
۱۱. ر.ک. الحاج حسن، حسین، *حضاره العرب فی صدر الاسلام*، بیروت، المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۹۹۲، باب‌الاول.
۱۲. اسحاق بن محمد همدانی، رفیع‌الدین، *سیرت رسول‌الله*، (ویرایش و بازخوانی متن) جعفر مدرس صادقی، تهران، مرکز، ۱۳۷۵، صص ۷ - ۵۲.

۱۳. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، *السیره النبویه*، القاهرة، حلبی، ج ۱، ۱۹۹۵، ص ۱۲۷.
۱۴. در این ارتباط نک، جعفریان رسول، *سیره رسول خدا ﷺ*، قم، الهادی، ج ۱، ۱۳۷۷، صص ۳۲۵ - ۱۵۳.
۱۵. سیدجعفر شهیدی در مقام تحلیل رخداد قیام امام حسین(ع) به این وجه از فرهنگ عرب جاهلی که متعاقباً پس از رحلت رسول خدا ﷺ احیاء می‌شود، توجه ویژه‌ای نموده است، نک. شهیدی، سیدجعفر، *پس از پنجاه سال پژوهش تازه پیرامون قیام حسین علیه السلام*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹، صص ۵۲ - ۲۲.
۱۶. المبار کفوری، الشیخ صفی الرحمه، *الرحیق المختوم: بحث فی السیره النبویه علی صاحبها افضل الصلاه و السلام*، بیروت، دارالفکر و النشر و التوزیع، ۱۹۹۱، صص ۳۴ - ۱۶.
۱۷. محمود منجود، مصطفی، *الابعاد السياسيه لمفهوم الامن فی الاسلام*، القاهرة، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، سلسله الرسائل الجامعیه، رقم ۲۶، ۱۹۹۶، ص ۴۸.
۱۸. *پس از پنجاه سال پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین علیه السلام*، پیشین، ص ۱۰۸.
۱۹. احمدبن یحیی بلاذری، ابوالحسن، *انساب الاشراف*، القاهرة، ج ۱، ۱۹۵۹، صص ۱۲ - ۸.
۲۰. بیضون، ابراهیم، *الحجاز والدوله الاسلامیه: دراسه فی اشکالیه العلاقه مع السلطه المركزيه فی القرن الاول الهجری*، بیروت، المؤسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۹۸۳، صص ۳۶۲ - ۲۱۹.
۲۱. در این ارتباط به اثر زیر مراجعه شود که در آن نقش تعصبات در مقابله با اسلام و همچنین تأثیرگذاری آن در تحولات صدر اسلام، مورد توجه قرار گرفته است. تاج‌الدین استرآبادی، احمد، *آثار احمدی*، میرهاشم محدث (به کوشش)، تهران، میراث مکتوب و نشر قبیله، ۱۳۷۴؛ همچنین: الخطراوی، محمدالسعید، *المدينه فی صدر الاسلام*، المدينه (مکتبه الميراث) و بیروت (موسوعه علوم القرآن)، ۱۹۴۸؛ الخطراوی، محمد سعید، *المدينه فی العصر الجاهلی، الحيات الاجتماعيه و السياسيه و الثقافيه و الدينيه*، بیروت، موسوعه علوم القرآن، ۱۹۸۲.
۲۲. کارکردهای سیاسی - اجتماعی ایمان متعدد و بسیارند. در این خصوص می‌توان به کارکردهای امنیتی ایمان نیز اشاره داشت که «امیدواری به آینده»، «قوت گرفتن از خدای متعال برای حل مسایل»، «صبوری بر مصائب» و ... از جمله آنها هستند. در این ارتباط ر.ک. السید، رضوان، *الجماعه و المجتمع والدوله*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۹۷.
۲۳. این وجه از ایمان توسط علمای اخلاق مورد توجه بسیار قرار گرفته است. جهت مطالعه مبسوط در این زمینه ر.ک. غزالی، ابوحامد محمد، *احیاء علوم الدین*، (ترجمه) موبدالدین محمد خوارزمی، (به کوشش) حسین خدیوچم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲؛ غزالی، ابوحامد محمد، *کیمیای سعادت*، (به کوشش) حسین خدیوچم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۷۵.

۲۴. به منظور آشنایی با کاربردهای اجتماعی «ایمان» به منابع زیر مراجعه شود که از منظر تئوریک و تحلیلی این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند. هیکو ایزوتسو، توشی، *خدا و انسان در قرآن*، احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳؛ سروش، عبدالکریم، *اوصاف پارسایان*، تهران، صراط، ۱۳۷۱؛ نصری، عبدالله، *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی؛ ۱۳۷۱.
۲۵. ایده اتحادیه کشورهای اسلامی و ارتقاء جایگاه کشورهای اسلامی در مجموعه مقالات زیر مورد توجه قرار گرفته است: جمعی از نویسندگان، *جهانشمولی اسلام و جهانی سازی*، (به اهتمام) سید طه مرقاتی، تهران، شانزدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، ۲ ج، ۱۳۸۲.
۲۶. شهید مطهری در خصوص معنای عام و خاص ولایت و گونه‌های آن بحث مبسوطی دارد که در قالب جهان‌بینی اسلامی می‌آید. در این تقسیم‌بندی ولایت به معنای خاص آن به صورت مستقیم مربوط به مسایل سیاسی - اجتماعی می‌باشد که در نوشتار حاضر به آن اشاره شده است. به منظور مطالعه مبسوط این تعاریف و اقسام ر.ک. مطهری، مرتضی، *ولاءها و ولایت‌ها*، تهران، صدرا، ۱۳۷۰.
۲۷. همانجا، صص ۲ - ۳۱.
۲۸. توجه به این دو پرسش با هدف محوریت بخشیدن به سوال دوم و کمک رنگ کردن پرسش اول، نخستین بار توسط کارل پوپر صورت پذیرفت. نگارنده اگرچه اهمیت سوال دوم را منکر نبوده و بر ضرورت توجه به آن تاکید دارد، اما بر این باور است که معنای اهمیت سوال دوم، به هیچ وجه بی‌اهمیتی سوال اول نیست، لذا توجه به هر دو سوال را از ویژگی‌های یک گفتمان کارآمد می‌داند. برای مطالعه انتقادی در خصوص چیستی هر دو سوال ر.ک. پوپر، کارل، *جامعه باز و دشمنان آن*، عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۵، ج ۲، فصل ۷، صص ۸ - ۳۵۲.
۲۹. به منظور مطالعه تأثیرات امنیتی ناشی از نوع ارتباط حکومت - مردم در حوزه‌های داخلی و خارجی، نک. ساندرز، دیوید، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، مترجم: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰؛ برچر، مایکل، *بحران در سیاست جهان*، ج ۲، میر فردین قریشی (مترجم ج ۱) و حیدرعلی بوجی (مترجم ج ۲)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
۳۰. این رویکرد را با نگاه به ابعاد سیاسی - امنیتی آن در اثر زیر به صورت مبسوط آورده‌ام. افتخاری، اصغر، *انتظام ملی: جامعه‌شناسی سیاسی نظم از دیدگاه امام خمینی (ره)*، تهران، عقیدتی - سیاسی نیروی انتظامی، ۱۳۷۹، صص ۱۱۹ - ۶۱.
۳۱. به منظور مطالعه این دیدگاه و تحلیل شهید مطهری ر.ک. مطهری، مرتضی، *امامت و رهبری*، تهران، صدرا، ۱۳۷۰، ۷۰ - ۶۳.

۳۲. برای آشنایی با تفسیر این آیه از منظر شیعی و مستندات عقلی، نقلی و تاریخی آن، نک. همانجا، صص ۱۴۸ - ۱۱۷.
۳۳. شریعتی، علی، *علی*، مجموعه آثار شماره ۲۶، صفحه ۵۲۸.
۳۴. همانجا، ص ۵۰۴.
۳۵. برای مطالعه مبانی نظری این موضوع و نوع مواجهه نظام‌های سیاسی مختلف با آن ر.ک. افتخاری، اصغر، *درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی*، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۱.
۳۶. *نهج‌البلاغه*، پیشین، خطبه ۳.
۳۷. همانجا، خطبه ۱۴۶.
۳۸. برای مطالعه این رویکرد سیاسی نسبت به مقوله امامت ر.ک. عمید زنجانی، عباسعلی، *مبانی اندیشه سیاسی اسلام*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بی‌تا، ۷۹ - ۲۶۸.
۳۹. نک. مراد، سعید، *نظریه السعاده عند فلاسفه الاسلام*، (تصدیر) محمدعاطف العراقي، القاهرة، مکتبه الانجم المصریه، ۱۹۹۲.
۴۰. همانجا، صص ۱۵ - ۵.
۴۱. *نهج‌البلاغه*، پیشین، نامه ۵۳، ص ۳۲۶.
۴۲. دو گفتمان سلبی و ایجابی را در مطالعات امنیتی در اثر زیر به صورت مبسوط طرح و معرفی نموده‌ام. نک. افتخاری، اصغر، «فرهنگ امنیت جهانی»، در: مک‌کین‌لای، آزادی، و آر. لیتل، *امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها*، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۲۹ - ۱۴.
۴۳. *فقه سیاسی*، پیشین، بخش چهارم، صص ۷۵ - ۳۴۷.
۴۴. ر.ک. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، *جهاد در اسلام*، تهران، نی، ۱۳۸۲. در این اثر اگرچه نویسنده به شکل بنیادین کاربرد زور را از منظر اسلامی نقد نموده و دیدگاهی صلح محور عرضه داشته‌اند که به طور طبیعی با تجربه تاریخی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همخوانی کامل ندارد؛ اما در این حد که به عدم اولویت جنگ دلالت دارد، اثری در خور توجه و قابل قبول می‌نماید.
۴۵. مبانی نظری منطق معادلات امنیتی را در اثر زیر به صورت مبسوط آورده‌ام. ر.ک. افتخاری، اصغر، «منطق معادلات امنیت ملی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، زمستان (۱۳۸۰)، شماره ۱۴، صص ۲۷ - ۵۰۵.
۴۶. نک. سالم، عبدالعزیز، *تاریخ عرب قبل از اسلام*، باقر صدری‌نیا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، همچنین روایتی جامعه‌شناختی از این وضعیت را می‌توان نزد دکتر علی شریعتی مشاهده کرد. وی در «روش‌شناخت اسلام» تصریح دارد که در تمدن جاهلی، فرد به معنای Individual مفهومی نداشته و

«قدرت» محوریت دارد. در این ارتباط ر.ک. شریعتی، علی، روش شناخت اسلام، تهران، شرکت سهامی خاص، مجموعه آثار شماره ۲۸، ۱۳۷۰، صص ۸-۴۷.

۴۷. این تعابیر برگرفته از مضمون خطبه حضرت علی^{علیه السلام} در نهج البلاغه (پیشین، صص ۲-۹، خطبه ۲) می باشد.

۴۸. برای مطالعه مفهوم و محتوای انسانی و محوریت ایده تقدم فرد بر دولت در این برداشت از امنیت ر.ک. توماس، کارولین، حکومت جهانی، توسعه و امنیت انسانی، مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، صص ۳۰-۲۵.

۴۹. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۱۳۱، ص ۱۲۹ (ترجمه توسط مؤلف صورت پذیرفته است).

درآمدی بر مبانی نظری «ضد – دولت»

دکتر سیدموسی دیباج

استاد فلسفه دانشگاه تهران

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۶/۱۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۷/۳

چکیده

مقصود این مقاله بیان این نکته است که کسب قدرت برای انسان تنها از طریق میل دایم او به اقتدار و تأسیس دولت برآورده نشده بلکه وی به طور طبیعی به نابودسازی اقتدارهای محیط و مسلط دولت‌های بیگانه و نایبگانه روی می‌آورد. طبیعت انسان صرفاً در ساختن دولت‌ها نیست؛ بلکه کوشش انسانی به نابودی دولت‌ها نیز معطوف است. تحقیق درباره امکان ضد دولت کوششی برای شناخت راه‌های دیگر وحدت سیاسی گروه‌هایی از انسان‌هاست که تن به دولت شهر نمی‌دهند. مقصود این نوشته تبیین جدایی منافع سیاسی دولت‌ها از هویت‌های نابودکننده درونی و بیرونی آنهاست. بر این اساس، سرنوشت نظم جهان تنها منوط به دولت‌ها و حاکمیت‌های موجود نیست بلکه بسته به مخاطره‌هایی است که ضد دولت‌ها علیه دولت‌ها به وجود می‌آورند.

ضددولت به دلیل ماهیت آن، تاریخی به روشنی تاریخ مفهوم دولت و مفهوم تاریخی دولت ندارد؛ اما تأثیر آن در سراسر تاریخ همراه با اقتدار دولت وجود داشته و نهانی یا آشکار در برابر شوون آن ایستاده است. از این‌رو هرگونه مطالعه تاریخی دولت مشروط به شناخت تاریخی برابر نهاد آن است که در دوره‌ها و ازمنه گوناگون به شیوه‌ها و صورت‌های گوناگون در خفا و جلی ظهور داشته است. در دوره ما «پدیده سپتامبر» نشانه‌ای از ظهور ضد دولت در برابر اقتدار و حاکمیت جهانی ابر قدرتی به نام آمریکا است.

کلیدواژه‌ها: ضددولت، دولت، پدیده سپتامبر، دیالکتیک قدرت، هویت

مقدمه

شگفتی از حادثه یازدهم سپتامبر نه به سبب تغییر چهره نیویورک - شهری که غول‌آساترین ساخت اجتماعی بشر در فضای آن به وجود آمده - بود و نه به خاطر آسیب‌پذیری کشور ایالات متحده که دارای پلیس و سازمان‌های امنیتی بسیار کارآمد و حرفه‌ای است. تعجب از این نبود که چگونه گروهی تروریستی می‌تواند بر همه کنترل‌های وسیع امنیتی و اطلاعاتی آن هم در کشوری که پلیس درباره همه اتباع خود به جزیی‌ترین اطلاعات فردی و اجتماعی دسترسی دارد، تفوق یابد و آنها را بفریبد.

شگفتی در این بود که چگونه دولت‌های جهان بی‌آنکه بخواهند و یا اراده کنند، می‌توانند در طرفه‌ای به طرف نابودی رانده شوند. شگفتی این بود که موجبات جنگ سوم جهانی را دیگر نه تنها دولت‌ها، که خود تاکنون جنگ‌های جهان اعم از جنگ‌های اقلیمی، منطقه‌ای و جهانی، را فراهم ساخته‌اند، بلکه هویت‌های پر قدرتی که دیگر عنوان دولت‌ها را حمل نمی‌کنند یعنی «ضد دولت»‌ها، تدارک دیده‌اند. اینک همگان شاهد بودند که اساسی‌ترین حمله به ایالات متحده آمریکا از زمان تشکیل این کشور، نه توسط دولت ابرقدرت کمونیستی نظیر اتحاد جماهیر شوروی و یا قدرت بین‌المللی دیگر و یا اتحادی از آنها، و نه از طریق شورش یا انقلاب اجتماعی توسط کارگران و طبقه‌های فرو دست بلکه از طریق گروه‌های بسیار کوچکی صورت گرفته است که در توصیف ماهیت آنها مفهوم و تعبیری جز «ضد دولت» معنی نمی‌یابد.

القاعده، مجموعه‌ای از گروه‌های زیرزمینی و مسلمانانی است که در برابر تهدیدات روزافزون آمریکا و دشمنی‌ها، لجاجت‌ها و تحقیرهای جهان غرب در قبال حقوق دینی مسلمانان شیوه‌ای جز ترور فردی و جمعی و ارباب و تهدید نیافته‌اند. اعضای القاعده را بیشتر جوانانی تشکیل می‌دهند که انگیزه آنها برخاسته از گرایش ناب و خالی از وسوسه‌های قدرت و پول است که کمابیش همه دولت‌های مستقر در سرزمین‌های اسلامی بدان گرفتار شده‌اند. این جوانان را نمی‌توان کهنه پرست و دوراز جهان متمدن و بیگانه از عصر برخوردار از فناوری دانست و نباید آنها را با دادن القابی زشت، کوتاه‌نظر نامید و به تحقیر، آنان را دستکم گرفت و یا هیچ و پوچ تلقی کرد.

اطلاعات مربوط به توانایی‌های شخصی این افراد و شیوه عمل آنها نشان می‌دهد که بسیار مطمئن، باهوش، مصمم و دلیر بوده‌اند. در یازدهم سپتامبر، شهروندان مغلوب کشورهای غالب در جنگ جهانی شدن؛ فرصت یافته‌اند تجربه آزادی فارغ از دولت‌ها را شاهد باشند. دولت‌ها نیز بدون آنکه قلمرو و سرزمین‌شان مورد تعرض مستقیم دیگر دولت‌ها قرار گیرد به جان هم افتاده‌اند. تجاوز به قلمرو یک کشور ماهیت و تعریف تازه‌ای یافته است و امنیت دولت‌ها در چهارچوب قدیمی و کهنه دوران جنگ سرد دیگر قابل تعریف نیست زیرا که امنیت دولت‌ها به همان اندازه که توسط دولت‌های رقیب تهدید می‌شود، توسط ماهیت‌های «ضد دولت» نیز به مخاطره می‌افتد و به دلیل شیوه پنهان‌کاری ضد دولت، رویارویی دولت‌ها با آن بسیار مخاطره بارتر از مخاطره مألوف جنگ‌ها و درگیری‌های مرسوم دولت‌ها با یکدیگر خواهد بود. «جنگ آمریکا علیه بن‌لادن»، جنگ جهانی و فعالیت مشترکی است که اکثر کشورهای با نفوذ و متعین اروپایی و آسیایی در آن نقش مستقیم و یا غیرمستقیم دارند. جنگ اخیر، جنگ «دولت» و «ضددولت» است. (۱)

القاعده در جنگ علیه دولت ایالات متحده آمریکا پیش‌دستی کرد. ایالات متحده، اولین بار بود که در جنگی وارد می‌شد که دشمن پیشاپیش در درون قلمرو آن جای گرفته و رخنه کرده بود. این نخستین بار بود که ایالات متحده، ویران شدن در ابعاد شهری را مشاهده می‌کرد. با هدف قرار گرفتن پنتاگون در پدیده سپتامبر، جنگ القاعده با دولت ایالات متحده آغاز می‌شود. جنگ از نوع دیگری که موضوع و طرف آن فقط با در برابر دولت بودن معنی می‌شود. این طرف مقابل دولت و به عبارتی «ضد دولت»، می‌توانست آنقدر قدرت داشته باشد که مقابله با آن با اعلان جنگ از طرف دولت همراه باشد. دولت ایالات متحده، حادثه سپتامبر را همچون *پرل هاربر* نامید، تا این جنگ نوین، جنگ دو قدرت متخاصم ایالات متحده و ژاپن را تداعی کند. ماهیت ضد دولت با در برابربودگی آن با دولت تعیین می‌شود. سازمان شبکه‌ای نوینی سربرآورده که برخلاف رویه اکثر سازمان‌های تروریستی کلاسیک همچون فراکسیون ارتش سرخ، بریگاد سرخ و ارتش سری، به مسلح ساختن مردم در برابر پلیس و ارتش کشورهای اروپایی و ایالات متحده نمی‌اندیشد. روش القاعده و گروه‌هایی از این قبیل در نخبه‌ای عمل کردن آن‌هاست. (۲)

رییس دولت آمریکا در اولین واکنش نسبت به پدیده سپتامبر مفهوم نوینی از جنگ را مطرح ساخت و بدین گونه به وجود ضد دولت اعتراف کرد. این جنگ نوین، دیگر جنگ کلاسیک اعم از جنگ با سلاح های متعارف یا نامتعارف با کشورهای بیگانه و متخاصم نبود. اعلان «جنگ علیه تروریسم» به ظاهر هنگامی موجه بود که محل و موطن تروریست ها موطن مألوف آنها نباشد. اما پس از حمله سپتامبر، تروریست های شهرنند، دیگر هموطن محسوب نمی شوند ولو آنکه تبعه کشورهای دیگر نیز نباشند. تکرار اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» توسط پوتین ریاست جمهور روسیه در خونین ترین حادثه گروگان گیری جهان در مدرسه اوستیای شمالی (دوازدهم شهریور سال ۱۳۸۳) به مثابه گام های مقدماتی دولت ها برای تعریف و تحدید مفهوم نوین جنگ محسوب می شود.

الف. معنا و مفهوم ضد دولت

یازدهم سپتامبر، شکوه و جلال دولت ایالات متحده را مخدوش ساخت. از دیدگاه ماکیاول، ضربه به شکوه و جلال دولت، ضربه به مفهوم دولت تلقی می شود. عملیات القاعده در ۱۱ سپتامبر از شکوه و جلال آزاردهنده یک ضد دولت حکایت می کند. البته به شکوه و ابهت دولت ایالات متحده صدمه وارد شد؛ اما قدرت این دولت به مخاطره نهایی نیفتاد.

بنابراین پدیده سپتامبر خود برهانی برای ترجیح فلسفه سیاسی هابز بر فلسفه سیاسی ماکیاول است. ضرورت قدرت، یک ضرورت عینی است که همچون گوی در میان دولت و اقتدار آن و مخالفان دولت و اقتدار آنها در حرکت است. به رغم میل ما، شیشه های پر شکوه و جلال قصرهای دولت ها هم از درون و هم از برون شکسته و فرو می ریزند. ضد دولت، همچون ماشین بازدارنده محدود ولیکن مؤثر، تنها از طریق تأثیری که بر دولت می گذارد، قوانین اجتماعی و مدنی را تغییر می دهد. اینک بخش بزرگی از قوانین شهری، شهرسازی، مدیریت شهری، معماری و خانه سازی در اثر حملات یازدهم سپتامبر در ایالات متحده و برخی کشورهای اروپایی تغییر یافته اما همه این تحولات و تغییرات در قوانین، توسط دولت ها صورت پذیرفته است.

ضددولت، تجمع داوطلبانی است که گرچه به اراده و انگیزه خود به سازمان مخالف پیوسته‌اند اما اراده آنها پس از جذب به آن سازمان در اراده ضددولت محو می‌شود. هیچ زور و اجباری در کار نیست و داوطلبان از اعماق قاره سیاه، از سودان و از دوردست‌های جزیره العرب و کوه‌های پنجاب گردهم می‌آیند تا در خدمت هسته‌های کارآمد و کوچک محلی و سازمان منطقه‌ای و یا بین‌المللی القاعده و امثال آن، به پراکندن تخم ترس در دل دولت‌ها بپردازند.

اعضای القاعده در پی رویای زندگی ساده صدر اسلام‌اند. این زندگی برپایه اصول مادی، همچون ثروت و زرق و برق حیات یا پیچیده بودن آن نیست. این زندگی، معنوی است و معنویت جامعه را در پی نفی ارزش‌های مادی‌گرایانه جستجو می‌کند. در آن زندگی معنوی، استثمار و استعمار و نابرابری اقتصادی و بهره‌کشی جایی ندارد. برای گروه‌هایی همچون القاعده که نمونه زنده و در خور اعتنای ضددولت است و برخی اسلام‌جویان عصر حاضر، فارغ از پرسش‌های مربوط به امکان بازگشت به حیات اجتماعی صدر اسلام، صرف خاطره بازگشت از عذوبت و حلاوتی برخوردار است که هرچیز دیگر را در حاشیه قرار می‌دهد. حقیقت این است که یادآوری حضور پیامبر اسلام در جمع مسلمانان، آن روزها و همیشه و هر زمان برای هر مسلمانی بسیار فرح بخش و سرورآفرین است و بهترین تجارب معنوی از یاد و خاطره آن روزگاران برمی‌خیزد.

القاعده به رغم حمله به آمریکا، هیچ مفهوم روشن و تعریف شده‌ای از کاپیتالیسم نداشته است. علاوه بر این، مردان القاعده هیچ ایده‌ای برای جایگزینی کاپیتالیسم ندارند. اساساً ضددولت و القاعده کوشش‌های سیاسی و یا نظامی خود را مشروط به نوع حکومت آینده و شیوه آتی قدرت نمی‌کنند. هرگونه نگرشی که درباره جایگزینی می‌اندیشد از نقطه نظر این سازمان‌ها خودبه‌خود بازدارنده است به خصوص هنگامی که جهاد و مبارزه علیه بزرگ‌ترین قدرت و سلطه بشری در این زمان باشد.

نه آنارشیست‌ها و نه رقیبان کمونیست آنها تاکنون نتوانسته‌اند درباره آینده اقتدار و سرنوشت سلطه بشری تخمین درستی به دست دهند. آنها در نظریات خود چگونگی انحلال و یا تقلیل قدرت مسلط کاپیتالیسم را به نحو جدی تعیین و توصیف نکرده‌اند و در میدان عمل نیز ناتوان‌تر از عالم نظریه ظاهر شده‌اند. در برابر، ضددولت‌هایی چون القاعده با پیگیری مبارزه

بی‌وقفه و پردامنه و به راستی مؤثر، عملاً نشان داده‌اند که راه‌های مبارزه با امپریالیسم صرفاً مبتنی بر تئوری‌های فلسفه تکامل سوسیالیستی و داروینیسیم اجتماعی نیست.

مارکسیست‌ها در مبارزه با امپریالیسم از آنارشیسیم بسیار سود می‌برند اما کمتر به آن اعتراف می‌کنند. در کشور ما نیز که مارکسیسم بیش از نقاط دیگر از فقدان تحلیل‌های واقع‌گرایانه رنج می‌برد، القاعده توسط بسیاری از مارکسیست‌ها به منزله جریانی ارتجاعی و غیرمترقی قلمداد شده است.

ما با مجموعه‌ای از تحلیل‌های دقیق و نادقیق و آزموده و ناآزموده و داده‌های مناسب و نامناسب درباره هویت، کارکرد و فعالیت‌های القاعده روبرو هستیم. (۳) پس از حادثه یازدهم سپتامبر دانشی درخور اعتنا درباره سازمان‌های مخرب و ضددولت جهان توسط سیا و دیگر سازمان‌های اطلاعاتی مشابه و همچنین مراکز علمی و دانشگاهی جمع‌آوری شده است؛ اما تحقیقات مذکور با الگوی مطالعه درباره دولت‌های مخالف آمریکا (و دیگر دولت‌های غربی) تهیه شده و از این رو فاقد جامعیت مفهومی از منظر فلسفه سیاسی است. بنیادهای تاریخی آن به نحو دیالکتیکی توضیح داده نشده و هنوز عنوان ضددولت را به مثابه دانشواژه‌ای علمی و سیاسی نیافته است. این مقاله در پی طرح و تبیین مقدماتی ریشه‌های تاریخی هویت‌های «ضد دولت» است. غرض نهایی آن است که مطالعه شعور جهانی و تاریخ ملت‌ها را تا آنجا که میسر است از زاویه نهادهای تناقض‌آمیز و تضادآفرین دولت و ضددولت بیازماییم.

ب. «آنارشی» و «ضد - دولت»

آنارخوس واژه یونانی به معنای بدون حاکم است. نخستین کسی که آنارشی فیلسوفانه را طرح کرد، زنون رواقی است که به جامعه آزاد و بدون حکومت اعتقاد داشت. جامعه‌ای که مخالف وجود دولت ایده‌آل است. گزینه جامعه‌پذیری در انسان در برابر خود - محوری، گزینه صیانت ذات است. به عقیده زنون، سرانجام زمانی فراخواهد رسید که جامعه بدون قانون قوام یابد و نیازی به قانون و مقررات نداشته باشد.

در دوره جدید، پرودون نخست کسی است که کلمه مرکب آنارشی^۱ را به کار برد. این آنارشی به معنای «ضد - دولت» نیست اما به معنی «نه - دولت» است. پرودون نخستین کسی بود که خود را در ۱۸۴۰ آنارشیست خواند. پیروان پرودون ترجیح می دادند خود را طرفداران اصول تعاون بدانند تا آنارشیست. در اواخر دهه ۱۸۷۰ پس از شکاف میان طرفداران مارکس و باکونین (که خود پیرو پرودون بود)، اصطلاح آنارشیسم رواج یافت و فاصله و اختلاف میان آنارشیست‌ها و دیگر مخالفان وضع موجود در سال‌های پس از جنگ بین‌الملل دوم شدیدتر شد.

ضددولت، آنگونه که از واژه مرکب «ضد - دولت» مراد می‌کنیم، بیش از آنارشیسم متعارف با واژگان آنارخوس همخوانی دارد. پدیده ضد دولت بر خلاف آنارشیسم، قدرتمندان را مورد هدف قرار نمی‌دهد بلکه نفی قدرت قدرتمندان را اراده می‌کند و قدرت را مورد تحقیر و اهانت قرار می‌دهد نه قدرتمندان و یا رژیم‌های گوناگون سیاسی را. برخلاف پدیده آنارشیسم در انقلاب فرانسه، پدیده ضددولت صرفاً همراه با جرایم فردی و اجتماعی همچون تجاوز مستقیم به دارایی‌ها و نقض امنیت و سلامت فردی و جمعی و ترویج فساد اخلاق فردی یا اجتماعی نیست.

پدیده ضد دولت همانگونه که از خود این واژه به ذهن متبادر می‌شود، ضد - دولت است. ضددولت در پی جامعه‌ای بی‌دولت و حتی بدون قانون و یا مقررات نیست؛ بلکه تنها ضد و در برابر قدرت و اقتدار است. عمل ضددولت خواه ناخواه در برابر اشتغال اقتدار و سیطره دولت و امنیتی است که دولت، خود را مسئول آن معرفی می‌کند. از این‌رو به رغم تشابهات فراوان، نباید ضددولت را با آنارشی یکسان انگاشت. این دو، از هم متمایزاند و هدف ما در این مقاله نشان دادن وجوه تمایز این دو جریان تاریخی و اجتماعی است.

ج. ریشه‌های آنارشی ضد دولت

آنارشیسم از جهان آرمانی به سختی رها شدنی است. این امر، در ادبیات آنارشیستی همچون *دنیای زیبای نو*^۱ از آلدوس هاکسلی به خوبی منعکس است. آنارشیسم در ذات خود هیچ حقیقتی را در قدرت انسانی نمی‌بیند و با آنکه با قدرت، سیطره و استیلای دولت‌ها در جوامع بشری مخالف است ولی هیچ شیوه‌ای را برای نفی و یا کاهش اقتدار دولت به نحو منظم و سامان یافته پیشنهاد نمی‌کند و حتی نمی‌تواند حکمی اخلاقی علیه دولت صادر کند. باکونین (پدر آنارشیسم نوین) به وجود نظریه‌ای عالی و مادر درباره نفس آنارشیسم معتقد نیست:

«نه نظریه، نه نظامی آماده شده و نه کتابی که تاکنون نوشته شده است، نمی‌توانند جهان را حفظ کنند. من به هیچ نظامی [فکری] تمسک نمی‌جویم. من یک جوینده حقیقی‌ام.» (۴)

البته چنانچه آنارشیسم، نابودی محض دولت را آرزو کند، دوام این آرزو و امید و مبارزه طولانی برای تحقق آن را می‌توان نوعی اخلاق به شمار آورد. شعار پیروان پرودون، ویران می‌کنم، دوباره می‌سازم؛^۲ بود و باکونین نیز کتاب خود ارتجاع در آلمان را با این عبارت به پایان رساند:

«بیاید ایمان بیاوریم به روح جاودانه‌ای که ویران می‌کند و نابود می‌سازد، زیرا که این کار سرچشمه خلاق ابدی و دست نیافتنی زندگی است. شور ویرانگری شور سازنده نیز هست؟»

گادوین خود را آنارشیست نمی‌دانست. آنارشی در نظر او بی‌نظمی برخاسته از فروریختن نظم ساخته دولت بود. به نظر می‌رسد عقاید او با آنارشیسم ایجابی و فعال امروز همراهی و همخوانی بیشتری دارد.

کروپوتکین نیز در مقاله خود موسوم به «ریشه‌های آنارشیسم»، به دو قسم انقلابی آنارشی اشاره می‌کند:

1 . Brave New World
2 . Destruamet Aedifiabo

«یک گروه از اینان علیه هر قدرتی که جامعه را تحت ستم قرار دهد قیام می‌کنند. آنها اقتدار را به طور مطلق نابود نمی‌کنند، بلکه سعی می‌کنند خود را از دست آن برهانند. آنها به جای قدرتی که ظالم است در پی ایجاد قدرتی تازه‌اند که خود ضامن آنند و اغلب بر این باورند که قدرت جدیدی که به آنها تفویض شده به راستی سعادت مردم را به ارمغان خواهد آورد و نماینده واقعی آنان خواهد بود. اما قسم دیگر از آنارشی‌جویان که از یونان قدیم تاکنون نیز وجود داشتند، افراد و جریان‌های فکری و عملی هستند که عقیده دارند نباید قدرت خاصی را به جای قدرت نخست نشاناد. باید همه قدرت‌هایی را که بر نهادهای عمومی مسلط شده‌اند نابود ساخت و نباید هیچ قدرت نوینی را جایگزین قدرت پیشین نمود.» (۵)

این جماعت، مخالف اقتدار فردی و جمعی و در پی آزادسازی نهادهای عمومی از اقتدارهای فزاینده است و می‌خواهد آزادی را به روح اجتماعی توده‌ها اعطا کند. معتقدان به این نوع آنارشی نیز از زمان‌های کهن تاکنون در جوامع یونان در قرون وسطی، در فلورانس و غیره وجود داشته‌اند. (۶)

هرگونه کوشش اجتماعی برای نفی دولت بی‌آنکه ضرورتاً سیاسی باشد، کوششی آنارشیستی است. از نظر آنارشیست رادیکال، الغای کامل دولت باید بدون هیچ برنامه سیاسی سنتی انجام شود. تاکتیک و راهبرد مخالفان دولت، نفی بدون واسطه و فوری آن است. این خواسته چیزی نیست که از طریق فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی مرسوم پیگیری شود. آزادی دفعی از دولت بسیار اتوپیایی است. سخن آخر آنارشیسم این است که جامعه باید بکوشد تا بی‌دولت گردد و آنارشیست‌ها مظهر چنین کوشش اجتماعی برای نفی دولت‌اند. آنارشیست‌ها، عمل سیاسی را تنها از طریق الغای کامل دولت معنی می‌کنند و بدون آن، هرگونه عمل سیاسی مبتنی بر اصلاح دولت را چه از نظر مفاهیم بنیادی و یا کارکرد آن مردود می‌شمارند.

همچون آنارشیست‌ها و باکونین می‌توان پذیرفت که انسان، موجود و ماهیتی است که خود را محقق ساخته و زاینده جامعه است؛ اما به راستی جامعه با چه چیزی تشخص خود را ظاهر می‌سازد؟ آیا بدون تشخیص و شناخت جریان قدرت و ساختارهای حکومت و امارت در جامعه، در مقیاس فردی، گروهی و یا اجتماعی، می‌توان یک جامعه را از دیگری تمییز داد؟

مسلماً تعیین هر جامعه به شیوه‌های تجسم اقتدار و تسری حکم و قانون آن باز می‌گردد. در هر نقطه مشخصی از زمین؛ قدرت، حکومت و دولت یک جامعه نسبت به جامعه دیگر وضع متشخص و متعینی دارد و انسانی که در جامعه زندگی می‌کند به همان اندازه با جامعه خود شناخته می‌شود که با دولت خود و به همان اندازه به دولت خود تعلق دارد که به جامعه خود. چه او مخالف دولت باشد و یا کارگزار و همراه و هم‌عقیده با آن، از این تعلق اضافی و طرفینی کاسته نخواهد شد.

خطای آنارشیست‌هایی چون کروپوتکین این است که گمان می‌برند قدرت ملت‌ها خارج از مجاری قدرت و اقتداری که در هویت دولت‌ها، سازمان‌ها و یا جریان‌های ضددولتی آشکار می‌شود، می‌تواند خود به خود فعلیت داشته باشد. (۷) در نظر کروپوتکین:

«ملت‌ها از آن‌رو که قدرت دارند می‌توانند بر آنان که ستم می‌کنند چیرگی یابند. اضمحلال دولت‌ها بسته به زمان است و در آن تردیدی نیست. صلح جوت‌ترین فیلسوفان زمانی نور ساطعی را خواهند دید که توسط آن بزرگ‌ترین انقلاب نمایان خواهد شد.» (۸)

ضددولت در فلسفه اجتماعی مشرق زمین ریشه‌ای عمیق‌تر از آنارشیسم در مغرب زمین دارد. هدف نظام و اندیشه ضددولت، همچون اسماعیلیه در سرزمین ما، ایجاد دگرگونی‌های اساسی در ساختمان جامعه است؛ اما تنها از طریق نفی و مبارزه با حکومت اقتدارگرا. دیدگاه آنارشیستی کلاسیک نمی‌تواند چنین مبارزه‌ای را موجه و ممکن بداند.

پایان عمر سیاسی آنارشیسم به آغاز سده قبل و اندکی پس از پیروزی انقلاب برای تأسیس نظام سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۱۷) و قلع و قمع آنارشیست‌ها توسط سوسیالیست‌ها بازمی‌گردد. این قلع و قمع پس از روسیه در ایالات متحده و همچنین در اروپا ادامه یافت تا به پایان خود در اسپانیا رسید. آنارشیسم غربی، ظرف یک سده، به تمامی توسط دولت‌های چپ و راست در کشورهای جهان نابود شد. این امر آشکار ساخت که دشمن بالفعل دولت‌ها نمی‌تواند آنارشی باشد که خود مرحله‌ای انفعالی و انتزاعی از فقدان قدرت را تصویر می‌کند. دشمن واقعی دولت‌ها، طرف دیگر دیالکتیک دولت یعنی ضددولت است که

ریشه‌های بسیار کهن در مشرق زمین دارد و در تاریخ اخیر مغرب زمین نیز ظهور و نمایشی گسترده داشته است.

ضددولت، آنارشیزم متعارف را از بلا تکلیفی خارج می‌سازد و راه‌های تحقق عینی جامعه بدون اقتدار را در عمل، جستجو و هدف‌گیری می‌کند. اگرچه تا پیش از یازدهم سپتامبر هیچ دولتی به وجود نهادهای اجتماعی ضد دولت رسماً معترف نبود؛ اما این بدان معنی نیست که چنین نهادهایی وجود نداشته است. ضد دولت، بخشی اجتناب ناپذیر و جدانشدنی از تاریخ تکوین دولت‌هاست. اگر در پدیده سپتامبر، چنین قدرت نابود کننده و مخربی در سطح جهان ظهور یافت، لوازم منطقی و تاریخی آن را باید در ظهور مفهوم تاریخی قدرت و توان دولت متناظر و طرف منازعه آن [در اینجا دولت ایالت متحده امریکا] جستجو نمود. از این رو می‌توان گفت ضددولت در مبارزه علیه دولت، اخلاقی‌تر از آنارشیزم دوره منورالفکری و متعارف قرن نوزدهمی عمل می‌کند؛ زیرا اصل مبارزه عملی، خود به خود ترجیح بیشتری بر یک مبارزه انفعالی و یا به اصطلاح مقاومت منفی دارد.

د. شعور دیالکتیکی دولت

اینک باید پرسید آیا دولت، مؤلفه‌ای از نهادهای حکومت‌کننده است؟ آیا سازمان و ساختار بنیادی قوانین مدنی و مقررات حقوقی است؟ یا صورتی از شعور سیاسی حکومت‌کننده و اداره‌کننده و تنظیم‌کننده است؟

از زمان ارسطو تا ماکیاولی درباره جایگاه دولت در موضوع و مبحث فلسفه سیاسی بحث‌های زیادی شده است. برای ارسطو موضوع علوم سیاسی، شهر^۱ بود و پرسش‌هایی از سرزمین و قلمرو، شهروندی و تابعیت، قدرت و قانون در ذیل آن مطرح می‌شد. در قلمرو دانش سیاسی به تدریج این موضوع از شهر به دولت^۲ تبدیل شد و موضوعاتی چون نهادهای اجتماعی و قانونی و حتی مذهبی همه پس از مفهوم بنیادین دولت مطرح می‌شوند. ترجیح مفهوم «دولت» به مفهوم «شهر»، سبب جدا شدن بخش‌هایی از علوم سیاسی کلاسیک و هویت

1 . Polis

2 . State

یافتن آنها ذیل جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی سیاسی، حقوق مدنی، حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی شده است. (۹) جامعه‌شناسانی همچون مارکس، دورکهم و وبر از چنین زاویه‌ای به مطالعه دولت می‌پردازند. قدرتمند شدن دولت‌های اروپایی در کنار یکدیگر در رقابتی آمیخته با جنگ و صلح و همچنین بسط نهادهای عام دولت مدرن همچون ارتش، دستگاه دیوانی و نظام مالیاتی گسترده و به عبارت دیگر رشد کیفی و کمی دولت‌ها و یا تکامل آنها، سرنوشت رویکرد دولت - مداری را برای علوم سیاسی معاصر رقم زده است.

رویکردهای گوناگونی درباره مفهوم دولت در دانش جدید علوم سیاسی وجود دارد. (از دولت پلورالیست‌ها گرفته تا دولت نخبه‌گرایان، دولت شرکت خصوصی، مارکسیست‌ها، مارکس و گرامشی و نظریه انتخاب عمومی بوکانان و نظریه رابرت نوزیک که بر فاعلیت و مختار بودن انسان تأکید می‌کند.) همه این دیدگاه‌ها از این ضعف اساسی برخوردارند که به پرسش‌های دستوری درباره دولت واقعی نمی‌گذارند. آنها به توضیح و توصیف دولت‌ها می‌پردازند بی‌آنکه اساساً پاسخ دهند «دولت چیست یا چه باید باشد؟» (۱۰)

خوشبختانه در فلسفه سیاسی دو دهه اخیر، «دولت» به مثابه عامل ترکیبی بنیادی به طور نسبی مستقل از روابط اجتماعی مطالعه شده و نظم نهادهای قانونی در تعریف دولت اموری مهم به حساب آمده‌اند. برخی این امر را به مثابه بخشی از جریان آرام بازگرداندن دولت به علوم سیاسی برمی‌شمارند. (۱۱) این رویکرد متمایل به دولت، حتی چنانچه مطالعات سیاسی ما بیش از اندازه به اندیشه‌های دولت - محور متمایل شود، همچنان ضروری و مثبت است.

هگل در فلسفه حقوق درباره دولت و تمایز آن از جامعه مدنی سخن می‌گوید. در نظر وی دولت متمایز از جامعه مدنی، اصالتاً عملکردهای سیاسی را به انجام می‌رساند زیرا اراده عمومی را نمایندگی و اجرا می‌کند. چنین برداشتی از دولت، چندان با نظام دموکراسی جور در نمی‌آید و در عین حال این مفهوم از دولت دربرگیرنده همه انواع دولت‌ها می‌باشد. در نظر هگل، اساساً دولت ساختار پیچیده‌ای است که سلطنت موروثی و دیوان سالاری عقلانی را ترکیب می‌کند. به عقیده هگل، سلطنت توسط جوهر دولت و ایده اخلاقی آن هضم شده است. این در حالی است که قدرت واقعی در قانون اساسی قرار دارد که به مثابه تحقق عقلانیت پخته

شده است. از نظر هگل، هنجارهای قانونی به خودی خود برای تحقق اراده کافی نیست و این منظور، شخص خاصی را می‌طلبد تا بگوید «من می‌خواهم» و به این طریق انتقال از اراده به عمل و فعلیت را ممکن سازد.

آندرو کورتروفلو بدون انتقاد از پدیدارشناسی هگلی سعی می‌کند نشان دهد که این نظریه هنوز جای پرداخت بهتر را دارد. اینگونه نیست که فلسفه و شعور تاریخی هگل، همه توسعه‌های ممکن را در تاریخ اندیشه خود احصا کرده باشد. (۱۲) بند سیزده مقدمه پدیدارشناسی روح به ما می‌گوید که چگونه آگاهی از صورت جدید مظهریت روح گذر می‌کند و از مضمون خود و شاکله آن فراتر می‌رود. این قانون باید درباره سرآمد روح متجلی شده در دولت نیز بیش از هر هویت و پدیده دیگری صادق باشد.

تحولات اجتماعی، تنها زمینه‌های تضاد میان دولت و برابر نهاد آن را تغییر می‌دهند در حالی که اصل ستیز دولت با دشمن خود - چه برونی باشد و چه درونی - اصلی تغییر ناپذیر است. هیچ طبقه‌ای از طبقات اجتماعی به خودی خود نمی‌تواند نمایندگی تام و تمام این دشمنی با دولت را بر عهده گیرد. همچنانکه تاریخ مبارزات وسیع اجتماعی دو قرن اخیر آسیا، اروپا و آمریکا نشان داده است، دهقان‌ها همانقدر به مخالفت با اقتدارمشتاق‌اند که پرولتاریا. (۱۳) وجود ضددولت‌ها را در جریان وسیع تاریخ و در میدانی دیالکتیکی میان دو صف نیروهای دولت و ضددولت، یعنی نیروهای سازنده حاکمیت و نابودکننده آن، اعم از شعور آگاهانه یا ناخودآگاه، می‌توان مشاهده و تجربه نمود. به عبارت دیگر، هیچ دولتی هرگز به نقطه کمال خود نرسیده مگر آنکه به نیروهای مخرب درونی خود واقف شده و از رویارویی کارساز با نیروهای نابودکننده درونی جان سالم به در برده باشد. هیچ طبقه خاصی از جمله طبقه پرولتاریای مارکس را نمی‌توان حامل یگانه و نماینده بی‌چون و چرای این نیروهای نابودگر دانست.

ازسوی دیگر، همانگونه که فرد هنگامی می‌تواند به خودآگاهی دست یابد که خود را به خطر بیاندازد، دولت نیز فقط هنگامی مظهر تام مفهوم خودآگاهی خواهد بود که خود را به مخاطره افکند و یا به مخاطره افتد. هگل بیشترین خطر مرگ را نه در میدان مرگ که در ایثار جان می‌بیند. ایثاری که با اعتراف انسانی رخ می‌دهد. اما این اعتراف شعور ناشاد بدین مقصود

نیست که برای حفظ و بازداشتن خود از قربانی شدن، خویشتن را قربانی کند. این معنا درباره شعور مطلق که با مفهوم دولت، سازگار می‌آید نیز صادق است.

اعتراف دولت به وجود ضددولت، بزرگ‌ترین خطر را برای دولت در پی خواهد داشت زیرا بیش از هر چیز به معنی حضور ضددولت در عرصه شعور و خودآگاهی است. اما چنانچه دولت به وجود ضددولت اعتراف کند و آن را بازشناسد باز هم بدان معنی نخواهد بود که ضد دولت دیگر بر دولت دست درازی نکند و به قدرت فائقه او تن دهد و دولت برای همیشه از قربانی شدن رهایی یابد. وجه عکس آن نیز درباره ضد دولت صادق است.

اگر اشخاص در برابر کلیسا یا دولت اعتراف می‌کنند، دولت‌ها در برابر چه کسی باید اعتراف کنند؟ مسلم است که اعتراف دولت‌ها در برابر مرجع دیگری نخواهد بود. شعور تاریخی، اعتراف دولت در مقابل شخص و مرجعی دیگر را جایز نمی‌داند. اعتراف دولت اعترافی در برابر ضددولت نیز نیست زیرا ضددولت در موضعی قرار ندارد که به عنوان نهاد مرجع مشاهده شود. از این‌رو اعتراف دولت، اعترافی درونی و فی‌نفسه است و اعترافی نیست که توسط نیرویی بیرونی، طلب و استدعا شده باشد.

از سوی دیگر، در حالی که اعتراف فرد در برابر کلیسا اعترافی نسبت به خطای خصوصی است؛ اعتراف در برابر دولت، اعترافی نسبت به خطای عمومی است. اعتراف نخستین در برابر این اعتراف است و به نفی و طرد دولت می‌انجامد. اعتراف دولت در برابر کیست؟ مسلماً چنانچه این اعتراف در برابر کلیسا باشد باز به نفی بنیاد اساسی دولت منجر خواهد شد. پس دوباره می‌پرسیم این اعتراف چگونه اعترافی است؟

هگل می‌گوید اعتراف انسانی به معنای خواری^۱، تحقیر و یا خود را در پیوند با دیگری به هلاکت انداختن نیست. چنین اظهار اعترافی، امری یک‌جانبه نیست که اختلاف یک طرف را با دیگری بنا می‌نهد؛ برعکس، انسان فقط برحسب اینکه هویت خود را با دیگری می‌بیند اقرار به اعتراف می‌کند. او از جانب خود در اعتراف خویش به هویت مشترک اذعان می‌کند. (۱۴)

بدین‌گونه ضددولت سبب شد تا دولت به مثابه «مایملک به دست آمده» و «بی‌واسطه درک نشده» نباشد تا منفعل بماند. ضددولت با خروج از این هستی، مرحله‌ای که شعور تاریخی را

1. Abasement/ Erniedrigung

با آن به پایان رسانده و یکسره کرده، رها می‌کند و همچنان فعال و همراه، جریان حرکت روح را به سوی درک خود پیش می‌برد. چنانچه دولت، خودآگاهی در عالی‌ترین مرتبه باشد، این خودآگاهی به سبب خودآگاهی دیگری وجود دارد. تنها از طریق خودآگاهی ضد دولت است که یگانگی دولت و خودآگاهی دولت، آشکار می‌شود.

مواجهه دولت با ضد دولت، مواجهه یک خودآگاهی با خودآگاهی دیگر است. خودآگاهی دولت به جانبی میل می‌کند که می‌خواهد آن را نابود و یا دست‌کم قدرت آن را محدود سازد و خودآگاهی ضد دولت متمایل به جانبی است که قدرت خود را برای بسط بیشتر بر امکان‌نیافته‌ها می‌گمارد. دولت در برابر ضد دولت، خود را گم می‌کند. دولت خود را به مثابه وجود دیگری می‌یابد و از این «ازخودبیگانگی» واهمه می‌یابد. در مواجهه دولت ایالات متحده با القاعده در ماجرای یازدهم سپتامبر، این معنی نمود ظاهری یافت. در آن روز دولت ایالات متحده چنان بود که گویی برای ساعاتی قدرت تصمیم و اراده خود را از دست داده است. البته دولت، ضد دولت را به مثابه وجودی کاملاً مستقل و ناوابسته از خویشتن نمی‌بیند بلکه در پدیده ضد دولت، خویشتن را مشاهده می‌کند.

در مطالعه ادوار و مراحل تاریخ شعور مطلق باید در برابر مرحله ضد دولت صبور بود. این برهه همچون برهه دولت ضروری است و باید در آن درنگ نمود. فقط در چشم‌انداز روح مطلق که این دو مرحله را دربرمی‌گیرد، می‌توان به تعیین قدر هریک از این دو پرداخت. روح جهانی آن‌گونه که تاکنون نشان داده است نسبت به ما انسان‌ها بسیار صبورتر است و چنانچه این‌گونه نبود، کار عظیم تاریخ بسیار پیش‌تر پایان یافته بود. شعور تاریخی تنها فعلیت تام و تمام دولت نیست بلکه مضمونی است که علاوه بر فعلیت دولت در پی تحقق و فعلیت ضد دولت نیز هست.

اما امتیاز مرحله‌ای از خودآگاهی تاریخی به نمایندگی ضد دولت نسبت به مرحله خودآگاهی که دولت نماینده آن است، چیست؟ واقعیت این است که این مرحله ضرورت‌های نسبی دولت را رفع می‌کند و در چالش جدی با دولت، آن را از خطرات بیرونی و درونی می‌رهاند. مهم‌تر از همه با پیگیری مبارزه برای نابودی، نیروی دولت را برای شناخت خود و یگانگی بی‌واسطه با خود بیشتر و بیشتر می‌نماید.

چنانچه بپذیریم که در آخرین مرحله جریان دیالکتیک اقتدار اجتماعی، دولت و ضددولت در دل یکدیگر و در برابر یکدیگر خواهند زیست؛ باید بگوییم مرحله دولت و شناخت خودآگاهانه آن به مانند مرحله ضددولت ضروری است. هر یک از این دو، هیئت کاملی را در قیاس با تاریخ شعور مربوط به آن اثبات می‌کنند؛ با این شرط که در چشم‌انداز مطلق، که هم دولت و هم ضددولت را دربرمی‌گیرد؛ این دو هیئت را می‌توان به طور تام و تمام دریافت.

هـ. قرارداد اجتماعی ضددولت

نظریه قرارداد اجتماعی روسو کاملاً مانع کوشش‌ها و کنش‌های ضدقدرت و ضددولت پس از قرارداد نیست. حتی چنانچه بپذیریم که خلق و خوی اجتماعی انسان بر خلق و عادت فردی او مسلط باشد، هیچ مانع طبیعی در برابر انسان وجود ندارد تا برخی نیروهای مخالف اقتدار دولت و نهاد مسلط، باز در برابر دولتی قرار گیرند که خود، برخاسته و حاصل قرارداد است. علاوه بر این، سازمان‌ها و گروه‌های نابود کننده (مخفی یا علنی)، در مبنای اخلاقی متعهد به قراردادهای اجتماعی‌اند؛ هر چند در کنش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی خود از آن گریزان باشند. در عین حال قرارداد اجتماعی در بهترین تفسیر خود، هرچند که خود روسو نیز بر آن تصریح نکرده است، ذاتاً با آزادی فردی در تعارض نخواهد بود؛ زیرا این پرسش که آیا آزادی فرد بر قرارداد اجتماعی ترجیح زمانی، تاریخی و یا حتی مفهومی دارد، نه راه‌گشاست و نه سودمند. اجتماعی بودن بشر با آزادی مطلق او در تعارض نیست چه آزادی انسان به مثابه موجود مطلقاً مختار، هنگامی معنی و مفهوم خواهد یافت که اجتماعی بودن او در حد اعلی محقق و مسلم باشد. اجتماعی بودن انسان نیز آنگاه معنی بخش خواهد بود که او را مطلقاً و بی‌هیچ کم و کاستی آزاد بدانیم. آن نظریه کهن که از زمان یونان مرسوم بوده است - نظریه‌ای که در آن آزادی انسانی را با محدودیت‌های ناشی از کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی و حدود شهروندی، تعیین و تحدید می‌کردند - باید مورد تجدید نظر قرار گیرد.

از دیدگاه برخی آنارشیست‌ها آزادی فردی با تأسیس دولت‌ها پایان نمی‌یابد بلکه به دلیل تغییر در مفهوم انسان در پی تأسیس دولت‌ها، آزادی فردی نیز تعین و مجال تازه‌ای پیدا می‌کند. آزادی فردی با آغاز دولت، آغاز تازه‌ای می‌یابد. شایستگی‌ها و توانایی‌های انسان با

تأسیس دولت محدود نمی‌شود، بلکه تحدید و تعریفی نو به خود می‌گیرد. بنابراین نمی‌توان گفت با پدیدار شدن اقتدارها، قدرت‌ها و حکومت‌ها، آزادی‌های فردی انسان‌ها در جوامع گوناگون محدود می‌شود بلکه صورت‌های تازه‌ای برای جریان اعمال مختار انسان ظاهر می‌شود. عقیده روسو مبنی بر اینکه انسان قبل از ورود به اجتماع از آزادی طبیعی برخوردار است و آزادی همچون هدیه‌ای الهی است، برای باکونین قابل قبول نیست. چه در آن عقیده، آزادی طبیعی انسانی در جامعه نفی می‌شود و جامعه انسانی بدون آزادی طبیعی قابلیت تحقق می‌یابد. (۱۵) به نظر می‌رسد که عقیده باکونین مبنی بر اینکه تکوین دولت‌ها در برابر تحقق آزادی طبیعی انسانی قرار دارد و با وجود دولت، آزادی طبیعی انسانی امکان‌پذیر نیست، مطرود باشد. زیرا در این عقیده، آزادی طبیعی در جوامع فعلی که همه با وجود دولت‌ها تعیین و تقدیر شده است، انکار می‌شود و تکوین دولت‌ها بدون آزادی طبیعی انسان‌ها تعریف و تحدید می‌گردد.

باکونین در کاتشیسم^۱ انقلابی‌گری، شعور انسانی را تنها مبنای عدالت می‌داند و آزادی فردی و اجتماعی را یگانه منشأ نظم در جامعه برمی‌شمارد. آزادی حق مطلق هر انسان از زن و مرد بالغ است و هیچ منعی برای اعمال آن وجود ندارد مگر شعور و عقل خاص آنها. انسان‌ها در آغاز برای خود مسئول‌اند و آنگاه در برابر جامعه‌ای موظفند که به اختیار خود برمی‌گزینند. (۱۶)

کروپوتکین می‌گوید نظم جامعه آنارشیستی مبتنی بر قوانین نیست بلکه صرفاً بر پایه توافق متقابل اعضا و از طریق مجموعه‌ای از رسوم و عادات اجتماعی قوام و بسط می‌یابد. بر پایه این سخن باید گفت نظم اجتماعی مقدم بر قانون و قانون زائیده نظم است و نه برعکس. آزادی‌های اجتماعی و انسانی، مشروط و مقید به هیچ قانونی نیست. همین که روابط متقابل جامعه‌ای بر نظم استوار باشد، نشان دهنده آزادی عمل انسان در چنین اجتماعی است.

همچنین کروپوتکین ادعا می‌کند که با مطالعه دولت، نقش تاریخی آن و تجزیه و فساد که امروزه دولت با آن مواجه است، می‌توان دریافت که این نوع از سازمان همه قوه خود را به فعلیت درآورده و امروزه زیر فشار فرض و احتمال‌های خود در حال نابودی است و باید راه

خود را به صور تازه‌ای از سازمان بسپارد که بر اصول تازه‌ای مبتنی است. (۱۷) «در این زمان آنهایی که به دقت بسط افکار را در قلب جامعه امروزی مشاهده می‌کنند، کاملاً از شور و شوق انسان باشعوری آگاهند که با آن این روزها به کار بازنگری فرض‌هایی پرداخته که از قرون گذشته به دست آورده و در پی ساخت و پرداخت نظام‌های نوفلسفی و علمی است که مقصودشان فراهم ساختن بنیادهای ما در آینده است.» (۱۸)

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه آمد به نظر می‌رسد که باید در ملاحظات فلسفه سیاسی کلاسیک درباره دولت تجدید نظر کرد. در این فلسفه، پرسش از بهترین نظام‌های سیاسی به مثابه اولین پرسش قرار می‌گیرد درحالی‌که پرسش از اصل وجود نظام‌های سیاسی و یا ضرورت وجود نظام سیاسی، مقدم بر خوب بودن یا نبودن آن و برتری داشتن یا نداشتن آن بر دیگر نظام‌ها است. انسان، همچنانکه محصول جامعه است؛ کمال اجتماعی او نیز محصول دولت اوست. انسان جامعه خود را انتخاب نمی‌کند کما اینکه ملت نیز دولت خود را انتخاب نمی‌کند. جامعه و دولت محصول انتخاب فرد انسانی نیست اما شگفتی اینجاست که ضد دولت یگانه انتخاب او در برابر جامعه و دولت است. رهایی دوباره انسان محصول ضد دولت اوست. دولت به تبع جامعه ریشه در طبیعت انسان دارد، اما ریشه ضد دولت در اراده ضد اقتدار انسان است. چنانچه به ظاهر بنگریم انسان می‌تواند دولت را به زیر کشیده و اقتدار آن را از بین ببرد، اما واقع امر این است که نقشه نابودی دولت‌ها را دولت‌ها تعیین می‌کنند و نه ملت‌ها. ملت‌ها هیچگاه نمی‌توانند جز از طریق نهادها، پایه‌ها و مجاری اجتماعی و اداری و قدرت متجسم دولت به نابودی کامل دولت متبوع خود و یا دولت بیگانه اقدام کنند. نابودی کامل دولت به یقین با نابودی کامل ملت متبوع آن و سلطه نوین دولتی تازه بر آن ملت همراه خواهد بود. آنچه در پدیده انقلاب اتفاق می‌افتد جایگزینی دولتهاست. جایگزینی دولت‌ها به این معنی است که هیچگاه در تاریخ انسان‌ها ملتی را نخواهید یافت که برای برهه‌ای قابل توجه در تاریخ، بدون دولت به حیات ادامه دهد. دولت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی جای دولت تزار و دولت ناپلئون جای دولت انقلاب را می‌گیرد و دولت موقت جای دولت شاه را و

از سوی دیگر ضددولت، بیش از آنکه مجال تازه‌ای برای آزادی طبیعی باشد، فرصتی برای تعهد سیاسی است. هر انسانی که به دنیا می‌آید، پیشاپیش آزاد است و هیچ تعهد و وظیفه سیاسی پیش از این آزادی ندارد. درحالی‌که شرط تعهد سیاسی نیز وجود مقدماتی آزادی طبیعی است. البته به دلیل آنکه کوشش‌های ضددولت و اقتدار نیز به هرحال برخاسته از تعهد سیاسی است (با این تفاوت که این تعهد نه برای ساختن دولت که برای مبارزه با آن است)، برای تبیین تعهد سیاسی نیاز به نظریه‌ای است که با توجه به کوشش‌های سیاسی سلبی‌گونه، مبانی تازه‌ای را برای آن جستجو و کشف کند. می‌بایست اصطلاح «توافق و اجماع سیاسی» لاک را که صرفاً در مواردی به کار می‌رود که مردم با اختیار خود از مواهبی که جوامع سیاسی مهیا می‌کنند برخوردار می‌شوند، توسعه دهیم. به یقین، نوع مخالفت‌های سیاسی علیه دولت نیز خود به خود از توافق و تعهد سیاسی خاصی برخوردار است که نمی‌توان ماهیت آن را ضداجتماعی دانست. حتی چنانچه برخی از مخالفت‌ها و چالش‌های سیاسی علیه دولت با خشونت و یا ترور همراه باشد کافی نیست تا این گونه ناسازگاری‌های سیاسی را در جوهر و ذات خود ضداجتماعی تلقی کنیم.

اختیار عمل سیاسی^۱ همانقدر ما را به قبول آنارشی سوق می‌دهد که به قبول قدرت و یا نفی آن. از آنجا که فلسفه سیاسی لاک عمیقاً برپایه عمل سیاسی مختار بنا شده است، می‌توان آن را به گونه‌ای خواند و تفسیر کرد که مؤید و همراه نظریه ضددولت و نه مستثنی از آن باشد. واقعیت جهان سیاسی نیز ما را دعوت به این امر می‌کند. این گفته مستلزم آن است که منشاء مشروعیت دولت‌ها یا مخالفان و به عبارتی دیگر «ضد دولت‌ها» را نه بر پایه قبول و رد نامشروط دولت‌ها یا ضددولت‌ها بلکه بر اساس کلیت‌های تازه‌ای بنا گذارد. هنوز نمی‌توان گفت مشروعیت کدام یک فی‌نفسه حق است؛ دولت، مردم بی‌دولت (آنارشی) یا دولت بی‌دولت (ضددولت). هم دولت و هم مردم و هم مخالفان قدرت می‌توانند منشاء اعمال خوب و یا بد باشند. هرکدام از اینها می‌توانند حقوق افراد انسانی را به طور منظم یا نامنظم، سازمان یافته یا بی‌سازمان، آشکار یا پنهان، تعالی بخشند و یا تقلیل دهند.

بنابر فلسفه سیاسی آنارشیسم غیرفعال، عمل ارادی انسان می‌تواند عملی غیر از عمل مبتنی بر اجماع به مثابه پایه تعهد سیاسی باشد. اما بر پایه نظریه ضد دولت، می‌توان تعارض‌های اجماع‌های مربوط به تعهدات سیاسی موافق و یا مخالف دولت را به سان پیش‌فرض اولی پذیرفت. نتیجه اینکه اجماع سیاسی ضرورتاً محدود به اجماع گروه‌ها و جوامع سیاسی با دولت، همراه با دولت و در راه دولت نیست؛ بلکه اجماع سیاسی و در پی آن تعهدات سیاسی می‌تواند دربرگیرنده کوشش افراد، گروه‌ها و سازمان‌های دیگری نیز باشد که نه تنها همزاد با دولت و یا همراه آن نباشد بلکه نژاد با آن و یا حتی ضد آن باشد. درحالی‌که برخی تعهد به نظریه اجماع حقیقی را تعهدی به «آنارشیسم فلسفی معتدل» می‌دانند، (۱۹) ما معتقدیم که ضرورتی وجود ندارد تا اجماع گروهی از انسان‌ها، به بازشناسایی دولت، قبول و حمایت آن و یا اطاعت از آن منجر شود.

توماس‌پین، پیش از کروپوتکین در کتاب حقوق بشر بیان می‌کند که بخش بزرگی از نظم اجتماعی انسان از جانب حکومت به وجود نیامده است. نظم ریشه و مبنای خود را در اصول و مبادی جامعه و نهاد طبیعی بشر دارد. نظم مقدم بر حکومت است و حتی چنانچه حکومت هم از بین برود، همچنان نظم وجود خواهد داشت:

«وابستگی متقابل و علایق دو جانبه‌ای که انسان‌ها و نیز همه بخش‌های اجتماع متمدن به یکدیگر دارند، رشته بزرگ پیوندی را به وجود می‌آورد که به اجتماع تمامیت و یکپارچگی می‌دهد. زمین‌داران، کشاورزان، کارخانه‌داران، بازرگانان و همه پیشه‌وران، کارشان را از طریق کمکی که از آن دیگری و از عموم می‌گیرند پیش می‌برند. مصلحت عموم به کارهای آنان نظم می‌بخشد و قانون آنها را شکل می‌دهد. تأثیر قوانینی که عرف عام مقرر می‌دارد از قوانین حکومت بیشتر است.» (۲۰)

بنابراین همانگونه که پروردون گفته بود قوانین واقعی جامعه می‌تواند بدون اقتدار حاکمه همچنان وجود داشته باشد زیرا اساساً جامعه، قوانین بنیادی خود را مدیون اقتدار نیست؛ بلکه اقتدار وجود خود را مدیون قوانین و قوانین، وجود خود را مدیون نظم طبیعی پیش از قانون در اجتماع می‌دانند. اراده، سرانجام تابع عقل خواهد شد و قوانین سرانجام متمایل به تابعیت از شعور اجتماعی می‌شوند.

ضددولت نه تنها روش سقراطی تمکین از قوانین را نمی‌پذیرد (حتی هنگامی که آنها با عدالت در ستیز نباشند) بلکه مایل به شکستن قدرتی است که قوانین مزبور را مجاز می‌شمارد. آنها در پی به سخره گرفتن قانون‌هایی‌اند که دولت در ستیز با عدالت، آنها را وضع، تأسیس و تحکیم بخشیده است. یک قانون، هنگامی به سخره گرفته می‌شود که هیچ قدرتی برای اجرای آن موجود نباشد و در حالی که ضددولت قدرت خود را در برابر دولت به نمایش می‌گذارد درصدد به سخره گرفتن قوانینی است که دولت با ناتوانی آشکار، خود را موظف به اجرای آنها می‌داند. چنانچه دولت نتواند برای بسط سیطره خود ضددولت را نابود سازد به یقین قوانین مربوطه به سخره گرفته شده است.

از این‌رو مشاهده می‌کنیم که عناصر وابسته به القاعده در عربستان سعودی، افغانستان و عراق با حرکات انتحاری خود فقط به دولت متبوع یا دولت‌ها و نیروهای بیگانه ضربه نمی‌زنند بلکه آنها با نفی و نابودی خود، ناتوانی دولت را در استیلا بر عناصر مادی و عینی مخالف خود به نمایش می‌گذارند.

یادداشت‌ها

۱. دیباچ، سیدموسی، «پدیده سپتامبر؛ سرآغاز جنگ دولت و ضددولت»، *گزارش گفت‌وگو*، سال اول، شماره هجدهم، نیمه اول دی‌ماه ۱۳۸۰، ص ۲۶.
۲. همانجا، ص ۲۷.
۳. برای مثال نک: «رابطه القاعده و نظریات آیزاک آسیموف»، روزنامه *همشهری*، مورخه ۱۳۸۳/۵/۲۹.
4. Carve, E.H, *Michael Bakunin*, New York, Knopf, 1937, p.175.
5. Kropotkin, Peter, *Evolution And Environment*, Canada, Black Rose Books, 1998, p.17.
6. Ibid.
7. Kropotkin, Peter, *Words of a Rebel: Origins and Development*, Canada, Black Rose Books, 1993, p.28.
۸. روبسپیر شعار «یا فضیلت یا ترور» را سر می‌داد به این معنی که سلطنت چنان فرانسه را آلوده ساخته که تنها ترور می‌تواند ماما و قابله دمکراسی باشد.
۹. در این بخش‌های جدا شده، مطالعات مربوط به جوامع دولتی یعنی جوامعی که منوط و مشروط به دولت است تنها بخشی فرعی از مطالعه مربوط به جامعه به معنای موضوع جنس عام منطقی برای مباحث و مطالعات سیاسی می‌باشد.
10. *Encyclopedia of Government And Politics*, Edited by Mary Hawkes Worth and Maurice Kogan, London, Routledge, 1992. p.49.
11. *Encyclopedio & Government And Politics*, op.cit, p.48.
12. Ibid, p.33.
۱۳. سازمان‌های ضددولتی مرسوم در جوامع مختلف نیز به سبب انگیزه‌های ضد فاشیستی و تعارض با دستاوردهای جامعه صنعتی کنونی، بیشتر به جذب عناصر مبارز تکرر پرداخته‌اند تا گروه‌های کارگری و صنعتی.
14. Hegel, G.W.F. *Hegel's Phenomenology & Spirit*, A.V. Miller, New York, Oxford University Press, 1977, p.137.
15. Lehning A. Michael, *Bakunin: Selected Writings*, London, Cape, 1973, pp.140-141.
16. Dolgoff, S. (ed, trans), *Bakunin in Anarchy*, New York, 1973, Konopf, pp.76-95.
17. *Words of a Rebel*, op. cit, op. cit, p.34.
18. Ibid. p.34.
19. Simmons, John, *On the Edge of Anarchy*, Princeton, Princeton University Press, 1993, Library of Congress, 1950, p.250.
۲۰. به نقل از، و: دکاک، *آنارشیزم*، هرمز عبداللهی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۸، صص ۶۸-۶۹.

طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

دکتر سیدجلال‌الدین دهقانی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۸/۵

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۸/۱۰

چکیده

هدف این مقاله توضیح مفاد و محتوا و تجزیه و تحلیل علل، انگیزه‌ها و اهداف طرح خاورمیانه بزرگ، با هدف واکاوی تأثیرات آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است. به عبارت دیگر، منظور پاسخگویی به این سؤالات اصلی و فرعی است: دلایل، انگیزه‌ها و اهداف ایالات متحده از ارایه این طرح چیست؟ این طرح، چه جایگاهی در راهبرد امنیت ملی، سیاست خاورمیانه‌ای و نقش ملی آمریکا دارد؟ چرا فرآیند دموکراتیک‌سازی خاورمیانه در شرایط بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز و تعقیب می‌گردد؟ بازتاب‌ها و پیامدهای امنیتی این طرح، برای کشورها و جوامع خاورمیانه کدامند؟ و سرانجام، تحقق و اجرای این طرح چه چالش‌ها و فرصت‌های امنیتی را برای جمهوری اسلامی ایران در پی خواهد داشت؟

پاسخ احتمالی این پرسش‌ها در چارچوب فرضیه ذیل مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت: «طرح خاورمیانه بزرگ به مثابه یکی از راهکارها و سازوکارهای کانونی در راهبرد پیشگیرانه و مرکز ثقل راهبرد کلان امنیت ملی آمریکا به منظور مقابله با تهدیدات نامتقارن، ضمن ایجاد تهدیدات و چالش‌های امنیتی مختلف، فرصت‌هایی نیز برای تأمین و تحکیم امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌آفریند.» در پایان، راهکارهایی برای بهره‌گیری جمهوری اسلامی از فرصت‌ها و دفع تهدیدات امنیتی این طرح ارایه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه بزرگ، دموکراتیک‌سازی، راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) که مبارزه با تروریسم به صورت مفهومی غالب در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا درآمد، خاورمیانه نیز به کانون روابط و مرکز ثقل نظام بین‌الملل تبدیل شد. تصمیم‌سازان و سیاست‌پردازان ایالات متحده، با ایجاد پیوستگی و همبستگی بین اسلام‌گرایی یا بنیادگرایی اسلامی با تروریسم، علاوه بر توسل به نیروی نظامی و قوه قهریه بر علیه تروریست‌ها، درصدد اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق مهندسی اجتماعی - سیاسی و اصلاح دینی - مذهبی جوامع خاورمیانه به عنوان خاستگاه تروریسم بین‌المللی نیز برآمدند.

ژنرال کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا در تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲ (۲۲ آذر ماه ۱۳۸۱) در سخنرانی خود در بنیاد هریتیج در یک سخنرانی، برای نخستین بار و به طور رسمی طرح این کشور برای خاورمیانه را مبنی بر اصلاحات سیاسی، اقتصادی و آموزشی اعلام کرد. همچنین یکی از توجیحات و بهانه‌های سه‌گانه حمله آمریکا به عراق در کنار «نبرد علیه تروریسم» و «سلاح‌های کشتار جمعی»، استقرار دولت سرمشق در این کشور برای توسعه و اشاعه دموکراسی در منطقه بر اساس منطق دومینوی دموکراتیک اعلام گردید.

جورج بوش رئیس جمهور آمریکا در ۲۶ فوریه ۲۰۰۳، اندکی پیش از تهاجم نظامی به عراق طی سخنانی در انستیتو آمریکایی اینترپرایز، عزم خود را مبنی بر استقرار ارزش‌های دموکراتیک در خاورمیانه ابراز داشت. سپس در ۹ مه همان سال در جهت عملیاتی کردن ارزش‌های مورد نظر خود، «ایجاد منطقه مبادله آزاد میان ایالات متحده آمریکا و خاورمیانه تا ده سال آینده» را پیشنهاد داد. دیک‌چنی معاون رئیس جمهور آمریکا نیز در دسامبر ۲۰۰۳، در مجمع جهانی اقتصاد در داووس، صراحتاً سیاست رسمی دولت آمریکا مبنی بر دموکراتیک ساختن خاورمیانه را بیان داشت. روزنامه عرب زبان الحیات چاپ لندن در ۱۳ فوریه ۲۰۰۴، مفاد سند اجرایی «طرح خاورمیانه بزرگ» (۱) را که از سوی آمریکا برای طرح در نشست ۸ تا ۱۰ ژوئن ۲۰۰۴ سران گروه ۸ (G8) در سی آیلند ایالت جورجیا ارایه شده بود، منتشر ساخت. هدف این نوشتار توضیح مفاد و محتوا، تجزیه و تحلیل علل و انگیزه‌ها و اهداف این طرح به منظور واکاوی تأثیرات آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است. به منظور تحقق این

هدف از طریق استدلال و برهان منطقی، مباحث در چهار گفتار سازماندهی می‌شود. نخست، مفاد و مفروضه‌های طرح، توصیف و شرح داده می‌شود. در بخش دوم، خاستگاه و اهداف طرح در چارچوب واکاوی راهبرد امنیت ملی، اهداف خاورمیانه‌ای سیاست خارجی و نقش ملی ایالات متحده بررسی می‌شود. موضوع قسمت سوم نیز تجزیه و تحلیل چگونگی تأثیر این طرح بر ابعاد مختلف امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است. سرانجام، در نتیجه‌گیری بحث، پیشنهاد ما و راه‌کارهایی برای کاهش چالش‌ها و تهدیدات امنیتی و بهره‌برداری از فرصت‌های ناشی از طرح برای افزایش ضریب امنیت ملی ایران ارائه خواهد شد.

الف. مفاد و مفروضه‌های طرح

طرح خاورمیانه بزرگ، برچند مفروضه اساسی استوار است که به محتوا و مفاد آن شکل می‌دهد: (۲) اول آنکه، منشاء و خاستگاه افراط‌گرایی و تروریسم که منافع ملی غرب و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند، حوزه جغرافیایی شمال آفریقا، خاور نزدیک و خاورمیانه (خاورمیانه بزرگ) است. دوم آنکه، وضع تهدیدزای منطقه، حاصل فقدان آزادی و دموکراسی، سطح پائین دانش، عدم توسعه علمی، جایگاه نامناسب زنان و وضعیت نامطلوب حقوق بشر است. به عبارت دیگر، توسعه نیافتگی و محرومیت مردم از حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، باعث رشد افراط‌گرایی اسلامی، تروریسم، مهاجرت غیرقانونی و جرایم سازمان یافته بین‌المللی می‌شود که عامل بی‌ثباتی و ناامنی منطقه‌ای و بین‌المللی هستند. سوم آنکه، بهترین راه‌حل برای درمان مشکلات و معضلات، توسعه همه‌جانبه در قالب اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. بنابراین اولویت‌های توسعه منطقه عبارتند از: توسعه سیاسی از طریق تشویق و هدایت کشورها به سوی مردم‌سالاری و حکومت‌های شایسته و مشروع، توسعه علمی و آموزشی به وسیله ایجاد جامعه‌ای فرهیخته و پیشرفته، توسعه اقتصادی از طریق ایجاد فرصت‌های اقتصادی، آزادسازی و خصوصی‌سازی اقتصاد.

۱. توسعه سیاسی: دموکراتیک‌سازی

از منظر این طرح، دموکراسی و حکومت شایسته بستری است که توسعه در درون آن رشد و نمو می‌کند. این همان پیش‌شرط و الزامی است که کشورهای خاورمیانه بزرگ از فقدان آن رنج می‌برند. سطح مشارکت سیاسی در حکومت‌های منطقه در مقایسه با دیگر کشورهای جهان بسیار پایین است. در خاورمیانه، دموکراسی، آزادی و پاسخگویی، کالاهای نایابی هستند و زنان نیز جایگاه مناسبی ندارند. بنابراین، ترغیب به دموکراسی و حکمرانی شایسته به منظور تحقق توسعه سیاسی ضرورتی تاریخی است. استقرار دموکراسی و اصلاحات دموکراتیک نیز از راه اتخاذ راه‌کارها و سازوکارهای زیر امکان‌پذیر است: برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه، تأسیس مؤسسات ویژه برای ارایه آموزش رهبری و مدیریت به زنان، کمک و مشاوره حقوقی به مردم عادی، ایجاد رسانه‌های غیردولتی و مستقل، توسعه و تقویت جامعه مدنی به وسیله تأسیس و گسترش نهادها و سازمان‌های غیردولتی در حوزه‌های دموکراسی، حقوق بشر، رسانه‌ها و زنان.

۲. توسعه علمی - آموزشی

دومین محور طرح خاورمیانه بزرگ، توسعه علمی و آموزشی جهت ایجاد جامعه فرهیخته و تربیت نیروی انسانی مناسب به عنوان زیربنای توسعه سیاسی و اقتصادی است. مهم‌ترین سازوکارهای دستیابی به این هدف نیز عبارتند از: آموزش‌های بنیادی از طریق مبارزه با بی‌سوادی، تشکیل و تقویت گروه‌ها و تشکلهای مبارزه با بی‌سوادی، تهیه، تدوین و ترجمه کتاب‌های آموزشی، تأسیس مدارس علمی و اکتشافی، اصلاحات آموزشی و اجرای آموزش‌های مجازی از طریق اینترنت، تأسیس و تدریس رشته مدیریت در مراکز آموزش عالی. توسعه علمی و آموزشی جایگاه برجسته‌ای در این طرح دارد. چون علاوه بر آنکه پیش‌شرط و پیش‌نیاز توسعه سیاسی و اقتصادی است، در آموزش و گسترش آموزه‌ها و ارزش‌های دموکراتیک به نسل جوان جوامع عقب‌مانده منطقه نیز نقشی محوری ایفا می‌کند. بهبود سطح آموزشی و فرهنگی موجب ارتقا و افزایش شناخت و آگاهی جوانان سرخورده‌ای می‌شود که عقب افتادگی جوامع خود را معلول سیاست‌های آمریکا و غرب می‌دانند. به ویژه

این اقدام، آموزش‌های ایدئولوژیک و ضدغربی سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی - مذهبی اسلام‌گرا را خنثی می‌سازد. به بیان دیگر، نفرت از غرب و آمریکا معلول بی‌سوادی، سوءتفاهم و عدم شناخت واقعی مردم منطقه از جهان است که از طریق آموزش می‌توان بر آن فایق آمد.

۳. توسعه اقتصادی

توسعه اقتصادی و گسترش فرصت‌های اقتصادی، محور سوم این طرح است. توسعه نیافتگی، عقب‌ماندگی و وابستگی اقتصادی بارزترین ویژگی‌های جوامع و کشورهای خاورمیانه تصور می‌شود. فقر، محرومیت و اختلاف طبقاتی ناشی از توسعه نیافتگی اقتصادی، وقتی در ساختار سیاسی متصلب و جامعه بسته با ایدئولوژی افراطی درمی‌آمیزد، مناسب‌ترین بستر برای رشد تروریسم ضدغربی را فراهم می‌سازد.

بنابراین، باید از طریق توجه به ساز و کارهای زیر، در اقتصاد کشورهای منطقه تحولی اساسی ایجاد کرد: سرمایه‌گذاری خارجی جهت رشد اقتصادی از طریق اعطای وام به طرح‌ها و پروژه‌های کوچک، تأسیس صندوق پول و بانک توسعه خاورمیانه بزرگ، اصلاح سیستم مالی به وسیله کاهش سلطه دولت بر خدمات پولی و مالی، رفع موانع موجود در راه تعاملات پولی بین کشوری، نوسازی خدمات بانکی، ارایه، بهبود و گسترش ابزارهای لازم برای حمایت از اقتصاد بازار، تأسیس ساختارهای سازمان یافته جهت حمایت از خدمات پولی، توسعه و تقویت تجارت آزاد در سطح منطقه از طریق عضویت در سازمان تجارت جهانی، ایجاد مناطق آزاد تجاری و مناطق ویژه تجاری و سرانجام تأسیس مجمع فرصت‌های اقتصادی.

ب. خاستگاه و اهداف طرح

تبارشناسی و علت‌یابی طرح خاورمیانه بزرگ از حیث واکاوی علل و انگیزه‌های وجودی آن نیز برای فهم چگونگی تأثیر آن بر امنیت ملی ایران حائز اهمیت است. به عبارت دیگر دلایل و اهداف آمریکا از پیشنهاد این طرح در شرایط بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر و اشغال عراق چیست و این کشور چه اهدافی از مطرح کردن آن پیگیری می‌کند؟ به ویژه آنکه در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده نه تنها تقابل و تعارضی با رژیم‌های

غیردموکراتیک منطقه و جهان عرب نداشته بلکه همواره از آنان حمایت کرده است. یافتن پاسخ به این پرسش اساسی مستلزم توضیح و تبیین راهبرد امنیت ملی، نقش ملی و اهداف خاورمیانه‌ای سیاست خارجی آمریکاست. زیرا بدون درک و شناخت این سه مؤلفه، کشف خاستگاه و اهداف راهبردی و واقعی این طرح امکان‌پذیر نیست.

۱. راهبرد امنیت ملی آمریکا

راهبرد امنیت ملی آمریکا به معنای راهها و شیوه‌های به‌کارگیری ابزار و وسایل مختلف برای دفع و رفع تهدیدات خارجی و داخلی نسبت به ارزش‌های بنیادی این کشور است. بنابراین تعریف، راهبرد امنیت ملی که معطوف به عناصر قدرت ملی و کاربرد آن برای دستیابی به امنیت ملی است، با راهبرد نظامی که ناظر بر چگونگی به‌کارگیری قدرت نظامی برای صیانت از امنیت ملی به ویژه امنیت نظامی است، تفاوت و تمایز دارد. چون راهبرد نظامی تابعی از راهبرد کلان امنیت ملی می‌باشد. بدین معنا که راهبرد نظامی به چگونگی توزیع و اعمال ابزار نظامی برای تحقق اهداف امنیت ملی می‌پردازد که در راهبرد کلان امنیت ملی تعریف و تعیین شده است. به سخن دیگر، راهبرد امنیت ملی اعم از راهبرد نظامی است و به به‌کارگیری قدرت نظامی و زور محدود نمی‌شود. (۳)

بر این اساس، راهبرد امنیت ملی آمریکا، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بر این اصل و فرض محوری استوار شده است که این کشور علاوه بر تهدیدات متقارن برخاسته از قدرت‌های هم‌سنخ و هم‌سنگ، با تهدیدات نامتقارنی روبروست که از بازیگران دولتی و غیردولتی نامتقارن سرچشمه می‌گیرند. (۴)

تهدیدات متقارن که امنیت آمریکا را تهدید می‌کنند، از قدرت نظامی و غیرنظامی رقبای این کشور در سطح جهانی ناشی می‌شوند. روسیه و چین، به رغم نابرابری در قدرت قادرند به صورت نظامی آمریکا را تهدید کنند و امنیت آن را به مخاطره بیندازند. اروپا و ژاپن نیز به عنوان دو ابرقدرت اقتصادی جهان از نظر اقتصادی و اطلاعاتی می‌توانند ضریب امنیت اقتصادی ایالات متحده را کاهش دهند. به عبارت دیگر عاملان این تهدیدات، بازیگران بین‌المللی هستند که از عقلانیتی همانند آمریکا برخوردارند. راهبرد و راه‌حل امنیتی آمریکا

نسبت به این تهدیدات متقارن نظامی و اقتصادی، بازدارندگی و دیپلماسی است. این هدف از طریق جلوگیری از ظهور رقیب در سطح بین‌المللی و اعمال هژمونی آمریکایی محقق می‌شود. اما در شرایط بین‌المللی موجود، بیشترین آسیب‌پذیری امنیتی ایالات متحده ناشی از تهدیدات نامتقارن از سوی بازیگران بین‌المللی دولتی و غیردولتی است که از عدم تقارن راهبردی برای مقابله با این کشور سود می‌برند. عدم تقارن راهبردی عبارت از عدم تقارن اقدامات و تلاش‌ها در جهت دورزدن یا تحت‌الشعاع قرار دادن قدرت و توانایی‌های حریف به همراه استفاده بهینه از نقاط ضعف و آسیب‌پذیری‌های او و به کارگیری شیوه‌هایی است که تا اندازه زیادی با روش‌ها و شیوه‌های او متفاوت و متمایز می‌باشد. رهیافت نامتقارن درصدد ایجاد تأثیرات بزرگ روانی مانند شوک آفرینی و مختل کردن اراده و ابتکار و آزادی عمل دشمن می‌باشد. شیوه‌های نامتقارن متضمن افزایش دامنه آسیب‌پذیری‌ها و نقاط ضعف دشمن است که معمولاً از فناوری‌ها، تاکتیک‌ها و تسلیحات غیرمرسوم و ابتکاری سود می‌جوید و در تمامی سطوح و ابعاد اعم از راهبردی، تاکتیکی و عملیاتی در طیف عملیاتی گسترده‌ای کاربرد دارند. (۵)

بنابراین، همانگونه که جانسون و استیون متز تعریف می‌کنند، عدم تقارن در حوزه مسایل نظامی و امنیتی به معنای اقدام، سازماندهی و اندیشه متفاوت از دشمنان برای بیشینه‌سازی برتری‌های خود از طریق بهره‌گیری از نقاط ضعف حریف، حفظ ابتکار عمل یا کسب آزادی عمل می‌باشد. این راهبرد می‌تواند به صورت سیاسی - راهبردی، نظامی - راهبردی، عملیاتی تا ترکیبی از همه آنها؛ دربرگیرنده روش‌ها و فناوری‌ها، ارزش‌ها، سازمان‌ها و دیدگاه‌های مختلف یا آمیزه‌ای از کلیه آنها؛ کوتاه مدت یا بلندمدت؛ عمدی یا سهوی؛ مستقل و مجزا یا ترکیبی از ایندو و نهایتاً دارای ابعاد روانی و فیزیکی یا هر دو باشد. (۶)

جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در مقدمه «استراتژی امنیت ملی آمریکا» صراحتاً به این تهدیدات نامتقارن و عدم تقارن راهبردی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«دشمنان در گذشته به نیروی نظامی زیاد و توانایی‌های صنعتی عظیمی برای در معرض خطر قرار دادن آمریکا نیاز داشتند. امروزه شبکه‌های نامشخص و شبیح گونه‌ای

از اشخاص قادرند تا هرج و مرج و صدمات زیادی را برای ما ایجاد کنند و هزینه این کار برای آنها کمتر از خرید یک تانک است.»

به نظر وی بزرگترین خطری که آمریکا با آن روبروست «تلاقی و اتحاد افراطگرایی و تکنولوژی است» (۷) یعنی دستیابی گروه‌های تروریستی و کشورهای ضعیف دشمن آمریکا به سلاح‌های کشتار جمعی به ویژه تسلیحات هسته‌ای.

بر اساس راهبرد امنیت ملی آمریکا، تهدیدات نامتقارن که به شدت امنیت این کشور را به مخاطره می‌اندازند، برآیند سه عامل و پدیده تروریسم، کشورهای یاغی و قانون‌شکن و سلاح‌های کشتار جمعی است. دستیابی کشورهایی که ایالات متحده آنان را سرکش و محور اهریمنی می‌نامد به سلاح‌های هسته‌ای، به مثابه تسلیح گروه‌های تروریستی به این جنگ افزارهای راهبردی و مآلاً کاهش ضریب امنیت ملی این کشور است. عقلانیت متفاوت و ایدئولوژی متمایز این بازیگران بین‌المللی بر میزان تهدیدکنندگی آنان می‌افزاید و آنان را از تهدیدات متقارن خطرناکتر و مخربتر می‌سازد.

در نتیجه، راهبرد امنیت ملی آمریکا بیش از آنکه معطوف به قدرت‌های بین‌المللی متقارن باشد برای مبارزه و مقابله با تهدیدات و بازیگران نامتقارن طراحی و تدوین شده است. به ویژه، مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، مرکز ثقل و کانون این راهبرد را تشکیل می‌دهد. تحقق این هدف راهبردی کلان با اتخاذ راهبرد پیشگیرانه در دو بعد نظامی و غیرنظامی و از طریق راهکارهای زیر تعقیب و پیگیری می‌شود:

- حمایت از آرمان‌های شأن و منزلت انسانی
- تقویت اتحادها برای شکست تروریسم جهانی و اقدام جهت جلوگیری از حملات علیه آمریکا و دوستان آن
- همکاری با دیگران برای خنثی کردن منازعات منطقه‌ای
- باز داشتن دشمنان از به‌کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی و تهدیدات علیه ایالات متحده و متحدین و دوستان آن
- آغاز دوران تازه‌ای از رشد اقتصاد جهانی از طریق تجارت و بازار آزاد
- گسترش چرخه توسعه از طریق ایجاد فضای باز و زیربنای دموکراسی

- گسترش برنامه‌های اقدام جمعی به وسیله سایر مراکز اصلی قدرت. (۸)

بنابراین، طرح خاورمیانه بزرگ بخشی از راهبرد پیشگیرانه امنیت ملی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن و به ویژه مبارزه و نبرد با تروریسم است. این هدف علاوه بر اینکه از محورهای این راهبرد استنتاج و استنباط می‌شود، در متن آن نیز آشکارا ذکر شده است:

«ما همچنین نبردی را در عرصه عقاید و افکار برای پیروز شدن در نبرد علیه تروریسم بین‌المللی آغاز خواهیم کرد. برای این کار تمام نفوذ ایالات متحده را به کار می‌بریم. از دولت‌های مدرن و میانه‌رو، به ویژه در جهان اسلام حمایت می‌کنیم تا تضمین کنیم که شرایط و ایدئولوژی‌های مشوق تروریسم در هیچ ملتی زمینه رشد پیدا نمی‌کنند. شرایط اساسی برای رشد قارچ‌گونه تروریسم را کاهش می‌دهیم.» (۹)

۲. نقش ملی آمریکا

نقش ملی آمریکا عبارت است از تعریف سیاستگذاران و تصمیم‌گیرندگان این کشور از انواع متداول تصمیمات، تعهدات، قواعد و اقدامات مناسب و وظایف و کارکردهایی که باید در شرایط مختلف ایفا کند. نقش ملی بازتاب دهنده نیازهای اساسی، گرایش‌ها، بیم و هراس‌ها و ایستارهای آمریکا نسبت به جامعه بین‌المللی و عوامل و متغیرهای سیستمی، جغرافیایی و اقتصادی است. بنابراین نقش‌های ملی ایالات متحده بیانگر وظایف و کارکردهایی است که این کشور در زمینه‌ها و عرصه‌های مختلف بین‌المللی، خود را متعهد و ملزم به انجام آن می‌داند. بدین ترتیب نقش‌های ملی، اتخاذ سیاست‌ها و اقدامات لازم در شرایط و وضعیت‌های خاص در نظام بین‌الملل را ایجاب می‌کنند. همچنین منعکس کننده هویت‌های عام و خاصی هستند که آمریکا در مناطق مختلف یا کل جهان پیگیری می‌کند. (۱۰)

رهبران آمریکا در طول تاریخ این کشور نقش‌های ملی متفاوتی را در صحنه جهانی تعریف و تعیین کرده‌اند. مهم‌ترین نقش‌های ملی ایالات متحده از بدو تأسیس در سال ۱۷۷۶ تاکنون در چارچوب راهبرد و جهت‌گیری جهان‌گرایی، عبارتند از: «جمهوری امپریالیستی»، «مدافع آزادی»، «رهبر جهان آزاد» و «ژاندارم جهانی»^۱. ایفای این نقش‌ها متضمن اتخاذ اهداف،

سیاست‌ها و اقدامات خاصی است که آمریکا خود را متعهد و مکلف به تحقق و انجام آن می‌داند. به عبارت دیگر، برآیند این نقش‌های ملی چهارگانه، شکل‌گیری سنت جهان‌گرایی در سیاست خارجی است که مستلزم اعمال قدرت، مداخله در امور داخلی دیگران، نفوذ اقتصادی در بازارهای جهانی از طریق سرمایه‌گذاری و تجارت، دیپلماسی توسعه‌طلب به منظور گسترش و اشاعه ارزش‌های آمریکایی در سطح بین‌المللی و صدور انقلاب آمریکا، دستیابی به جایگاه برتر نظامی و دیپلماتیک، حساسیت نسبت به تهدید و به مخاطره افتادن افتخار، اعتبار و حیثیت آمریکا و تلاش برای رواج و تأسیس نهادهای آمریکایی می‌باشد.

تعریف و تقبل این نقش‌ها بازتاب دهنده و معلول نوعی ایستار و تلقی بنیادی راجع به جایگاه و منزلت منحصر به فرد آمریکا در جهان، برتری و قوم‌مداری فرهنگی و حتی گونه‌ای از نژادپرستی است که رسالت و مأموریتی انسانی و جهانی را بر دوش آمریکا می‌گذارد. بنابراین، ایالات متحده وظیفه شکل‌دهی به جهان در راستای ارجحیت‌ها و ارزش‌های آمریکایی، تدوین و پاسداری از قوانین و قواعد رفتار بین‌المللی، دفاع از آزادی و دموکراسی، حمایت از ملت‌ها و کشورهای آزادی‌خواه، مبارزه با ایدئولوژی‌ها و نظام‌های غیردموکراتیک و اقتدارگرا و استقرار نظم سیاسی - اقتصادی لیبرال در نظام بین‌الملل را بر عهده دارد. در نتیجه کارکرد و کارویژه سیاست خارجی آمریکا، تنظیم روابط و رفتار خارجی با کشورهای جهان بر پایه میزان تبعیت و پیروی آنان از ارزش‌ها و قواعد این کشور است. (۱۱)

تجلی و نمود عینی این رسالت و مأموریت‌های بخش و آزادسازی بشریت در سیاست خارجی آمریکا را می‌توان در مقابله با شوروری سابق، بلوک شرق، ایدئولوژی کمونیسم و حمایت از جنبش‌های غرب‌گرای جهان سوم مشاهده کرد. به ویژه مبارزه با کمونیسم و شوروی به عنوان نوک پیکان این ایدئولوژی، از اهداف دایمی سیاست خارجی آمریکا در طول جنگ سرد بود. با فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی، سیاست خارجی آمریکا با خلاء مفهومی روبرو شد و پی‌گیری این مأموریت نیز دچار فقر نظری و فلسفی گشت. تلاش رهبران ایالات متحده برای جایگزینی کمونیسم با اسلام‌گرایی در دهه ۹۰ قرین موفقیت نبود؛ ولی حادثه ۱۱ سپتامبر، زمینه و دلیل مناسبی را فراهم آورد تا تروریسم جایگزین کمونیسم شود و رسالت

آمریکا نیز مبارزه با آن تعریف شود. بنابراین، طرح خاورمیانه بزرگ، بخشی از مأموریت و رسالت جهانی است که آمریکا خود را ملزم و متعهد به انجام آن می‌داند.

۳. اهداف خاورمیانه‌ای آمریکا

سومین خاستگاه طرح خاورمیانه بزرگ، اهداف سیاست خارجی آمریکا در این منطقه است. امنیت و بقای اسرائیل از مهم‌ترین اهداف خاورمیانه‌ای سیاست خارجی آمریکا بوده است. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موجودیت اسرائیل از سوی رادیکالیزم و ناسیونالیسم عربی تهدید می‌شد. اما از زمان شکل‌گیری جمهوری اسلامی و ظهور جنبش‌های اسلامی، بزرگترین تهدید علیه امنیت و حیات اسرائیل اسلام‌گرایی و گروه‌های اسلامی بوده است. از نظر آمریکا گرایش‌های اسلامی رادیکال برخاسته از فقدان توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - آموزشی است. لذا صیانت از موجودیت اسرائیل در گروی توسعه همه‌جانبه کشورهای منطقه و به تبع آن خشکاندن ریشه‌های اسلام‌گرایی می‌باشد. بدین ترتیب، این طرح، راهبرد و راهکاری برای تأمین امنیت و موجودیت اسرائیل به حساب می‌آید.

انتقال آزادانه انرژی از خاورمیانه به غرب و کنترل منابع انرژی، جلوگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای چالشگر با آمریکا و مهار جمهوری اسلامی از دیگر اهداف این کشور در خاورمیانه هستند که در صورت اجرای موفق طرح خاورمیانه بزرگ، بهتر و آسانتر محقق می‌شوند. فراتر از این، تثبیت و تحکیم هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل مستلزم تحکیم حضور آن در عراق و استقرار نظام لیبرال‌دموکراتیک در این کشور است. این هدف راهبردی نیز از طریق عملی شدن اهداف و آمال طرح مذکور تسهیل و تسریع می‌شود.

ج. تأثیرات طرح بر امنیت ملی ایران

بنابر آنچه آمد، مشخص می‌شود که طرح خاورمیانه بزرگ ماهیتی کاملاً امنیتی و آماج‌های راهبردی دارد. همانگونه که توضیح داده شد این طرح به عنوان بخشی از راهبرد امنیت ملی، نقش ملی و اهداف سیاست خارجی آمریکا در منطقه، در صدر رویارویی و مقابله پیشگیرانه با تهدیدات نامتقارن علیه این کشور است. بنابراین نبرد با تروریسم و ریشه‌های آن یعنی

رادیکالیزم اسلامی، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌هایی که از هنجارها و ارزش‌های آمریکایی پیروی نمی‌کنند، مهم‌ترین و اساسی‌ترین اهداف این طرح را تشکیل می‌دهند. از این‌رو، چون آمریکا جمهوری اسلامی را به صورت کشوری تعریف می‌کند که مصداق بارز تهدیدات نامتقارن است، در نتیجه این طرح به طور مستقیم و غیرمستقیم امنیت ملی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

به زعم ایالات متحده، اولاً جمهوری اسلامی منشاء و خاستگاه اسلام انقلابی یا به تعبیر آن بنیادگرایی و افراط‌گرایی اسلامی است. ثانیاً، به علت مخالفت با روند صلح خاورمیانه و دفاع از حقوق مردم فلسطین، از گروه‌ها و جنبش‌هایی حمایت می‌کند که به نظر آمریکا تروریست هستند. ثالثاً، رهبران و سیاست‌گذاران آمریکا بر این اعتقادند که جمهوری اسلامی درصدد دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی است. رابعاً، جورج بوش، جمهوری اسلامی ایران را در زمره محور اهریمنی قرار داده است که نمونه کامل دولت‌های سرکش به شمار می‌روند. بنابراین، تردیدی نیست که یکی از اهداف مرجع طرح خاورمیانه بزرگ جمهوری اسلامی ایران است.

این طرح به دو گونه نسبی و ایجابی بر امنیت ملی ایران تأثیر می‌گذارد. از یک طرف با ایجاد چالش‌ها و آسیب‌پذیری‌های داخلی و خارجی کلیه ابعاد امنیت ملی ایران را به مخاطره می‌اندازد که در صورت عدم چاره‌جویی، ضریب امنیت ملی را کاهش می‌دهد. از سوی دیگر، فرصت‌های امنیتی مناسبی را نیز برای ایران فراهم می‌سازد که به شرط بهره‌برداری و استفاده بهینه از آنها پایه‌های امنیت ملی کشور تحکیم شده و ضریب امنیت ملی افزایش می‌یابد.

۱. چالش‌های امنیتی

بر اساس تعریف موسع از امنیت ملی و هدف مرجع امنیت، که فراتر از امنیت خارجی و صیانت از دولت می‌رود، تأثیرات منفی یا چالش‌های امنیتی طرح خاورمیانه علیه امنیت ملی ایران را می‌توان در چهار بعد و دسته نظامی، سیاسی، اقتصادی و هویتی مورد بررسی قرار داد. طبعاً میزان تأثیرپذیری هر یک از ابعاد امنیت ملی ایران از این تهدیدات متفاوت است. همچنین اگرچه این طرح ممکن است در دراز مدت و به طور غیرمستقیم ضریب امنیت ملی

ایران را در بعد زیست محیطی کاهش دهد ولی در شرایط موجود تأثیرگذاری آن در این حوزه قابل اغماض می باشد. فراتر از این، با توجه به ماهیت غیرنظامی طرح مذکور طبیعی است که تأثیرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - هویتی آن بیش از اثرات نظامی خواهد بود. اما به هر ترتیب، اثرگذاری آن بر امنیت نظامی ایران را نمی توان نادیده گرفت.

۱-۱. چالش های نظامی

طرح خاورمیانه بزرگ، از آنجا که بخش غیرنظامی راهبرد امنیت ملی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن است، به طور مستقیم چالش و تهدید نظامی علیه ایران را دربردارد و امنیت نظامی کشور را به مخاطره نمی اندازد. اما تأثیرات سلبی غیرمستقیم آن بر امنیت نظامی جمهوری اسلامی ایران در بلندمدت می تواند بسیار جدی و خطرناک باشد؛ به گونه ای که بقا و حیات کشور را به خطر بیندازد. اگر انگیزه و هدف اصلی این طرح را نبرد با تروریسم، مقابله با کشورهای سرکش و جلوگیری از گسترش سلاح های کشتار جمعی، مبارزه با اسلام گرایی سیاسی و حفظ امنیت اسرائیل بدانیم، ممکن است جمهوری اسلامی را نهایتاً در معرض تهدیدات و اقدامات نظامی آمریکا قرار دهد. این مواجهه و رویارویی از طریق فرآیند «امنیتی کردن» جمهوری اسلامی ممکن می شود.

امنیتی کردن، فرآیندی است که در آن بازیگر امنیتی ساز موضوعی را به گونه ای تعریف می کند که تهدیدات وجودی را دربردارد و به وسیله راهکارها، ابزارها و رویه های رایج و متداول سیاسی نمی توان آن را مدیریت و مرتفع ساخت. چون امنیتی ساختن ماهیتی بینالذنهانی دارد، صرفاً توسط بازیگر امنیتی ساز صورت نمی گیرد و نیازمند پذیرش آن از سوی ناظران کنش گفتاری امنیت و مشروعیت در گفتمان عمومی امنیت غالب است. یعنی آنان باید بپذیرند که موضوع یا پدیده ای، تهدیدی حیاتی و وجودی نسبت به ارزش های مشترک آنها می باشد و در چارچوب قواعد، هنجارها و رویه های غالب و رایج سیاسی نیز نمی توان آن را رفع کرد. (۱۲)

بر این اساس، ایالات متحده به عنوان بازیگر امنیت ساز تلاش می کند تا جمهوری اسلامی را تهدیدی وجودی علیه امنیت ملی خود و صلح جهانی معرفی کرده و به افکار عمومی

داخلی و بین‌المللی نیز بقبولاند. پروژه متهم‌سازی جمهوری اسلامی به حمایت از تروریسم، تولید سلاح‌های هسته‌ای، اخلال در روند صلح خاورمیانه و نقض حقوق بشر، قسمتی از پروسه امنیتی ساختن کشور از سوی آمریکا به حساب می‌آید. در حقیقت آمریکا درصدد است تا تروریسم را مهم‌ترین تهدید امنیتی علیه خود و جهان تعریف کند که از افراط‌گرایی اسلامی به رهبری ایران سرچشمه می‌گیرد. اگر این کشور موفق شود افکار عمومی بین‌المللی را قانع کند که جمهوری اسلامی را به عنوان سردمدار بنیادگرایی اسلامی و تهدیدی علیه امنیت جهانی بپذیرند، ایران امنیتی شده و تهدیدات نظامی علیه آن امکان پذیر خواهد شد. زیرا امنیتی شدن ایران بدین معناست که از طریق ابزارها و سازوکارهای متداول سیاسی - دیپلماتیک در چارچوب قواعد رایج بین‌المللی، نمی‌توان معضل آن را حل کرد.

۲-۱. چالش‌های سیاسی

طرح خاورمیانه بزرگ بیش از هر چیز امنیت سیاسی ایران، به معنای ثبات سازمان یا نظام حکومتی و ایدئولوژی مشروعیت بخش به حکومت و دولت آن را به چالش می‌گیرد. (۱۳) همان‌طور که توضیح داده شد، هدف بنیادی این طرح استقرار نظام‌های سیاسی لیبرال دموکراسی در کشورهای منطقه است. اشاعه و گسترش دموکراسی لیبرال در خاورمیانه به چند طریق و در چند بعد، امنیت سیاسی جمهوری اسلامی را تهدید و تضعیف می‌کند. نخست، فرآیند دموکراتیزاسیون خاورمیانه و تعریف لیبرال دموکراسی به عنوان تنها نظام سیاسی مشروع و شیوه حکمرانی مطلوب، سازمان، ساختار و نهادهای سیاسی حکومتی جمهوری اسلامی را دستخوش بی‌ثباتی و تغییر می‌کند. چون بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای حکومتی ایران که به ساختار سیاسی آن شکل می‌دهند با الگوی ساختاری و نهادی لیبرال دموکراسی تفاوت شکلی و ماهوی دارند. نهادهایی چون ولایت فقیه، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، که جهان غرب به ویژه آمریکا از آنها به نام نهادهای انتصابی یاد می‌کند، در قالب لیبرال دموکراسی نمی‌گنجند. این نهادها از ایدئولوژی اسلامی نشأت می‌گیرند نه لیبرالیسم سیاسی که لیبرال دموکراسی‌ها بر پایه آن استوارند.

دومین پیامد سیاسی، چالش، تضعیف و تهدید ایدئولوژی سیاسی مشروعیت بخش به نظام جمهوری اسلامی یعنی اسلام سیاسی است. اسلام به معنای مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ایده‌ها راجع به نظم و کنش سیاسی - اجتماعی و چگونگی اجرای آنها در عرصه زندگی اجتماعی و سپهر عمومی به هویت و ماهیت جمهوری اسلامی شکل داده و مشروعیت آن را تضمین می‌کند. مفروضه‌ها و مفاهیم سیاسی اسلام در زمینه رفتار و نظام سیاسی - اجتماعی از نظام فکری و سیاسی لیبرالیسم متفاوت و متمایزاند و همخوانی ندارند. فراتر از این، اصلی‌ترین هدف طرح خاورمیانه بزرگ، مبارزه با اسلام‌گرایی در قالب جنگ ایدئولوژیک است. جنگ ایدئولوژیک به معنای مبارزه میان دو طرز فکر و روش و شیوه زندگی سیاسی است. در این نبرد هدف تضعیف و تخریب ایدئولوژی اسلامی از طریق ناکارآمد نشان دادن آن در عرصه حیات سیاسی - اقتصادی و نظام سیاسی برآمده از آن یعنی جمهوری اسلامی است. سپس با شکست و ناکامی اسلام سیاسی، زمینه برای جایگزینی آن با ایدئولوژی لیبرالیسم سیاسی - اقتصادی فراهم می‌شود.

بنابراین، سومین تأثیر طرح بر امنیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران، می‌تواند تهدید وجودی اصل نظام سیاسی از طریق ثبات‌زدایی، نامشروع سازی و ناکارآمد ساختن آن باشد. زیرا با از بین رفتن کارآمدی و مشروعیت نهادها و ایدئولوژی سیاسی جمهوری اسلامی به تدریج از مشروعیت و مقبولیت آن نیز کاسته می‌شود و مقدمات لازم برای جایگزین کردن آن با نظام سیاسی لیبرال دموکراسی مهیا می‌شود. به نظر آمریکا نوک پیکان اسلام‌گرایی سیاسی معارض با این کشور و الهام‌بخش آن در منطقه، جمهوری اسلامی است که با دگرگونی، تغییر یا فروپاشی آن تهدیدات نامتقارن نیز از بین خواهند رفت.

چالش‌ها و تهدیدات امنیتی سه‌گانه سیاسی که در قالب اهداف تغییر رفتار، ساختار و نظام سیاسی جمهوری اسلامی از سوی آمریکا تعقیب می‌شود، از طریق مداخلات خارجی و افزایش آسیب‌پذیری‌های داخلی تحقق می‌یابد. حمایت از نیروها و گروه‌های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در خارج و داخل کشور، تلاش برای ایجاد شکاف بین دولت و ملت از طریق سلب رضایت و حمایت مردم از حکومت، تضعیف اراده و روحیه ملی، راه‌کارها و ابزارهایی است که در چارچوب این طرح به کار گرفته خواهد شد.

۳-۱. چالش‌های اقتصادی

امنیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، به معنای توانایی تأمین نیازهای جامعه، رفاه اقتصادی و توسعه صنعتی، فناوری، اقتصادی و تجاری از طریق حفظ اصول سازمان دهنده اقتصاد ملی و دسترسی به منابع، سرمایه و بازار جهانی، به چند صورت ممکن است توسط طرح خاورمیانه تهدید شود. (۱۴) بر اساس ماهیت قدرت اقتصادی (قدرت مستقل یا ابزاری) و عوامل تهدیدزای کارگزاری یا ساختاری، طیفی از تهدیدات اقتصادی شکل می‌گیرد که یا به طور مستقیم بخش اقتصادی امنیت ملی را با چالش مواجه می‌سازد یا سایر ابعاد امنیت ملی را به مخاطره می‌اندازد.

بعضی از چالش‌های اقتصادی، ناشی از سیاست‌ها و اقداماتی خواهد بود که آمریکا به عنوان طراح طرح ممکن است به منظور اجرای آن بر علیه جمهوری اسلامی اتخاذ کند. ایجاد محدودیت‌های اقتصادی و تجاری از طریق اعمال تحریم‌ها یا مجازات‌های تنبیهی از سوی ایالات متحده، کشور را در تأمین امنیت اقتصادی با چالش‌های جدی روبرو می‌سازد. به عنوان مثال تحریم نفتی ایران، ناامنی‌های اقتصادی گسترده‌ای در پی خواهد داشت.

برخی دیگر از چالش‌های اقتصادی از ساختار اقتصادی و استقرار نظام اقتصادی لیبرال مبتنی بر بازار و تجارت آزاد نشأت می‌گیرد. با استقرار الگوی اقتصادی مورد نظر در طرح، کشورهای منطقه به عضویت سازمان تجارت جهانی در خواهند آمد، موافقت نامه‌های تجارت آزاد بین آنها به امضا خواهد رسید و نهایتاً منطقه آزاد تجاری خاورمیانه شکل خواهد گرفت. فراتر از این، روابط و مناسبات اقتصادی کشورهای منطقه با اسرائیل، عادی و برقرار خواهد شد. این تحولات ساختاری، جمهوری اسلامی را با چالش چگونگی انطباق و هماهنگی با خاورمیانه جدید اقتصادی مواجه می‌کند. چون در صورت سازگاری کامل با ساختار و نظام اقتصادی جدید، معضل استیلا و هژمونی اقتصادی اسرائیل وجود دارد. از طرف دیگر عدم انطباق با شرایط اقتصادی جدید محدودیت‌های اقتصادی و تجاری جدی را بر کشور تحمیل خواهد کرد.

بنابراین برآیند محدودیت‌های اقتصادی ساختاری و کارگزاری، اقتصاد ملی ایران را با چالش ناامنی در زمینه‌ها و موضوعات ذیل مواجه می‌سازد: صادرات کالا و خدمات به ویژه

صدور انرژی با دسترسی به بازار جهانی؛ جذب سرمایه‌گذاری خارجی و اعتبار بین‌المللی؛ توسعه اقتصادی، صنعتی و تکنولوژیک؛ تأمین نیازمندی‌های اقتصادی جامعه؛ تأمین رفاه و وضعیت مطلوب اقتصادی برای ملت ایران و سرانجام دستیابی به جایگاه و منزلت اقتصادی، علمی و فناوری برتر در منطقه به عنوان هدف اول چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران. اگرچه هریک از این چالش‌ها موجب ناامنی اقتصادی می‌شوند ولی هیچ‌کدام از آنها به صورت تهدیدات وجودی، بقا و حیات کشور یا اقتصاد ملی را تهدید نمی‌کنند. این ناامنی‌های اقتصادی باعث شکل‌گیری تهدیدات وجودی در بخش‌ها و ابعاد دیگر امنیت ملی ایران می‌شوند. اولاً، تضعیف قدرت اقتصادی کشور، مستقیماً قدرت نظامی ایران را کاهش داده و امنیت نظامی آن را تهدید می‌کند. زیرا بدون توانایی و توسعه اقتصادی، صنعتی و تکنولوژیک، امکان ایجاد و حفظ قدرت مستقل نظامی و تقویت بنیه نظامی ملی وجود ندارد. به دیگر سخن، توانایی اقتصادی شرط لازم قدرت نظامی است و بدون تأمین آن حیات و بقای کشور در معرض تهدید قرار می‌گیرد.

ثانیاً، چالش‌های اقتصادی بیشترین تهدیدات امنیتی وجودی را در بخش و بعد سیاسی امنیت ملی به بار می‌آورند. بدون تردید عدم توانایی دولت در تأمین نیازها و رفاه اقتصادی مردم، موجب نارضایتی ملت و به تبع آن کاهش مشروعیت و مقبولیت آن می‌شود. تنزل روحیه و وحدت ملی نیز یکی دیگر از تبعات امنیتی ناامنی اقتصادی و ناکارآمدی حکومت در دستیابی به توسعه اقتصادی است. چون روحیه ملی برحسب میزان آمادگی ملت و مردم برای حمایت از سیاست‌های دولت تعریف می‌شود. همچنین، یکی از مهم‌ترین سازوکارها و راه‌کارهای حفظ وحدت ملی تأمین حداقلی از توسعه و رفاه اقتصادی در مناطق مختلف کشور به ویژه مناطق محرومی است که زیستگاه اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی‌اند.

۴-۱. چالش‌های هویتی

چهارمین دسته از چالش‌های امنیتی طرح خاورمیانه بزرگ برای امنیت ملی ایران، معطوف به امنیت اجتماعی یا هویتی جمهوری اسلامی ایران است. توانایی مردم و ملت ایران در استمرار شیوه زندگی مرسوم و معمول خود با حفظ فرهنگ، زبان و مذهب، آداب و رسوم و

هویت، بیانگر امنیت اجتماعی یا هویتی است. (۱۵) طبعاً، پدیده‌ها، حوادث، تحولات و عواملی که این شیوه زندگی و مؤلفه‌های آن را به مخاطره افکند، تهدید امنیت ملی به حساب می‌آید. با توجه به ماهیت و اهداف این طرح، امنیت اجتماعی و هویتی ایران با چالش‌های جدی مواجه خواهد شد. چون مبارزه با افکار، عقاید و باورهای اسلامی در جوامع منطقه یکی از محورهای اصلی طرح خاورمیانه بزرگ است که صیانت و پاسداری از آن مرکز ثقل امنیت اجتماعی و هویتی است.

هویت ملی، به عنوان مفهوم و اصل نظام‌بخش و سازمان‌دهنده امنیت اجتماعی ایران، از سوی دو دسته از تهدیدات ناشی از رقابت‌های افقی و عمودی نهفته در طرح خاورمیانه بزرگ به چالش طلبیده می‌شود. چالش‌های امنیتی مبتنی بر رقابت افقی آن دسته از تهدیداتی است که یکپارچگی و وحدت جامعه ایران را در معرض تجزیه و فروپاشی قرار نمی‌دهند؛ بلکه منابع و عناصر هویتی آن را دستخوش تغییر و دگرگونی ناخواسته می‌کنند. به عبارت دیگر در اثر نفوذ فرهنگ و ارزش‌های لیبرالی و آمریکایی، فرهنگ، مذهب، آداب و رسوم، سنت‌ها و ارزش‌های ملی ایران و به تبع آن شیوه زندگی مردم تغییر ماهوی می‌کند. زیرا، طرح خاورمیانه بزرگ بر پایه نوعی رویارویی فرهنگی و برخورد تمدنی تعریف و تدوین شده است. جنگ فرهنگی نیروها به معنای مبارزه میان دو طرز فکر اجتماعی و شیوه زندگی، مستلزم تضعیف و تخریب باورها، ارزش‌ها، اعتقادات و به طور کلی فرهنگ بومی و جایگزینی آن با ارزش‌ها، باورها و فرهنگ لیبرالی یا آمریکایی است. ایجاد دوگانگی ارزشی دولت و ملت نیز یکی از تبعات اجتماعی و فرهنگی طرح به شمار می‌آید. این شکاف و گسست بین ارزش‌های دولتی و هنجارها و ارزش‌های ملت، در صورت غلبه نظام معانی لیبرالیسم در سطح جامعه و پابندی حکومت به ارزش‌ها و هنجارهای بومی و سنتی پدیدار می‌شود.

دومین گروه از چالش‌های امنیتی در بخش اجتماعی و هویتی امنیت ملی، حاصل رقابت عمودی در جامعه و ناشی از هویت‌های فروملی و خرده‌فرهنگ‌های بومی خواهد بود. برخلاف رقابت افقی، در این نوع رقابت یکپارچگی هویتی و وحدت ملی کشور دستخوش تغییرات بنیادی و ماهوی می‌شود که ممکن است به نقض تمامیت ارضی و وحدت سرزمینی نیز بیانجامد. شکل‌گیری هویت‌های فروملی با گرایش‌های تجزیه‌طلبانه و استقلال‌خواهانه در

حوزه‌های جغرافیایی محل سکونت اقلیت‌های قومی و نژادی در اثر شیوع خودآگاهی‌های هویتی فروملی در سطح منطقه، امکان چنین تغییر و تحولی را فراهم می‌سازد. چالش‌های امنیتی اجتماعی ساختاری هنگامی که با انواع عامل محور درمی‌آمیزند، تهدیدات بسیار جدی برای وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور به وجود می‌آورند. تاریخ ایران نشان می‌دهد که همواره، گرایش‌ات و حرکت‌های تجزیه‌طلبانه قومی مورد حمایت و سوء استفاده بازیگران خارجی به‌ویژه همسایگان قرار گرفته است. در شرایط فعلی نیز احتمال دارد رقابت‌های عمودی در جامعه ایران، توسط طراحان طرح خاورمیانه بزرگ در جهت تحریک اقدامات استقلال طلبانه هویتی و سرزمینی به کار گرفته شود. این احتمال زمانی قوت بیشتری می‌گیرد که به خاطر آوریم یکی از توجیهات حمله آمریکا به عراق و اشغال آن، استقرار دولت سرمشق در عراق جهت گسترش لیبرال‌دموکراسی و ارزش‌های لیبرالی در منطقه بوده است. (۱۶) فراتر از این، شکل‌گیری دولت فدرالی در عراق و اعطای خودمختاری جغرافیایی و قومی به افراد در شمال این کشور، خودآگاهی قومی در مناطق کردنشین ایران را برمی‌انگیزد که ممکن است با مداخله عوامل خارجی به گرایش‌ات گریز از مرکز منجر شود. بنابراین، چالش‌های امنیتی هویتی نه تنها بعد اجتماعی امنیت ملی را تهدید می‌کنند بلکه عامل بروز تهدیدات جدی در سایر ابعاد امنیت ملی نیز هستند.

۲. فرصت‌های امنیتی

طرح خاورمیانه بزرگ در کنار ایجاد چالش‌های امنیتی برای امنیت ملی ایران، فرصت‌های متعدد امنیتی را نیز می‌آفریند که با اعمال مدیریت راهبردی، به معنای دفع تهدیدات از طریق استفاده بهینه از فرصت‌ها، ضریب امنیت ملی در تمامی ابعاد و بخش‌های چهارگانه پیش گفته افزایش می‌یابد. بعضی از این فرصت‌ها معلول ویژگی‌ها و خصوصیات ملی جمهوری اسلامی ایران و برخی دیگر محصول ساختار و تحولات منطقه‌ای است. برآیند این دو دسته از فرصت‌های ملی و منطقه‌ای، ارتقای قدرت و امنیت ملی ایران خواهد بود.

۲-۱. فرصت‌های ملی

جمهوری اسلامی ایران در هر سه محور و هدف طرح خاورمیانه یعنی توسعه سیاسی، اقتصادی و علمی - فرهنگی دارای ظرفیت‌ها و توانایی‌های بالقوه و بالفعل بسیاری است که با تکیه بر آنها می‌تواند چالش‌های امنیتی خود را حل و دفع نماید. در زمینه اصلاحات سیاسی و دموکراتیک، با غلبه گفتمان دموکراسی و مردم‌سالاری، فرصت بی‌نظیری برای جمهوری اسلامی فراهم می‌آید تا از مهم‌ترین مزیت نسبی و عنصر قدرت ملی خود، یعنی مردم‌سالاری دینی در جهت تأمین امنیت ملی سود ببرد. نخست، ایران فرصت می‌یابد با به‌کارگیری تجربه و سابقه مردم‌سالاری خود و تقویت و تحکیم آن از این ابزار برای بازدارندگی تهدیدات امنیتی مختلف استفاده کند. زیرا توسعه دموکراسی در کشور، آمریکا را از اتخاذ سیاست‌ها و اقدامات نظامی و غیرنظامی علیه آن به بهانه حمایت از دموکراسی و آزادی باز می‌دارد. دوم، جمهوری اسلامی می‌تواند از امنیتی شدن خود در عرصه بین‌الملل جلوگیری کند. سوم، از طریق اقناع افکار عمومی بین‌المللی و دیپلماسی فعال اقناعی می‌توان ایران را غیرامنیتی ساخت. در این صورت الگوی مناسبات از حالت تقابلی و ستیزش به تعاملی و همکاری تبدیل خواهد شد.

در عرصه اقتصادی نیز ایران از فرصت‌ها و قابلیت‌های منحصر به فردی برخوردار است که طرح خاورمیانه می‌تواند به بالفعل شدن و استفاده بهینه از آنها کمک کند. اولاً، جمهوری اسلامی را به اجرای سیاست اصلاحات اقتصادی مبنی بر بین‌المللی و رقابتی کردن اقتصاد ملی و کاهش نقش دولت در آن به منظور تسریع در توسعه اقتصادی سوق می‌دهد. ثانیاً، طرح عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی را تسهیل و امکان امضای موافقت‌نامه‌های تجاری دوجانبه و چندجانبه را برای کشور فراهم می‌سازد. ثالثاً، با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی، صنعتی و تکنولوژیک و موقعیت ژئواکونومیک ایران، در صورت اجرای طرح و ایجاد منطقه تجارت آزاد خاورمیانه، دسترسی کشور به بازارهای جدید افزایش یافته و به تبع آن توسعه صادرات نیز شتاب بیشتری می‌گیرد. فراتر از این، گستردگی بازار ایران موجب افزایش سرمایه‌گذاری‌های خارجی در آن می‌شود. همچنین موقعیت خاص جغرافیایی کشور ما این فرصت را مهیا می‌کند که ایران به مرکز انرژی در منطقه تبدیل شود. زیرا ایران در مرکز فلاتی دو محور عمودی تولید انرژی شمال - جنوب و افقی مصرف انرژی شرق - غرب قرار دارد.

در حوزه فرهنگی نیز جمهوری اسلامی ایران مزیت‌ها و مؤلفه‌های قدرت ملی زیادی دارد و این طرح فرصت مناسبی را برای بهره‌گیری فعال و مثبت از آنها ایجاد می‌کند. فرهنگ و تمدن، تاریخ و مذهب مشترک و همچنین پیوستگی‌های قومی، سرمایه و میراث عظیمی است که در کنار توسعه سیاسی و اقتصادی موجب شکل‌گیری و تقویت هویت ملی و وحدت ملی می‌شود. به‌ویژه هنگام بروز چالش و تهدیدات خارجی، زمینه تحکیم و تثبیت هویت و یکپارچگی ملی بیشتر می‌شود. فراتر از این، وحدت و یکپارچگی ملی نقش بسیار مهمی در ایجاد مشروعیت سیاسی دولت نیز ایفا می‌کند. (۱۷) دوم، با توجه به پیشنهاد طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها و ائتلاف برای صلح از سوی جمهوری اسلامی ایران در رواج فرهنگ صلح‌طلبی در منطقه، جایگاه و قدرت دیپلماتیک کشور در منطقه و جهان افزایش می‌یابد. سوم، حاکمیت ارزش‌های دموکراتیک در خاورمیانه، امنیت جامعه و مردم را در قالب رعایت حقوق افراد و اقلیت‌ها و تأمین آزادی آنها از سوی دولت ارتقا می‌بخشد.

۲-۲. فرصت‌های منطقه‌ای

طرح خاورمیانه بزرگ علاوه بر فرصت‌های ملی، زمینه و بستر منطقه‌ای مناسبی نیز برای تأمین و تقویت پایه‌ها و عناصر امنیت ملی ایران ایجاد می‌کند. اولین فرصت امنیتی منطقه‌ای ناشی از گسترش دموکراسی در کشورهای خاورمیانه، صلح‌آمیزتر و امن‌تر شدن محیط امنیت خارجی ایران و به تبع آن افزایش امنیت نظامی آن است. زیرا بر اساس یافته‌های نظری و تجربه عملی، امنیت ملی ایران بیشتر از سوی رژیم‌های غیردموکراتیک و دیکتاتوری همسایه تهدید شده است. بنابراین، با استقرار نظام دموکراتیک در جوامع پیرامونی ایران و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها، میل و گرایش به تجاوزگری و خشونت‌طلبی کاهش می‌یابد. همچنین الگوی تعاملات از ستیزش به رقابتی و همکاری تغییر خواهد یافت.

دومین پیامد امنیتی مثبت طرح خاورمیانه بزرگ برای امنیت ملی ایران، غیرامنیتی شدن جمهوری اسلامی به عنوان تهدید امنیتی علیه کشورهای منطقه به‌ویژه امیرنشین‌های جنوبی حوزه خلیج فارس است. چون با ظهور تهدیدات مشترک سیاسی - امنیتی ناشی از این طرح زمینه برای غیرامنیتی شدن آن فراهم می‌شود. فراتر از این لزوم و ضرورت مقابله با این

تهدیدات مشترک فرامنطقه‌ای، بستر مناسب را برای ایجاد ساختارها و ترتیبات امنیتی دسته‌جمعی منطقه‌ای با حضور ایران مهیا می‌کند. به عبارت دیگر اقدامات کشورهای منطقه برای دفع شر مشترک، نیازمند همکاری امنیتی و استقرار نظم امنیتی چندجانبه است.

سومین فرصتی که این طرح برای جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه‌ای ایجاد می‌کند، زمینه‌سازی و امکان ارایه الگوی مردم‌سالاری بومی به سایر کشورهای خاورمیانه است. همان‌طور که ذکر شد یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب اسلامی تلفیق عملی اسلام و دموکراسی بر اساس قرائت آزادمنشانه و مردم‌سالارانه از اسلام و فرهنگ بومی و ایرانی بوده است. از طرف دیگر، کشورهای منطقه ناگزیر به اتخاذ شیوه‌های دموکراتیک حکمرانی تحت فشار دموکراسی تحمیلی از خارج خواهند بود. در نتیجه، اقبال جهان عرب به نمونه و الگوی مردم‌سالاری دینی در ایران برای رهایی از فشارهای فرامنطقه‌ای افزایش می‌یابد؛ چنانکه بسیاری از صاحب‌نظران، توسعه دموکراسی در جوامع خاورمیانه را به مثابه به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان می‌دانند. نمونه‌های الجزایر و ترکیه نیز این فرضیه را تأیید می‌کنند.

چهارم، توسعه اقتصادی و تجارت آزاد در منطقه، فرآیند همگرایی اقتصادی و ایجاد نهادها و سازمان‌های اقتصادی - تجاری منطقه‌ای را تسریع و تسهیل می‌نماید. قابلیت‌های اقتصادی و موقعیت ژئواکونومیک ایران این اجازه را به کشور می‌دهد که به عنوان هسته و کانون همگرایی منطقه‌ای عمل کند و جایگاه و منزلت اقتصادی خود را ارتقا بخشد. علاوه بر این توسعه اقتصادی منطقه، وابستگی متقابل اقتصادی کشورها را به دنبال خواهد داشت که الگوی تعاملات را به سوی صلح‌جویی و همکاری سوق می‌دهد. همچنین، گسترش ارزش‌های دموکراتیک مشترک در جوامع خاورمیانه، همگرایی اقتصادی و سیاسی را تسهیل و تقویت می‌کند که خود ضریب امنیتی کشورها از جمله ایران را افزایش می‌دهد. (۱۸)

نتیجه‌گیری و راه‌کارها

طرح خاورمیانه بزرگ که از سوی ایالات متحده آمریکا به عنوان بخشی از راهبرد امنیت ملی برای مقابله و مبارزه با تروریسم ارایه شده است، دربردارنده چالش‌ها و فرصت‌های امنیتی متعددی برای امنیت ملی ایران خواهد بود. از یک‌سو، ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی و

اجتماعی امنیت ملی جمهوری اسلامی را به چالش می‌طلبد و از دیگر سو، فرصت‌های ملی و منطقه‌ای را در حوزه‌های چهارگانه امنیت ملی فراهم می‌سازد. دفع تهدیدات ناشی از این چالش‌ها و استفاده بهینه از فرصت‌های پیش‌آمده، مستلزم مدیریت راهبردی از طریق به کارگیری راه‌کارها و سازوکارهای امنیتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. بر اساس مباحث مطروحه، این راه‌کارها و سیاست‌ها را در جهت افزایش ضریب امنیت ملی ایران می‌توان به ترتیب ذیل استنتاج و ارایه کرد:

۱. استمرار توسعه و اصلاحات سیاسی در چارچوب قانون اساسی، به منظور تقویت و تثبیت مردم‌سالاری دینی و حفظ و افزایش مشروعیت و مقبولیت سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران.
۲. جلوگیری از امنیتی شدن جمهوری اسلامی از طریق اعتمادسازی متقابل، تنش‌زدایی و بازدارندگی سیاسی.
۳. تقویت هویت ملی از طریق جلوگیری از شکل‌گیری شکاف ارزشی بین حکومت و ملت و تأیید و تحکیم عناصر و مؤلفه‌های اسلامی و ایرانی هویت بخش به ملت و مردم ایران.
۴. ایجاد و تثبیت اجماع شکلی و ماهوی در کشور از راه حفظ و توسعه ارزش‌های مشترک و فراگیر در میان مردم، حکومت و ملت و دولت و توافق عمومی در مورد ساختار نظام سیاسی، جهت حفظ وفاق و وحدت ملی.
۵. افزایش مشروعیت و مقبولیت نظام به وسیله کارآمد ساختن و پاسخگویی دولت به نیازها و مطالبات مردم به ویژه نسل جوان.
۶. ارتقا و افزایش روحیه ملی، به معنای حمایت ملت از سیاست‌های دولت با افزایش اعتماد ملی، مشروعیت سیاسی و مقاومت مدنی در برابر چالش‌های خارجی و آسیب‌های داخلی.
۷. توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در مناطق کمتر توسعه یافته با هدف جلوگیری از رشد گرایش‌های گریز از مرکز.
۸. ایجاد علایق و منافع مشترک منطقه‌ای از طریق افزایش وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی در سطح کشورهای منطقه.
۹. تأسیس و گسترش نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای به منظور تقویت و تحکیم هویت منطقه‌ای.

۱۰. امضای توافقنامه‌های تجارت آزاد به صورت دو یا چندجانبه با کشورهای منطقه.
۱۱. کسب اعتبار و وجهه مثبت بین‌المللی از طریق اقتناع افکار عمومی جهان.
۱۲. تقویت جامعه مدنی و رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و اقلیت‌ها، مصرح در قانون اساسی.
۱۳. حفظ آمادگی نظامی از طریق موازنه یک یا چندجانبه در قالب ائتلاف‌سازی‌های منطقه‌ای و جهانی.

یادداشت‌ها

۱. «خاورمیانه بزرگ» شامل کلیه کشورهای جهان عرب، پاکستان، افغانستان، ایران، ترکیه و اسرائیل می‌شود.
۲. متن کامل طرح خاورمیانه بزرگ در روزنامه عرب زبان فرامطقه‌ای الحیات چاپ لندن، مورخ ۱۳ فوریه ۲۰۰۴ درج شده است.
۳. برای مطالعه بیشتر رک به:
بیلیس، جان، کن بوث، جان گارنت و فیل ویلیانر، *استراتژی معاصر: نظریات و خط‌مشی‌ها*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، ص ۳؛ ریچارد اچ شولتز، «مطالعات امنیت ملی قبل از جنگ سرد»، در *مطالعات امنیت ملی*، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۸۱.
۴. جهت مطالعه بیشتر در مورد راهبرد امنیت ملی آمریکا رک به:
کمسیون امنیت ملی آمریکا، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی و مطالعات تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱.
۵. کمسیون بررسی راهبرد مشترک عدم تقارن راهبردی را این گونه تعریف می‌کند. برای مطالعه بیشتر رک به:
Joint Strategy Review, 1999, Washington DC, The Joint Staff, 1999, p. 2.
۶. برای آگاهی بیشتر رک به:
متز، استیفون و داگلاس جانسون، «عدم تقارن و استراتژی نظامی ایالات متحده، تعریف، زمینه و مفاهیم استراتژیک»، عبدالحسین حجت‌زاده، *ماهنامه نگاه*، سال سوم، شماره ۳۱، بهمن ۱۳۸۱، صص ۵۵ - ۴۲.
۷. مرکز پژوهش‌های کاخ سفید، «استراتژی امنیت ملی آمریکا»، محمدحسن خانی و علی آدمی، *ضمیمه فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲، ص ۹.
۸. همانجا، ص ۱۱.
۹. همانجا، ص ۱۲.
۱۰. برای مطالعه بیشتر در مورد مفهوم و انواع نقش‌های ملی که کشورها اتخاذ می‌کنند رک به:
هالستی، کی‌جی، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، صص ۲۰۷ - ۱۹۷.
۱۱. جهت توضیح بیشتر در مورد جایگاه و تأثیر نقش‌های ملی آمریکا بر سیاست خارجی آن رک به:
Kegley, Charles Jr. and Eugene R. Witkopf, *American Foreign Policy: Pattern and Process*, New York, St. Martins Press, 1991, pp.

۱۲. برای مطالعه بیشتر در مورد مفهوم امنیتی کردن رک به:
Buzan, Barry, Ole Waever and Jaap de Wilde, *Environmental Econmic and Socital Security*, Working Papers, Copenhagen, Center for Peace and Conflict Research, 1995, pp. 1-6.
۱۳. برای مطالعه بیشتر در مورد بعد سیاسی امنیت ملی نگاه کنید به:
Buzan, Barry, Ole Waever and Jaap Wilde, *Security: a Framework for Analysis*, Boulder, Lynne Rienner, 1998 pp.21-23; Moller, Bjorn, "Security Concepts: New Challenges and Risks", Copenhagen, Centre for Peace and Conflict Research, 1993, pp. 8-10.
۱۴. جهت توضیح بیشتر در مورد بعد اقتصادی امنیت ملی رک به:
Environmental Economic and Socital Security, op.cit. pp. 27-40.
۱۵. منظور از امنیت اجتماعی «امنیت جامعه Social Security» به معنای حفظ هویت ملی ایران است نه امنیت در جامعه ایران (Social Security) که هدف مرجع آن افراد می‌باشند. برای مطالعه بیشتر رک به:
Ibid. pp. 41-60; "Security Concepts: New Challenges and Risks", op.cit, pp. 12-14.
۱۶. جهت مطالعه بیشتر در مورد فرآیند ملت و دولت‌سازی آمریکا در عراق نگاه کنید به:
Dobbins, James(ed), *America's Role in Nation – Buiding:From Germany to Iraq*, Santa monica, Ca: Rand, 2003.
۱۷. برای توضیح بیشتر در زمینه عناصر یکپارچگی ملی و نقش آن در افزایش مشروعیت سیاسی حکومت رک به: نقیب‌زاده، احمد، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹، صص ۱۸۳-۱۸۰.
۱۸. جهت مطالعه بیشتر در مورد شرایط جدید امنیتی در خاورمیانه رک به:
مارتین، لی. نور. جی، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

منطقه‌گرایی، ایران و آسیای مرکزی*

مؤلف: ادموند هرتسیگ

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۷/۲۵

مترجم: محمدعلی قاسمی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۸/۴

چکیده

به زعم نویسنده این مقاله، جمهوری اسلامی بعد از دوره‌ای از انکار و طرد سازمان‌های بین‌المللی، بر اساس تحولات جدید و درک نوین از منافع، دریافت که این سازمان‌ها، اولاً می‌توانند ابزاری برای حفاظت از حقوق و امنیت کشور باشند، ثانیاً به خروج ایران از انزوا کمک کنند و ثالثاً در مقابل خطرات تک قطبی شدن جهان از جمهوری اسلامی حمایت و حراست کنند. در این راستا ایران ضمن روی آوردن به سازمان‌های غیرغربی همچون عدم تعهد و سازمان کنفرانس اسلامی، دست به ابتکار و طرح ایجاد سازمان‌های جدید منطقه‌ای زد. اکو که پیش‌تر تأسیس شده بود، با پیوستن اعضای از کشورهای استقلال یافته از شوروی سابق، تحرک بیشتری یافت. توفیق ایران در منطقه‌گرایی را باید نسبی و کم و بیش اندک به حساب آورد. دلایل توفیق اندک را می‌توان عدم اشتراک استراتژی‌های دولت‌های منطقه، نگرانی برخی کشورها از ایران به ویژه دولت‌های کوچک و حاشیه خلیج فارس، تمایل و حتی اشتیاق اعضای این سازمان‌ها به همکاری با آمریکا (در حالیکه جمهوری اسلامی ایران اساساً سازمان‌های مذکور را وسیله‌ای برای مقابله با آمریکا می‌داند) و مکمل نبودن اقتصادهای کشورهای منطقه دانست. اما توفیق این سازمان‌ها بیشتر در ایجاد مجمعی برای طرح مباحث و جلوگیری از تشنج در عرصه‌های دیگر بوده است. ضمن آنکه برخی پروژه‌های مهم اقتصادی و اتصال‌های شبکه متنوع این کشورها به یکدیگر، چشم‌انداز فعالیت‌های آتی و احتمالاً ارتقای وضعیت اروپا را امیدوار کننده‌تر می‌کند.

کلیدواژه‌ها: منطقه‌گرایی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، آسیای مرکزی، اکو

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفتم • شماره سوم • پائیز ۱۳۸۳ • شماره مسلسل ۲۵

مقدمه

جمهوری اسلامی ایران، بعد از اتمام جنگ با عراق (۱۳۶۷ / ۱۹۸۸) و در گذشت آیت‌الله خمینی (۱۳۶۸ / ۱۹۸۹)، به روابط و ائتلاف‌سازی منطقه‌ای در سیاست خارجی اهمیت ویژه‌ای داده است. این امر در ظاهر غیرمنتظره می‌نماید. در نخستین سال‌های پس از انقلاب (۱۳۵۹ / ۱۹۷۹)، سیاست نه شرقی، نه غربی، جمهور اسلامی، تعهد به صدور انقلاب، حمایت از گروه‌های اسلامی و مخالف مسلح در کشورهای خاورمیانه، جنگ با عراق در خلیج فارس، سازش‌ناپذیری عمومی و نفی نظام بین‌الملل و هنجارهای بین‌المللی، مخالفت قدرت‌های جهانی و تقریباً همه همسایگان منطقه‌ای را برانگیخته بود. این امر سابقه چندان نویدبخشی برای همکاری منطقه‌ای، خواه با متحدان غرب نظیر عربستان سعودی، ترکیه و پاکستان و خواه با سایر دولت‌های کوچک و آسیب‌پذیر سواحل خلیج فارس، محسوب نمی‌شد.

حتی اگر مسایل خاص ایران را نادیده بگیریم، خاورمیانه عموماً در مقابل فرآیند منطقه‌گرایی بسیار متمرّد تلقی می‌شود. چند ابتکار منطقه‌ای هم که صورت گرفته با حذف ایران (و ترکیه) بوده است. مطالعاتی هم که در خصوص منطقه‌گرایی در خاورمیانه انجام گرفته، اغلب منحصر به منطقه‌گرایی عربی است و یا به تلاش‌هایی پرداخته که با برقراری ارتباط میان دول عرب با اسرائیل در متن فرآیند صلح خاورمیانه مرتبط است.

چشم‌اندازهای مشارکت ایران در عرصه همکاری منطقه‌ای چندجانبه با همسایگانی که بعد از تجزیه شوروی سابق در ۱۹۹۱ به وجود آمده‌اند، امیدواری بیشتری را ایجاد نمی‌کند. تصویر جمهوری اسلامی در نزد اهالی و نخبگان کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، چندان از تصویر موجود در نزد بیشتر کشورهای غربی و خاورمیانه روشن‌تر نیست. هیچ‌کدام بدو ایران را شریک طبیعی خود تلقی نمی‌کردند و ایران به خودی خود از اکثر تشکلهای و چارچوب‌های چندجانبه‌ای که در دهه ۱۹۹۰ شکل گرفتند، طرد شد؛ زیرا عضویت در این گروه‌ها در بیشتر موارد یا محدود به جمهوری‌های شوروی سابق یا محدود به اعضای سازمان‌های اروپایی - آتلانتیکی (مثلاً سازمان امنیت و همکاری در اروپا) بود.

این مقاله، از یک سو به تشریح علاقه فزاینده ایران به همکاری منطقه‌ای، از طریق تجزیه و تحلیل آن دسته از تحولات ژئوپلیتیک منطقه‌ای و داخلی می‌پردازد که به این تمایل شکل

داده‌اند و از سوی دیگر کاربست آن را از طریق مطالعات موردی بررسی می‌کند. ابتکارهایی که در دو حوزه، تجلی‌بخش همکاری منطقه‌ای چندجانبه است: نخست در آسیای مرکزی و غرب آسیا و سپس در حوزه دریای خزر.

الف. پیدایش منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران

منطقه‌گرایی، نخست در دوره ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۳۷۶ - ۱۳۶۸ / ۱۹۸۹ - ۱۹۹۷)، که دوره تحولات مهم در اهداف و استراتژی‌های سیاست خارجی ایران بود؛ اهمیت یافت. در آن زمان وی از دید افراد خارجی و داخلی، مردی معتدل و مصلحت‌اندیش به حساب می‌آمد. (۴) حتی قبل از ریاست جمهوری هاشمی نیز، اشتیاق رژیم به ترجیح علایق ایدئولوژیک رادیکال بر همه مسایل دیگر سیاست خارجی و مخالفت شدید آن با وضع موجود بین‌المللی، روی به ضعف نهاده بود. جنگ ایران و عراق در این خصوص عاملی کلیدی بود. تجاوز عراق و تلاش [جمهوری اسلامی] برای حفظ بقا، رهبری ایران را نسبت به منافع ملی حیاتی، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و راه‌هایی که نظام بین‌المللی و قواعد آن برای حفظ این منافع در اختیار قرار می‌دهند، آگاه‌تر کرد. از اواسط دهه ۱۹۸۰، تهران در پی بهبود روابط با شوروی سابق برآمد که هدف آن عمده‌تأمین تسلیحات بود. تحول عمده، در سال ۱۹۸۹ (۱۳۶۷) و در زمانی روی داد که رفسنجانی (رئیس مجلس وقت) از اتحاد شوروی سابق دیدار کرد و بر سر توافقات تجاری و اقتصادی بلندمدت به ارزش پانزده میلیارد دلار به مذاکره پرداخت. (۵) پس از آن، تهران مداوماً در پی توسعه روابط با مسکو است تا تفوق و سیطره آمریکا را خنثی کند. پس از جنگ، نیاز فوری به بازسازی و به طور کلی نیاز به توسعه اقتصادی و اجتماعی برای رفع احتیاجات جمعیت جوان، سیاست‌گذاران را تشویق کرد تا در همه عرصه‌ها، منافع ملی مادی را در کانون توجه قرار دهند. در روابط خارجی، این امر در تأکید بر گسترش تجارت و جلب سرمایه‌گذاری از طریق توسعه روابط با دولت‌ها بر پایه نفع متقابل و پیوستن به اقتصاد جهانی، متجلی شد.

ب. ابعاد ژئوپلیتیک و وجوه کارکردی

این تغییر اولویت‌ها، سبب بروز برخی تناقضات و عدم انسجام‌ها در سیاست خارجی ایران شد. از یک طرف نوعی تداوم بی‌اعتمادی به نظام بین‌الملل و نهادها و فرآیندهای وسیع‌تری چون جهانی شدن وجود داشت؛ به حدی که این ساختارها، ابزار هژمونی آمریکا قلمداد می‌شد. بنابراین تهران در پی سرمایه‌گذاری در حوزه امنیت برآمد و بر ایجاد توان مقابله و بازدارندگی در مقابل تهدیدات احتمالی تأکید نمود. از طرف دیگر، طلوع درک این امر آشکار شده بود که تصویر منفی جمهوری اسلامی در خارج و انزوای بین‌المللی آن، حداقل تا حدودی به منافع آن کشور ضربه زده است. این مسأله موجب شد تا [تهران] به نوبه خود به دنبال اعتمادسازی و عادی‌سازی روابط با همه کشورها، جز چند دولت که هنوز غیرقابل قبول محسوب می‌شدند؛ (عمدتاً اسرائیل و تا زمان مباحثه آزاد خاتمی، ایالات متحده) برآید.

به مرور زمان، تغییراتی در تأکیدات ایران بر بهبود در روابط با تعدادی از کشورها به وجود آمد. اما این حرکت در حوزه برقراری روابط با ایالات متحده، به رغم چند حرکت مقدماتی از مسیر خود منحرف شد. در پایان جنگ ایران و عراق، نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس که بسیار تقویت شده بود، مستقیماً رودرروی نیروهای ایرانی قرار گرفت تا حدی که آسیب‌پذیری و ضعف آن نیرو در مقابل قدرت نظامی ایالات متحده آشکار شد. بعد از جنگ ۹۱ - ۱۹۹۰ خلیج [فارس] واشینگتن سیاست «مهار دوگانه» را در قبال ایران و عراق اتخاذ کرد و این دو کشور را دولت‌های «یاغی» نامید. سقوط اتحاد شوروی با این تحول همزمان شد و جمهوری اسلامی را از مهم‌ترین عامل بالقوه خنثی‌کننده تهدیدات ناشی از تفوق جهانی آمریکا، محروم ساخت.

بنابراین وضعیت ژئوپلیتیکی ایران در اوایل دهه ۱۹۹۰ به گونه‌ای بود که در آن احتمال [ایجاد] توازن ابرقدرت‌های نظام جهانی دوقطبی به طور ناگهانی از میان رفته بود. درست همان‌طور که سیاست ایالات متحده به طرز فزاینده‌ای تهدید کننده‌تر می‌شد، مقابله با تلاش‌های واشینگتن برای منزوی ساختن ایران، به هدفی مهم مبدل شد. تهران در جستجوی شیوه‌های مقابله با سیاست مهار آمریکا، به دنبال همکاری با همسایگان، دیگر دولت‌های نزدیک و مسلمان و نیز مراکز محتمل و جایگزین قدرت (روسیه، چین، اروپا، هند) بود و

همین‌طور به بهره‌برداری از جایگاه و توان سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای که متأثر از سیطره و تسلط غرب نبودند مانند جنبش عدم تعهد، (۶) سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اُپک) برآمد. در این اواخر، تهران علاقه خود را برای پیوستن به سازمان همکاری شانگهای و اتحادیه عرب یا حضور در سطح ناظر در این سازمان‌ها، ابراز کرده است. یکی از مضامین همیشگی بیانیه‌های ایران در خصوص منطقه‌گرایی، اتکاء به خود دولت‌های منطقه و طرد قدرت‌های خارج از منطقه (یعنی ایالات متحده) بوده است. (۷)

موقعیت ژئوپلیتیک، وسعت، اهمیت اقتصادی و توان نظامی ایران به آن کشور امکان می‌دهد در تعدادی از تشکلهای منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس، آسیای مرکزی و دریای خزر نقش محوری یا رهبری ایفا کند. سقوط اتحاد شوروی، موجب سطحی از آگاهی تازه از قابلیت‌هایی شد که ترکیب قدرت کشور نسبت به دیگر کشورهای منطقه با موقعیت ژئوپلیتیکی در قلب قارهٔ اورآسیا، در اختیار آن می‌گذاشت. (۸) با افول تعهد به طرح جمهوری اسلامی به مثابه دولت انقلابی پیشاهنگ، علاقه به اعادهٔ نقش «طبیعی» ایران در مقام قدرت عمدهٔ منطقه‌ای، نه تنها در محافل حاکم بلکه در نزد طیف وسیعی از نخبگان و افکار عمومی افزایش یافته است. مشارکت در گروه‌بندی‌هایی که قدرت‌های خارج از منطقه را کنار می‌گذارد، امید به چشم‌اندازی را می‌پرورد که در آن ایران می‌تواند نقش «درست و واقعی» خود را ایفا کند. امری که در حال حاضر، به دلیل ماهیت روابط آن با ایالات متحده در نظام بین‌الملل میسر نیست. به این دلیل، ایران همواره طرفدار تشکیل ساختار منطقه‌ای جدیدی در خلیج فارس بوده است که جایگزین شورای همکاری خلیج فارس شود و شامل ایران و احتمالاً عراق باشد؛ لیکن آمریکا و دیگر قدرت‌های خارج از منطقه را در آن راهی نباشد.

در این خصوص، می‌توان روی‌آوری ایران به منطقه‌گرایی را به بهترین وجه در چارچوب نظریه سیستمی درک کرد. این گرایش پاسخ دولتی نسبتاً ضعیف به چالش خارجی مطرح شده از سوی دولتی قوی و در محیطی است که در آن با پایان جنگ سرد، گزینه «متوازن کننده» از بازی حذف شده است، (۹) هم‌پرزیدنت رفسنجانی و هم‌جانشین وی محمد خاتمی تأکید زیادی بر روابط منطقه‌ای داشته‌اند. وزیر خارجه محمد خاتمی، کمال خرازی، در اولین سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل به سال ۱۹۹۷ / ۱۳۷۶، اعلام کرد که «مهم‌ترین

اولویت در سیاست خارجی... تقویت اعتماد، اطمینان، صلح و آرامش در روابط با همسایگان ماست.» (۱۰)

با این حال، علاقه تهران به بهره‌برداری از منطقه‌گرایی به منظور طرد ایالات متحده یا ایفای نقش رهبری، هنگامی که به متعهد ساختن کشورهای همسایه به همکاری می‌رسد؛ اغلب نتیجه عکس به بار آورده است. روشن است که بیشتر همسایگان ایران، یعنی ترکیه، آذربایجان، ارمنستان و طبعاً دولت‌هایی که آمریکا در افغانستان و عراق بر سر کار آورده است؛ از حضور نظامی آن کشور در منطقه استقبال می‌کنند و تبعیت از هژمون فرامنطقه‌ای را راهی مؤثر برای به حداکثر رساندن امنیت خود در رابطه با قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران می‌دانند. فلسفه حقیقی تأسیس شورای همکاری خلیج [فارس]، به رغم تعهد به همکاری اقتصادی، مقابله با تهدید ایران بوده است. (۱۱) تمایل ایران برای استفاده از سازمان‌هایی نظیر کنفرانس اسلامی به مثابه تربیونی برای مجادلات ضدآمریکایی، بیش از آنکه دیگر اعضا را جلب کند، آنها را دور ساخته است. در این زمینه، در اجلاس سران سازمان همکاری‌های اقتصادی (اکو) در سال ۱۹۹۶ / ۱۳۷۵، ازبکستان تهدید کرد در صورتی که ایران به سیاسی کردن سازمان ادامه دهد؛ از آن خارج خواهد شد.

دیگر وجه ژئوپلیتیکی علاقه زیاد ایران به منطقه‌گرایی در اوایل دهه ۱۹۹۰، رقابت با ترکیه در اولین ماه‌های پس از سقوط اتحاد شوروی بود. ارایه پروژه‌های منطقه‌ای ایران، توجه به سازمان اکو، پیشنهاد سازمان همکاری دریای خزر و اتحاد کشورهای فارسی زبان، تا حدی عکس‌العمل در مقابل سازمان همکاری اقتصادی دریای سیاه^۱ و اجلاس سران کشورهای ترک زبان (۱۲) بود که هر دو، مورد حمایت ترکیه بودند. هرچند در اوایل سال ۱۹۹۳، رقابت ایران و ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز رنگ باخته بود، اما در سال ۱۹۹۲ عامل مهمی به شمار می‌رفت. در این سال، چندین ابتکار منطقه‌ای جدید مطرح شد و چشم‌انداز ورود به رقابت ایران و ترکیه برای بسیاری از کشورهای آسیای مرکز و قفقاز جذاب‌تر از تمایل ایران برای استفاده از سازمان‌های منطقه‌ای برای به چالش طلبیدن آمریکا نبود. (در خصوص رقابت با

ترکیه، می‌توان ارمنستان را استثناء کرد و همین‌طور همکاری سه جانبه ایران، یونان و ارمنستان را که به نظر می‌رسد به رغم اهداف اعلام شده اقتصادی، بیشتر توجیه ژئوپلیتیک دارد).

بنابراین، ژئوپلیتیک عامل مهمی در توضیح و تبیین تمایل ایران به منطقه‌گرایی در اوایل دهه ۱۹۹۰ است. اما ژئوپلیتیک در آن زمان بنیان همکاری منطقه‌ای را فراهم نمی‌ساخت و امروز هم فراهم نمی‌سازد، زیرا معضل استراتژیک ایران با هیچ یک از همسایگان منطقه‌ای‌اش مشترک نیست. توسعه بالفعل روابط منطقه‌ای ایران، اعم از دو یا چندجانبه، با توجه به کارکردهای آن، آسان‌تر تبیین می‌شود. امنیت، تجارت، انرژی، حمل و نقل و امور زیر بنایی طی دهه ۱۹۹۰، از جمله این موارد به حساب می‌آیند. ایران تحت محاصره طیفی از بحران‌ها و منازعاتی بود که امنیت آن را تهدید می‌کردند اما هیچ پاسخ یک‌جانبه مؤثری برای آنها وجود نداشت. در زمان سقوط اتحاد شوروی و بعد از آن منازعه قره‌باغ بین آذربایجان و ارمنستان، ممکن بود بحران به مرزهای ایران سرریز شود و آوارگان جدیدی پدید آمده و یا ایران و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای را به رویارویی در قفقاز جنوبی بکشاند. آسیای مرکزی هم آستن بی‌ثباتی و منازعه بود. گرچه این نگرانی‌ها تنها در تاجیکستان و در دوره جنگ داخلی (۷ - ۱۹۹۲) بروز و تبلور یافتند، اما رژیم حقوقی مورد منازعه حاکم بر دریای خزر عامل بی‌ثبات‌ساز دیگری هم افزود. در افغانستان، با خروج شوروی در سال ۱۹۸۹، صلح برقرار نشد؛ بلکه جنگ داخلی تداوم یافت و با گذشت سال‌های بیشتری از دهه مزبور، شدیدتر شد تا حدی که گروه طالبان قدرت را به دست گرفتند. خطر ورود مستقیم ایران به منازعه بالانحص بعد از قتل یازده دیپلمات ایرانی به دست طالبان پس از تصرف مزار شریف در اگوست ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) جدی بود؛ لیکن جدای از خطر مذکور، منازعه برای ایران پرهزینه بود؛ زیرا ایران مخفیانه از گروه‌های شیعی و دیگر گروه‌های ضدطالبان پشتیبانی می‌کرد، با تعداد زیادی آواره مواجه بود و خود را در خط مقدم مبارزه بیش از پیش سختی علیه قاچاق مواد مخدر می‌دید. تهران در این زمینه، هم از وجود جامعه مصرف‌کنندگان [مواد مخدر] به زحمت می‌افتاد و هم خاک شورش مسیر ترانزیت شده بود. تهران همچنان عراق را منبع نگران‌کننده‌ترین تهدیدات علیه امنیت ملی خود می‌دانست. اعم از اینکه تهدید به صورت از سرگیری حمله احتمالی به ایران یا همسایه دیگر باشد و یا برنامه تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی در آن تدوین و اجرا شود. گسترش

[سلاح‌های] هسته‌ای و مناقشه کشمیر در جنوب آسیا و حضور خصمانه نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس، تصویر ایران را از خود، به مثابه جزیره ثابت در دریای منازعات و تهدیدات منطقه‌ای، تکمیل می‌کرد. (۱۳) اظهارات و بیانه‌های سیاست خارجی ایران در سراسر دهه ۱۹۹۰ و بعد از آن تا به امروز، به صراحت اعلام می‌دارند که این بحران‌ها باید از طریق اقدامات (چند جانبه) منطقه‌ای (با حمایت جامعه بین‌المللی) حل و فصل شوند. ایران برای نمونه، مذاکرات صلح تاجیکستان را ذکر می‌کند که در آن روسیه و ایران نقش هدایت کننده داشتند و با همکاری سازمان ملل و حمایت فعالانه دیگر دولت‌ها، این بحران را حل کردند. (۱۴) در عرصه‌های تجارت، انرژی، حمل و نقل و امور زیربنایی، تهران ضرورت همکاری منطقه‌ای را نه به دلیل حجم و اهمیت فزاینده وابستگی متقابل بین همسایگان منطقه (همانطور که در دیگر نقاط دنیا مطرح است و در آن نقاط وابستگی متقابل کارکردی در سطح نسبتاً بالایی قرار دارد)، بلکه به دلیل پایین بودن تصنعی وابستگی متقابل مزبور در سال ۱۹۹۱ تأیید می‌کرد. تجارت و تبادل ایران و همسایگانش، به دلیل ماهیت و زیربنای تغییر شکل یافته اقتصادی شوروی، دهه‌ها دچار کساد بود و به دلیل ضعف کشورهای استقلال یافته و شیوع منازعه بین دولت‌ها و در داخل کشورها (مانند افغانستان، شرق ترکیه، عراق، تاجیکستان، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان و البته خود ایران) پس از سقوط شوروی هم به شکلی غیرطبیعی در سطح پایین ماند. لذا همکاری منطقه‌ای تحت هدایت دولت لازم بود تا ضربه شروع فرآیندی زده شود که از سطح پتانسیل [آغاز] خود پایین‌تر بود. (۱۵)

ایران برخاسته از آشوب انقلاب و جنگ طولانی به دنبال بازارهایی برای صادرات غیرنفتی، شرکایی جهت توسعه منابع انرژی، کمک در جهت پیوستن به سیستم اقتصاد جهانی و زیربنایی بود و هست. چیزهایی که امکان دهند این کشور از موقعیت استراتژیک خود بین ترکیه و کشورهای عرب در غرب، آسیای جنوبی در شرق، بین قفقاز، خزر و آسیای مرکزی در شمال و خلیج فارس در جنوب، بهره‌برداری کند. تقویت تجارت تحت هدایت دولت و [اجرای] پروژه‌های زیربنایی، محور سیاست منطقه‌ای ایران بوده و به آن ماهیت همگرایی توسعه خواهانه^۱ داده است. (۱۶) این سیاست شامل ایجاد چندین منطقه آزاد تجاری با هدف

رونق تجارت منطقه‌ای و اعطای اختیار به مقامات استانی برای برقراری روابط با همتایان منطقه‌ای خود در کشورهای دیگر بوده است. (۱۷) همچنین استدلال می‌شود که توسعه روابط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متقابل با دیگر کشورهای منطقه به [استقرار] صلح و ثبات کمک خواهد کرد، زیرا به درک منافع مشترک و اعتماد متقابل می‌انجامد. (۱۸)

در قیاس با بعد ژئوپلیتیک منطقه‌گرایی ایران، بعد کارکردی آن به طور کلی با اقبال دولت‌های همجوار مواجه شده و اساس توسعه بالفعل و عملی روابط منطقه‌ای چند جانبه و دو جانبه را فراهم کرده است. ایران در یافتن همراه و شریک برای اعتمادسازی در روابط با کشورهای شورای همکاری، در ایجاد جاده‌ها، خطوط راه‌آهن، خطوط لوله و انتقال نیرو برای اتصال زیرساخت‌های خود به زیر ساخت‌های کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و اخیراً، در برنامه‌های رفع همه موانع تجاری در همه جهات با افغانستان و در حفاظت از محیط زیست دریای خزر، مشکلات چندی داشته است. این عرصه‌های همکاری مفید و کارکردی، هسته فعالیت‌های سازمان همکاری اقتصادی را تشکیل می‌دهد؛ نهادی که تنها سازمان منطقه‌ای چندجانبه و حائز میزانی از اهمیت است که ایران عضو آن می‌باشد.

تاکنون تلاش ایران برای منطقه‌گرایی به نقطه‌ای نرسیده که لازم باشد دولت‌ها میزان قابل توجهی از حاکمیت خود را وانهند و این اقدام به لحاظ سیاسی کم و بیش بی‌هزینه بوده است. لیکن همین منطقه‌گرایی سطحی و شعاری نیز متضمن درک و برداشتی برای به رسمیت شناختن، ایده‌آل سازی و وجود سطحی از تبادل و حکمرانی^۱ است که مابین [سطوح] جهانی و ملی قرار دارد.

فرهنگ، هویت و همبستگی

بررسی این نکته جالب است که چرا سطح منطقه‌ای، میزان بالایی از پذیرش و به طور کلی ارزیابی مثبت را در سیاست خارجی ایران به دست آورده است؟ یک دلیل می‌تواند این باشد که روابط منطقه‌ای چندجانبه تا حدود زیادی بیش از آنکه به فعل درآیند، بالقوه مانده‌اند به طوری که می‌توان بدون آنکه در معرض مشکلات آن قرار گرفت، منافع قانونی و حقوقی^۲ آن

1 . Governance

2 . Putative

را در کانون توجه قرار دارد. اما در سطحی عمیق‌تر، قبول روابط منطقه‌ای، چهره معکوس نگرانی‌های مربوط به تغییرات ساختاری در سطح جهانی است. (۱۹) در مباحثات عمومی و آکادمیک در ایران، جهانی شدن فرآیندی پرابهام و دوپهلوی تلقی می‌شود؛ اما در سطح حکومتی، حداقل از ابتدای دهه ۱۹۹۰، سیاست بادوام، و بسیار پرقدرتی - اگر نه همیشگی - دنبال شده تا ایران با اصلاح ساختاری، سرمایه‌گذاری زیربنایی و انطباق با موازین سازمان تجارت جهانی، به اقتصاد جهانی بپیوندد (گرچه تلاش‌های ایران برای الحاق به سازمان، همواره با مانع ایالات متحده روبرو شده است). علاقه ایران به منطقه‌گرایی در دهه ۱۹۹۰ و همین‌طور رد استیلا و تأثیرات منفی جهانی شدن از سوی این کشور، رنگ و بوی اندکی از گرایش به جهان سوم^۱ داشت، امری که خود را با عضویت ایران در گروه ۸ کشور در حال توسعه، آشکار ساخت. (۲۰) اما به طور کلی، جهانی شدن، آن قدر که تغییرات در سیستم بین‌المللی پس از جنگ سرد، سیاست‌گذاران ایران را نگران می‌کند، باعث نگرانی نیست. خاتمه نظم جهانی دو قطبی، جمهوری اسلامی را با معضلات خاصی مواجه کرد و تنها معدودی از کشورها که ایالات متحده آنها را «یاغی»، تکثیرکنندگان خطرناک [سلاح‌های کشتار جمعی] و حامیان تروریسم خوانده و یا در «محور شرارت» قرار داده است، در مشکلات مذکور با ایران اشتراک دارند. به همین علت، سیاستگذاران ایرانی از قبول ظهور نظام جهانی تحت سیطره ابرقدرت یگانه متخاصم سرباز می‌زنند و ایده جهان تک قطبی را مردود شمرده و مدعی‌اند که نظم دو قطبی باید جای خود را به نظم چندقطبی بدهد.

در این بحث، منطقه‌گرایی، جهانی را ترسیم می‌کند که مجموعه‌ای از مناطق به هم پیوسته و همپوشان است. ظهور و تقویت این مناطق و اتصال داخلی و متقابل آنها، جزئی از فرآیند جهانی شدن مطلوب به حساب می‌آید. امری که توانایی هر قدرت یگانه‌ای را برای چیرگی بر سیستم محدود خواهد ساخت. برداشت‌های ایران از منطقه‌گرایی عموماً برای عنصر فرهنگ، هم به عنوان ویژگی مشخص کننده و هم به عنوان پایه و اساس همکاری، اهمیت‌قایل است. (۲۱) ولایتی وزیر خارجه سابق ایران، حین سخن گفتن از خلیج فارس، تأکید داشت که امنیت و

همکاری در منطقه باید بر «پایه ارزش‌های مشترک» باشد و مدعی بود که بین کشورهای منطقه «اشتراکات فراوان دینی، فرهنگی، تاریخی و تجاری» وجود دارد. (۲۲) اسلام یکی از خصیصه‌های فرهنگی است که ایران در آن با بیشتر همسایگان خود مشترک است. اسلام همچنین بنیان سازمانی چندجانبه یعنی سازمان کنفرانس اسلامی هم به شمار می‌آید. لیکن اسلام به عنوان دینی جهانی، به سهولت پایه هویت فرهنگی متمایز هیچ منطقه‌ای مانند خلیج فارس یا آسیای مرکزی قرار نمی‌گیرد که ایران جزئی از آن باشد. اگر هویت جامعه مسلمین به گروه‌های کوچکتر تشکیل دهنده آن تقسیم شود، به جای مناطق جغرافیایی، اختلافات فرقه‌ای، پایه طبیعی هویت‌های متمایز مسلمان خواهد بود. مع‌هذا مقامات و تحلیل‌گران ایرانی، غالباً بر ماهیت اسلامی تشکلهایی چون اکو تأکید می‌ورزند. اما شاید بیشتر این تأکید برای مخاطبان داخلی باشد.

تاریخ نیز به عنوان پایه هویت منطقه‌ای در همسایگان ایران چندان برای بهره‌برداری به کار نیامده است. این واقعیت که قسمت‌های بزرگی از خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز در ادوار قدیم به امپراتوری ایران تعلق داشت، هیچ احساس پرشوری در مورد هویت مشترک بین مردمان غیرایرانی بر جای نگذاشته است. مردمانی که سنت‌های تاریخی آنها عموماً دوره مذکور را دوره اشغال امپراتوری خارجی تصویر می‌کنند. مسأله کمتر تفرقه برانگیز، توسل به فرهنگ مشترک اسلامی - ایرانی است که قرن‌ها سرزمین‌های شرقی عالم اسلام را از غرب عربی متمایز می‌کرد. اما حتی همین میراث فرهنگی مشترک نیز به محل مشاجره و اختلاف ترکان، ایرانیان، ازبکان و تاجیک‌ها مبدل شد و هر یک در مورد تملک فرهنگ مذکور دیدگاه‌های متفاوتی داشته‌اند. زبان و ادبیات فارسی که در ایران، قسمت‌هایی از افغانستان و تاجیکستان و در بین اقلیت تاجیک در ازبکستان بدان سخن می‌گویند، می‌تواند حس هویت مشترک و عرصه‌ای برای همکاری آموزشی و فرهنگی مفید بین سه کشور نخست، ایجاد کند. اما علاقه اولیه به تأسیس اتحادیه فارسی زبانان به زودی رنگ باخت. (۲۳) به طور کلی تلاش‌های ایران برای متقاعد کردن همسایگان غیرفارسی زبان خود، خواه در شمال و خواه در جنوب، به اینکه کم و بیش به نوعی منطقه فرهنگی با هویت متمایز و ریشه‌دار تاریخی، تعلق دارند، گوش شنوایی نیافته است. در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، سیاست هویت بر

ملت‌سازی متمرکز است نه بر پرورش خودآگاهی منطقه‌ای؛ در حالی که در خلیج فارس، اختلافات فرقه‌ای و قومی - زبانی بین ایران و دولت‌های جزیره‌العرب به قدری زیاد است که نمی‌توان آنها را مخفی کرد.

به رغم فقدان پاسخ از سوی همسایگان منطقه‌ای، در ریاست جمهوری خاتمی تأکید بر فرهنگ و تمدن در روابط بین‌الملل افزایش یافت. خاتمی به دفعات تأکید کرده که «گفتگوهای تمدن‌ها»، تساهل و اعتدال از پایه‌های ایجاد جامعه مدنی جهانی هستند. وی جهان را متشکل از تمدن‌های متمایزی می‌داند که تعامل میان آنها کلید صلح و رفاه جهانی است. این تمدن‌ها، بین دو گزینه «گفتگو و برخورد» مخیرند. جهانی شدن و منطقه‌گرایی، فرآیندهایی دانسته می‌شوند که تعامل بین تمدن‌ها، آنها را تقویت می‌کنند و راهی برای خروج از الگوی تاریخی مقابله و روابط نابرابر بین دولت‌ها و جوامع، ارایه می‌دهند. (۲۴) این برداشت ایده‌آلیستی به تفکرات مربوط به مناطق و منطقه‌گرایی رنگ و جلایی بخشیده و موجب تأکید بر فرهنگ در تعریف مناطق و تا حدودی تعیین خط‌مشی شده است. در این الگو، ایران به عنوان یکی از تمدن‌های بزرگ و کهن جهان معرفی می‌شود. بر این اساس هویت فرهنگی ایران صرفاً با میراث اسلامی کشور شناخته نمی‌شود و به تمدن قدیم و ماقبل اسلام هم توجه می‌شود. موضوعی که در دهه ۱۹۸۰، به دلیل تداعی شاهنشاهی به طور کلی و رژیم پهلوی به طور خاص، از محرّمات بود. ایران اینک، تمدن جهانی بزرگی جلوه داده می‌شود که هزاران سال در گفتگو با تمدن‌های دیگر جهان بوده است. با مصر باستان، هند و چین، یونان و روم کلاسیک، اروپای قرون وسطی و عصر رنسانس و همین‌طور کل عالم اسلامی دوره قرون وسطی از [سواحل] اقیانوس اطلس تا آسیای جنوب شرقی. افکار خاتمی مهر تأیید مجمع عمومی سازمان ملل را هم پذیرفت و سال ۲۰۰۱ سال سازمان ملل برای گفتگوی تمدن‌ها (۲۵) نامیده شد و در ایران از طریق تأسیس مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی و مرکز گفتگوی تمدن‌ها نهادهای گردید. (۲۶) اما این اقدام کاربرد علمی اندکی در روابط دو و چند جانبه ایران با دولت‌های منطقه‌ای داشت.

در نهایت، عوامل سیاسی داخلی و ایدئولوژیک در ظهور منطقه‌گرایی، در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، دخیل بوده‌اند. هنگامی که اندکی پس از پایان جنگ ایران و عراق و

درگذشت آیت‌الله خمینی، منطقه‌گرایی اهمیت یافت و موانع ایدئولوژیک بر سر راه سیاست‌گذاری [خارجی] در ایران هنوز کاملاً محکم و استوار بودند، هر نوع تغییر در سیاست خارجی یا حتی بحث از تغییر ممکن و محتمل، گوینده یا نویسنده را آماج انتقاد و اتهام خیانت به آرمان‌های والای انقلاب و انحراف از خط امام قرار می‌داد. حامیان اصلاحات، از جمله پرزیدنت رفسنجانی و وزیر خارجه علی‌اکبر ولایتی، با اتکا بر تعهد جمهوری اسلامی در قانون اساسی برای اولویت دادن به روابط با کشورهای اسلامی، جهان سوم و کشورهای همجوار، تأکید جدید بر روابط با کشورهای منطقه و ائتلاف‌سازی را توجیه می‌کردند. (۲۷) توسل به هویت مذهبی مشترک و همبستگی با هم‌دینان مسلمان، نیز عقب‌نشینی از شعارها و سیاست رادیکال را تسهیل کرد. در این زمینه آنچه تحول ذاتی به سمت سیاست خارجی مصلحت‌بینانه (پراگماتیک) مبتنی بر منافع ملی بود، می‌توانست با گفتمان ایدئولوژیک انقلاب محترم شمرده شود.

د. مشارکت ایران در همکاری چندجانبه منطقه‌ای در آسیای مرکزی سازمان همکاری اقتصادی [اکو]

ایران، ترکیه و پاکستان در سال ۱۳۶۴/۱۹۸۵ اکو را به عنوان سازمان محیطی بین حکومتی تأسیس کردند تا همکاری اقتصادی، فنی و فرهنگی را تقویت کند. (۲۸) در سال ۱۹۹۲ / ۱۳۷۱ اجلاس سران اکو در تهران با تشویق و حمایت ایران، شش‌جمهوری مسلمان شوروی سابق (۲۹) و افغانستان را به سه عضو منطقه‌ای سابق افزود. گسترش اکو ابتکار ایران بود و عضویت در آن تا حدودی منعکس‌کننده برداشت ایران در سال‌های ۲ - ۱۹۹۱ از منطقه‌ای است که حداقل تا حدودی با هویت دینی مشخص می‌شود.

اکو یک دبیرخانه دائمی دارد که در تهران است و چند هیئت مدیره بخشی و خدماتی و تعدادی نهاد و مؤسسه تخصصی که این موارد اخیر بین پایتخت‌های اعضای سازمان توزیع شده‌اند. اکو در سازمان تجارت جهانی و در مجمع عمومی سازمان ملل به صورت ناظر حضور دارد. سازمان مذکور روابط همکاری با دیگر سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای (داخل منطقه)

از جمله آژانس‌های گوناگون سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک توسعه اسلامی، اتحادیه اروپا و آ.سه.آن، برقرار کرده است.

اگر چه ترکیب اکو کم و بیش نمایانگر نگرش ایران به منطقه فرهنگی مشخصی است و اگرچه سند رسالت سازمان، به همکاری فرهنگی جایگاه برجسته‌ای می‌دهد، اما در عمل به سمت اهداف ملموس‌تر و مادی‌تر کشیده شده است. در جولای ۲۰۰۳ / ۱۳۸۲ دبیرکل سازمان اولویت‌های اصلی را به قرار زیر فهرست نمود: «ارتقاء تجارت داخلی در منطقه، رفع موانع تجارت ترانزیتی و مشکلات حمل و نقل، افزایش ارتباط کشورهای که به دریا راه ندارند با بازارهای جهانی و تقویت همکاری منطقه‌ای در زمینه کشاورزی، انرژی، کنترل مواد مخدر، استخراج معادن و مبارزه با تروریسم».

تجارت و حمل و نقل در مباحثات و موافقت‌نامه‌های اکو و همچنین در دستور کاری که برای دهه حمل و نقل و ارتباطات (۱۹۹۸ - ۲۰۰۷) بر سر آن توافق شده، اولویت دارد.

به دلایل متعددی، دستاوردهای ملموس و عینی اکو بسیار کمتر از اسناد اعلامی جلب توجه می‌کند. اعضای آن از بسیاری جهات گروه نامتجانسی را تشکیل می‌دهند که نگرش‌های بسیار متفاوتی به منافع خود و جهت‌گیری‌های بین‌المللی دارند. ترکمنستان، تنها کشور آسیای مرکزی که با ایران مرز مشترک دارد، عضو متمرّد تشکلهای چندجانبه و ازبکستان که پیوند کلیدی برای همه اقدامات بهبود حمل و نقل و تجارت است به این تشکلهای سرد و کم توجه بوده‌اند (۳۱)؛ تاجیکستان و افغانستان سال‌ها جنگ داخلی داشته‌اند که دیگر اعضای اکو از گروه‌های رقیب در آن جنگ‌ها حمایت می‌کردند. خطوط اصلی حمل و نقل آذربایجان برای ارتباط با دیگر اعضای اکو، ایران و ترکیه قابل استفاده نیست زیرا از ارمنستان عبور می‌کند (ارمنستان از اوایل منازعه قره‌باغ تحت تحریم ترکیه و آذربایجان بوده است). (۳۲) تعدادی از اعضای اکو حامی دیگر ابتکارات مناطق کوچک‌تر می‌باشند که تا حدودی رقیب اکو هستند. فقط در ایران است که اهمیت واقعی به اکو داده می‌شود. در سال ۱۹۹۸ یک روزنامه روسی در تیتراژ خود این سازمان را «بیشتر مرده تا زنده» توصیف کرد. (۳۳)

مع‌هذا همانطور که ریچارد پامفرد متذکر شده است:

«مهم‌تر از هر چیز در وضعیت حاضر این است که اکو مجمعی برای بحث پیرامون اختلافات منطقه‌ای و مذاکره برای همکاری صلح‌آمیز اعضای اصلی و کشورهای تازه تأسیس از جمله کشورهای آسیای مرکزی ایجاد می‌کند.» (۳۴)

وی می‌افزاید که برخی نشست‌های سران اکو مانند اجلاس ۱۹۹۶ که در آن مباحثات اصلی به اختلافات ایران و ازبکستان مربوط می‌شد و هیئت‌های نمایندگی یک روز قبل از برنامه اجلاس را ترک گفتند، تفرقه‌انگیز بوده است. با این حال دستاورد اکو این است که این نوع اختلافات را در میز کنفرانس نگه داشته است. (۳۵) این ارزیابی از اهمیت اکو بازتاب امیدهای پرزیدنت رفسنجانی برای سازمان است که در اجلاس سران تهران به سال ۱۹۹۲ / ۱۳۷۱، اعلام شد:

«ثبات و صلح دایمی برای منطقه حساس و استراتژیک ما بسیار مهم است. این هدف مهم فقط از طریق همکاری گسترده همه کشورهای منطقه به دست می‌آید.»

وی به ذکر نمونه‌های اپک و آسه‌ان به عنوان مدل‌های سازمانی‌ای می‌پردازد که با تقویت همکاری اقتصادی به امنیت منطقه‌ای کمک کرده‌اند. به همین ترتیب وزیر خارجه کمال خرازی مدعی شد که «اکو به تحکیم روابط دوستانه نویدبخش میان اعضا کمک کرده است.» (۳۶) مقامات ایران اذعان کرده‌اند که دستاوردهای سازمان تا به امروز محدود بوده است؛ اما استدلال می‌کنند که ده سال بقای سازمان و گسترش اعضای آن مبین دهه نهادینه‌سازی بوده و در این خصوص به میزان فزاینده اجلاس وزرا و موافقت‌نامه‌ها اشاره می‌کنند. مطمئناً ده سال، زمانی طولانی برای برنامه‌ریزی و ایجاد زیربنای حمل و نقل در منطقه نیست. می‌توان مدعی بود که مباحثات اکو و موافقت‌نامه‌های آن به ارایه چهارچوبی برای پروژه‌های عملی مرتبط کننده ایران با آسیای مرکزی کمک کرد.

راه‌آهن ۳۰۰ کیلومتری که از مشهد، مرکز استان خراسان ایران، به تجن در ترکمنستان وصل می‌شود در ماه مه ۱۹۹۶ / ۱۳۷۵ افتتاح و اولین ارتباط مستقیم بین ایران و شبکه‌های ریلی آسیای مرکزی برقرار شد. اخیراً تلاش برای گسترش و اتصال شبکه‌های راه‌آهن اکو، با نخستین سفرهای مسافر و حمل کالا از مسیر آلماتی به تاشکند، عشق‌آباد و تهران تا استانبول در سال ۲۰۰۲، تداوم یافت. پروژه دیگر، ساخت خط لوله ۲۰۰ کیلومتری بین کورپچه در

ترکمنستان و کردکوی در ایران بود که اجاره صادرات گاز ترکمنستان از طریق شبکه گاز ایران را فراهم می‌کند. ایران ۱۶۰ میلیون دلار هزینه این پروژه را که اولین قدم به سمت صادرات گاز ترکمنستان از طریق ایران به ترکیه به حساب می‌آید، تأمین کرد. اتصال بین خطوط برق ایران و ترکمنستان در سال ۱۳۸۱/۲۰۰۲ کامل شد. جدیدتر از همه اینکه ایران در پروژه‌های راه‌سازی شمال غرب افغانستان وارد شده است. پروژه‌هایی که مسیرهای جدیدی برای ازبکستان و تاجیکستان فراهم می‌کنند. این اتصال‌های جدید اعم از اینکه در حال حاضر و یا در آینده ارزش اقتصادی داشته باشند و یا حتی اگر هیچ کدام‌شان هم با ظرفیت کامل مورد بهره‌برداری کامل قرار نگرفته باشند، بازهم اهمیت نمادین آنها برای اتصال ایران به کشورهای آسیای مرکزی هم توسط سیاستمداران و هم از جانب ناظران علمی مورد تأکید قرار گرفته است. یازده رئیس دولت منطقه که در افتتاح خط آهن مشهد - تجن گرد هم آمده بودند، تمجید رئیس جمهور ایران رفسنجانی را از اهمیت زیاد پروژه شنیدند:

«جهان به سمت همکاری منطقه‌ای بیشتر در حال حرکت است و رشد و توسعه اقتصادی پایدار و هماهنگ منطقه صلح و ثبات را تحکیم خواهد کرد و راه را برای ارتقای روابط بین‌الملل خواهد گشود.» (۳۷)

ه. سازمان همکاری دریای خزر

ایران در کنار حمایت از گسترش اکو در اجلاس ۱۹۹۲ سران در تهران، از فرصت به دست آمده سودجست تا ابتکار چندجانبه بین حکومتی جدیدی را مطرح سازد. این ابتکارات عبارت بود از پیشنهاد تأسیس سازمان همکاری دریای خزر یا کاسکو (CASCO). این پیشنهاد حمایت فوری چهار دولت ساحلی دیگر (آذربایجان، روسیه، قزاقستان و ترکمنستان) را به دنبال داشت و گرچه این پروژه در سطح طرح مانده و به سازمان مبدل نشده (تمایل به تأسیس دبیرخانه دائمی یا هر نهاد رسمی عملی نشده است)، اما علاقه و توجه و همین‌طور فعالیت بین اعضای رسمی را به ارمغان آورده است. در اکتبر ۱۹۹۲ توافق شد تا شش کمیته با مسئولیت برای وضع حقوقی خزر، حراست از محیط زیست، (۳۸) حفظ و بهره‌برداری از منابع بیولوژیک، اکتشاف و بهره‌برداری از منابع معدنی، کشتیرانی و بنادر و تحقیقات دریایی، ایجاد شود. در سال ۱۹۹۳/

۱۳۷۲ دولت‌های ساحلی بر سر ایجاد مرکز تحقیقاتی مشترک دریای خزر توافق کردند. دیدارهای نسبتاً فراوانی در سطح وزرا و قائم مقامان وزرا صورت گرفته و بر سر حفاظت از محیط زیست، منابع بیولوژیک و کشتیرانی توافقی‌هایی امضا شده است. مهم‌ترین این توافقی‌نامه‌های چندجانبه، کنوانسیون الزام‌آور حفاظت از محیط زیست است که در نوامبر ۱۳۸۲/۲۰۰۳ در تهران به امضا رسید. (۳۹) تا به امروز مسایل کلیدی وضع حقوقی دریا و بهره‌برداری از منابع معدنی (یعنی نفت و گاز)، موانع رفع نشدنی بر سر موافقت‌نامه‌های چندجانبه بوده‌اند. مخالفت‌های تند و با تبلیغات فراوان دولت‌های ساحلی بر سر موضوعات مذکور نوعاً به سخره گرفتن ایده‌آل همکاری دریای خزر را تداعی می‌کند، اما می‌توان مدعی شد که اینها اهمیت وجود مجمعی را که در آن اختلافات و شکایات بر سر میز مذاکره آورده شوند، آشکارتر می‌کنند. (۴۰) از نظر تهران، مفهوم همکاری دریای خزر اهمیت خاصی دارد زیرا ایران را با چهار کشور ساحلی دیگر درگیر می‌کند. چهار کشوری که جمهوری‌های شوروی سابق‌اند و در منطقه‌ای واقع‌اند که کانون اقدامات سیاسی و اقتصادی غرب به ویژه آمریکا است. تهران (بی‌تردید به دلیل در نظر داشتن تجربه خلیج فارس / شورای همکاری) نسبت به خطر طرد از تشکلهای منطقه‌ای آتی در دریای خزر و همین‌طور خطراتی که نظامی شدن احتمالی خزر در آینده و خطر نفوذ خارجی دشمنان به منطقه دارد، حساس است و این نگرانی‌ها را همه کشورهای ساحلی دیگر ندارند. (۴۱) این نگرانی‌های خاص ایران، انعکاس خود را در امیدها و آرزوهای تهران برای همکاری در خزر یافته است. تلاش خرازی برای متقاعد کردن کشورهای ساحلی به تلاش برای رسیدن به رژیم حقوقی مناسب و طرد طرح‌های مداخله‌گران فرامنطقه‌ای در همین راستاست. (۴۲) به نظر می‌رسد که پیشنهاد کاسکو برای تهران در درجه اول به قصد تضمین نقش بازیگر برابر در خزر و ایجاد سازمان منطقه‌ای مناسب برای مقابله با فشار و مداخله خارجی (یعنی آمریکا) بوده است. اما درست به همین دلیل احتمال حمایت دولت‌های ساحل خزر مانند آذربایجان که جلب نظر آمریکا را به نفع منافع حیاتی خود می‌دانند، از آن وجود نداشت.

نتیجه‌گیری

بعد از حدود پانزده سال از اعلام اولویت روابط منطقه‌ای در سیاست خارجی ایران، مشارکت عملی ایران در منطقه‌گرایی چندجانبه همچنان اندک است. خصوصیات وضعیت بین‌المللی جمهوری اسلامی، هم حمایت پرشور و شوق آن از منطقه‌گرایی - میل به طرد هژمون جهان تهدید کننده یا ایجاد موازنه با آن - و هم دستاوردهای اندک آن را تا به امروز توضیح و تبیین می‌کند. ایران فاقد منابع اقتصادی و سیاسی کافی است تا هژمون منطقه‌ای شود و به لحاظ جغرافیایی و ایدئولوژیک از اصلی‌ترین ابتکارات منطقه‌ای تحت حمایت غرب و روسیه، عملاً کنار گذاشته شده است. برای شرکای بالقوه ایران آنچه از طریق روابط دو جانبه با آمریکا، روسیه و چین به دست می‌آید، غالباً جذاب‌تر است.

مشارکت ایران در منطقه‌گرایی چندجانبه در ماهیت اعلامی آن، بیشتر یادآور موج اول منطقه‌گرایی بعد از جنگ جهانی دوم است تا منطقه‌گرایی «جدید» دهه ۱۹۹۰. این شباهت همچنین در ماهیت تحت هدایت دولت بودن منطقه‌گرایی ایران نیز به چشم می‌خورد. به رغم اقدامات متعددی که با هدف گشودن درها برای مشارکت فعالانه‌تر بخش‌های مدنی و خصوصی صورت گرفته است، به دلیل ضعف جامعه مدنی و فعالیت اقتصادی بخش خصوصی در ایران و آسیای مرکزی، منطقه‌گرایی چندجانبه محکوم است تا به جای آنکه پاسخی به فشارهای از پایین به بالای موجود برای همکاری و همگرایی منطقه‌ای باشد، پروژه‌ای تحت حمایت دولت و با هدف ایجاد پتانسیل برای همکاری آینده در سطح غیردولتی باقی بماند.

به رغم قلت دستاوردهای مستقیم، تمایل ایران به منطقه‌گرایی را هنوز می‌توان موفقیت‌آمیز دانست. شک چندانی نیست که تمایل به همکاری با همسایگان در تشکل‌های چند جانبه به اعاده حیثیت و اعتبار ایران در چشم آن همسایگان کمک کرده است. واضح‌ترین مثال آن اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران به سال ۱۳۷۶/۱۹۹۷ بود که میعادگاه و محملی برای تحول در روابط دو جانبه با عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج فارس شد و به ایران کمک کرد تا از انزوا و مهار خارج شود. در اوضاع و احوال غیرقطعی بین‌المللی، این دستاورد در جای خود سود و مهم است.

همچنین دستور کار منطقه‌ای به بازبینی و عادی‌سازی منافع و استراتژی‌ها در مبحث سیاست خارجی ایران کمک کرده است. در نهایت هنوز زود است که چشم‌اندازهای بلندمدت اکو یا کاسکو را بر اساس دستاوردهای عینی قلیل آنها طی اندکی بیش از یک دهه، کنار بگذاریم. در عین حال غیرمحمّل است که روابط ایران و همسایگان منطقه‌ای در کوتاه مدت، اهمیت و قوت کافی پیدا کند به طوری که مبنای همکاری منطقه‌ای شود. تلاش برای ایجاد یا حتی طرح سیستم منطقه‌ای با ثبات، احتمال همکاری مفید و رشد آن را در زمان تأیید نیاز به آن سیستم، محتمل‌تر خواهد ساخت.

* Edmund Herzig, "Regionalism, Iran and Central Asia", *International Affairs*, Vol. 80, No.3, 2004, 42 - 60

* این مقاله بخشی از پروژه تحقیقاتی «منطقه‌گرایی جزئی (Subregionalism) و تحول سیاست خارجی: ایران و روسیه در آسیای مرکزی» است که در دانشگاه‌های آکسفود و منچستر و تحت حمایت بورس شماره Ro0023q137-A شورای تحقیقات اقتصادی و اجتماعی انجام شده است.

یادداشت‌ها

1. Tripp, Charles, "Regional Organizations in the Arab Middle East", in Louise Fawcett and Andrew Hurrell, (eds), *Regionalism in World Politics: Regional Organization and International Order*, Oxford, Oxford University Press, 1995, pp. 283 – 308; Paul Aarts, "The Middle East: region without regionalism or the end of exceptionalism?", *Third World Quarterly*, N20, V5, 1999, pp. 911-25; Marianne Laanatza, Helena Lindholm Schulz and Michael Schulz, "Regionalization in the Middle East?" in Joakim Ojendal, Fredrik Soderbaum and Michael Schulz, (eds), *Regionalization in a Globalizing World: a Comparative Perspective on Forms, actors And Processes* London, Zed, 2001, pp 42 – 60.

۲. رجوع کنید به مقاله روی آلیسن و آنت بور در همین شماره نشریه:

Bohr, Annettem, "Regionalism in Central Asia: new geopolitics, old regional order", pp 485 – 502.

Allison, Roy, "Regionalism, regional structures and security mangement in Central Asia", pp 463-483.

۳. در خصوص سیاست خارجی ایران در این دوره، رک به:

Ehteshami, Anoushiravan, *After Khomeini: The Iranian Second Republic*, London and New York, Routledge, 1995; John Calabrese, *Revolutionary Horizons: Regional Foreign Policy in Post – khomeini Iran*, Basingstoke and New York, Macmillan / Stmatins, 1994; Kaveh Afrasiabi, *After Khomeini: New Diretions in Iran's Foreign Policy*, Boulder, Co and Oxford, Westview, 1994.

۴. این مطلب با برداشت رفسنجانى از خودش تطبيق مى‌کند: «من اصولاً با افراط مخالفم هیچ‌وقت رابطه خوبی با افراطیون چپ و راست نداشتم.» مصاحبه با

Discourse: An Iranian Quarterly, 3:2, Fall 2001, p. 21

5. Varasteh, Manshour "The Soviet Union and Iran, 1979 – 89", in Anoushiravan Ehteshami and Manshour Varasteh, (eds), *Iran and the International Community*, London and New York, Routledge, 1991, pp. 53 –9.

6. Sadri, Houman, "An Islamic Perspective on non – alignment Iranian foreign policy in theory and practice", *Journal of third World Studies*, 16: 2, 1999, pp. 29 – 46.

۷. نمونه کامل آن نظر وزیر خارجه علی‌اکبر ولایتی در خصوص سیستم امنیت و همکاری منطقه‌ای در خلیج فارس است که در اجلاس چهل و ششم مجمع عمومی سازمان ملل به سال ۱۹۹۱ / ۱۳۷۰ در سخنرانی خود بیان داشت: «هر نظام همکاری و امنیت منطقه‌ای باید بر اساس [حضور] کشورهای منطقه و بدون حضور بیگانگان شکل بگیرد» (تأکید افزوده ماست) رک به: دیدگاه‌های جهانی جمهوری اسلامی ایران: مجموعه‌ای از سخنرانی‌های وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در مجامع بین‌المللی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، صص ۸ – ۴۲۷. پیشنهاد ایران برای ایجاد سازمان منطقه‌ای دریای خزر نیز به همین ترتیب بر کنار گذاشتن قدرت‌های فرامنطقه‌ای، تأکید داشته است.

8. Sajjadpour, Kazem, "Speaking in a roundtable meeting an Iran and the regional economic system." *Discourse: An Iranian Quarterly* 1: 4, Spring 2000, p. 2.
9. Hurrell, Andrew, "Regionalism in theoretical Perspective", in Fawcett and Ureell, (eds), *Regionalism in World Politics*, op. cit, p. 49.
۱۰. ر.ک به: سیاست خارجی ما: مجموعه‌ای از سخنرانی‌های سیدکمال‌خرازی، تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۰
11. "Regional Organizations in the Arab middle East" op.cit, p. 293.
۱۲. در خصوص سازمان همکاری اقتصادی دریای سیاه ر. ک <http://www.bsec.gov.tr> در مورد اجلاس سران ترک زبان، ر.ک به
- Winrow, Gareth, *Turkey in Post – Soviet Central Asia*, London, Royal Institute of International Affairs, 1995, pp. 16 – 21.
۱۳. برای تفاوت جزئی در این لیست، ر.ک به
- Khorram, Ali, "Afghanistan and the national security of the Islamic Republic of Iran", *Amu Darya*, 1: 2, Summer and Fall, 1996, p. 228.
۱۴. ر.ک به سخنرانی وزیر خارجه ولایتی در چهل و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۹۲ در: دیدگاه‌های جهانی جمهوری اسلامی ایران، پیشین، ص ۴۵۷؛ سخنرانی وزیر خارجه کمال خرازی در انستیتو روابط بین‌الملل دانشگاه علوم سیاسی و اجتماعی پانتئون در آتن، ۲۴ دسامبر ۱۹۹۷ در: سیاست خارجی ما، پیشین، ص ۸۴، نقش ایالات متحده در تسهیل مذاکرات عموماً نادیده گرفته می‌شود.
۱۵. در این خصوص تأکید بر وابستگی متقابل کارکردی (مفید) در روابط منطقه‌ای ایران متفاوت از مدل کلاسیک کارکردگرایی جدید (Neo Functionalist) می‌باشد. مدلی که فرآیند متکی به خود همگرایی را پیش‌بینی می‌کند و طالب افزایش فزاینده سطوح منطقه‌گرایی است. ر.ک به:
- "Regionalism in theoretical perspective", op. cit.
۱۶. در خصوص همگرایی توسعه خواهانه ر.ک به:
- Schulz, Michael, Fredrik Soderbaum and Joakim Ojendal, "Introduction: a framework for understanding regionalization", in Ojendal et al; (eds), *Regionalization in a Globalizing World*, p. 11.
17. Herzig, Edmund, *Iran and the Former Soviet South*, Fondon, Rayal Institute of International Affairs, 1996, pp. 35 – 6.
۱۸. سخنرانی وزیر خارجه ولایتی در چهل و هشتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۹۳، در: دیدگاه‌های جهانی جمهوری اسلامی ایران، پیشین، ص ۴۷۱؛ سخنرانی وزیر خارجه کمال خرازی در گردهمایی تجار و صاحبان صنایع در استانبول، ۱۸ ژانویه ۲۰۰۰، در: سیاست خارجی ما، پیشین، ص ۳۶۹.
۱۹. در مورد رابطه جهانی شدن و منطقه‌گرایی، ر.ک به:
- Hettne, Bjorn, "Globalization and the new regionalism: the second great trans formation" in Bjoren, Andras Inotai and Osvaldo sunkel, (eds), *Globalism in the New Regionalism*, Basingstoke, Palgrave, 1999, pp. 1-24; Schulz et al, "Introduction" op.cit, pp. 3-5.
۲۰. در مورد گروه دی هشت، ر. ک به: <http://www.d8net.org/>

۲۱. در مورد مناطق فرهنگی، هویتی و شناختی ر.ک به:
 “Regionalism in theoretical perspective”, op.cit, p.41; “Regionalism and national identity”, op.cit;
Regionalism in World Politics, op.cit, pp. 169 – 98.
۲۲. سخنرانی در اجلاس چهل و ششم مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۹۱، در: *دیدگاه‌های جهانی جمهوری اسلامی ایران*، پیشین، ص ۴۲۳.
23. Menashri, David “Iran and Central Asia”, in David Menashri, (ed), *Central Asia Meets The Middle East*, London, Frank Cass, 1998, p. 85.
24. Seifzadeh, Hussein, “Cooperation within global civilizations and coexistence of diverse cultures”, *Discourse*, 3:1, Summer 2001, pp. 43 – 60.
25. See <http://www.Unu.edu/dialogue>.
26. <http://www.apersian.org/>; <http://www.dialoguecentre.org/>.
۲۷. در خصوص طرح مجدد این نکته. ر.ک به مصاحبه با رفسنجانی در همان شماره فصلنامه دیسکورس.
۲۸. در مورد اکو ر.ک به: <http://www.ecosecretariat.org> و همچنین
 شیخ حسنی، کامبیز، *اکو: طرحی منطقه‌ای*، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۵؛ کولایی، الهه، *اکو و همگرایی منطقه‌ای*، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۹.
۲۹. این جمهوری‌ها مسلمانند فقط به این معنا که عنوان ملیت آنها تاریخاً مسلمان است، در قانون اساسی و ایدئولوژی سکولارند.
30. “Summary record of discussions of the 8 th consultative meeting among executives heads of sub – regional organizations and UNESCAP”, available from <http://www.ecosecretariat.org/>.
۳۱. در خصوص موانع همکاری بین کشورهای آسیای مرکزی، ر.ک به:
 “Regionalism in Central Asia: a new geopolitics, old regional order”, op. cit.
۳۲. ر.ک به کولایی، الهه، «سازمان همکاری اقتصادی: موانع همگرایی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۱۶، زمستان ۱۳۷۶، صص ۶۱ – ۴۵ و؛
 Hagigi, Masud, “Obstacles to integration in economic cooperation organization”, *Middle East Quarterly*, 2:4, Winter 1996, pp. 103q-60.
33. BBC Monitoring, Inside Central Asia, 11 – 17 May 1998, p. 6.
34. “Central Asia turns south?”, op.cit, p. 24.
35. Ibid, p. 26.
36. Kharrazi, Kamal “Role of regional powers in conflict resolution and economic development”, *Amu Darya*, 4: 1, Spring 1999, p. 11.
37. BBC Monitoring, Inside Central Asia, No.121, 13 – 19 May, p. 1.
38. See <http://www.irimet.net/irimo/Caspas.Htm>.
39. BBC Monitiomrg, Inside central Asia, qnor, 2003; FSUOil and Gas Monitor, no 258, 12 Nov. 2003; p. 14; no. c59, 19 nov. 2003, p.10.
40. *Iran and Former Soviet South*, op.cit, p. 38 –9.

کولایی، الهه، «ایجاد شورای کشورهای ساحلی خزر: گامی به سوی تقویت صلح و امنیت منطقه‌ای»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش. ۱۴، تابستان ۱۳۷۵، صص ۹۳ - ۲۸۳.

۴۱. مسایل خزر در مباحثات مربوط به سیاست خارجی ایران، هم در محافل تخصصی و هم در نزد دولتمردان، در دهه ۱۹۹۰ برجستگی و اهمیت یافت. شماره اول سال چهارم نشریه آمودریا (به انگلیسی)، در بهار ۱۳۷۸ پنج مقاله حاوی دیدگاه‌های مقامات ارشد ایران و تحلیل‌گران، منتشر کرد. در مورد خطر نظامی شدن، رک به روشندل، جلیل، «غیرنظامی کردن خزر»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۱۴، تابستان ۱۳۷۵ صص ۶۳ - ۲۴۷ و «نظامی‌گری در دریای خزر: رویکردی ناشی از فقدان رژیم حقوقی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۲۲، تابستان ۱۳۷۷، صص ۳۳ - ۲۱.

42. "Role of regional powers", op. cit, p. 11.

تحلیل امنیت در پارادایم‌های حاکم بر روابط بین‌الملل

مجید عباسی اشلقی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۷/۳

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۷/۱۵

چکیده

دیدگاه‌های نظری گوناگونی درباره جنگ، قدرت نظامی و امنیت وجود دارند که از منظری خاص و متفاوت به این مقوله می‌پردازند و هیچ یک به تنهایی پاسخ مناسبی به پرسش‌های مطروحه نمی‌دهند. در این نوشتار امنیت، جنگ و قدرت نظامی از دیدگاه نظریات کلان روابط بین‌الملل یعنی رئالیسم، لیبرالیسم و نظریه نظام‌جهانی بررسی شده و در کنار آنها دیدگاه سازه‌انگاران به عنوان نظریه‌پردازان مناظره چهارم در روابط بین‌الملل نیز شرح داده شده است. در این چارچوب رئالیست‌ها به قدرت سخت‌افزاری نظامی توجه می‌کنند و جنگ را نظم طبیعی امور می‌دانند. در مقابل لیبرال‌ها جنگ را تمایل طبیعی امور نمی‌دانند و ضمن توجه به قدرت نرم‌افزاری بر این اعتقاد هستند که می‌توان از طریق توسعه ارتباطات اقتصادی و آزادی تجارت و نیز گسترش سازمان‌های بین‌المللی، ثبات و امنیت را ایجاد نمود و از جنگ اجتناب ورزید. نظریه نظام‌جهانی نیز روابط استثمارگرانه اقتصادی و بی‌عدالتی در روابط بین‌الملل را علت اصلی جنگ و ناامنی می‌داند. مکتب سازه‌انگاری نیز به دنبال پیوند میان امور مادی و غیرمادی در مقوله امنیت است. این دیدگاه به تغییر نگرش‌ها، تفسیرها و ادراکات توجه دارد و بین هویت، منافع و امنیت رابطه مستقیمی برقرار می‌کند. در تجزیه و تحلیل امنیت در سطح بین‌المللی با ترکیبی از این نظریات مواجهیم زیرا هیچ کدام از آنها به تنهایی قادر به تبیین امنیت نیستند.

کلیدواژه‌ها: جنگ، امنیت، قدرت نظامی، منافع ملی، هویت

مقدمه

مهم‌ترین مسأله هر پژوهشگر در عصر حاضر برای فهم سیاست جهانی حجم بسیار زیاد کتاب‌ها، مقالات و اطلاعات گوناگون است. در این راستا و برای درک ارتباط منطقی موضوعات و اطلاعات گوناگون، استفاده از نظریه‌ها می‌تواند به پژوهشگر کمک بسیاری نماید. نظریه، نه مدل فراگیر و رسمی؛ بلکه ابزاری برای ساده‌سازی است که شناخت انسان را در مورد ربطیابی حقایق با یکدیگر تسهیل می‌کند. باید توجه داشت که نظریه یک انتخاب نیست بلکه ابزاری است که از طریق آن به حقایق می‌نگریم تا ببینیم کدام یک از میلیون‌ها واقعیت در اطراف ما به موضوع مورد نظر مرتبط است.

در سال ۱۹۱۹ وقتی دیوید دیویس^۱ بخش سیاست بین‌الملل را ایجاد کرد، هدف وی جلوگیری از جنگ بود. (۱) بیست سال بعد، این رشته شاهد تحولاتی برای تغییر جهان (دیدگاه هنجاری) بود. مطالعات آکادمیک در این زمینه با هدف تبدیل جهان به مکانی بهتر دنبال می‌شد. این دیدگاه، آرمانگرایانه بود و از منظر «جهان چگونه باید باشد»، تلاش می‌کرد حوادث را در این مسیر پیش ببرد. دیدگاه مقابل که به واقع‌گرایی مشهور است، جهان را «آنگونه که هست» می‌شناخت نه «آنگونه که می‌خواهیم» باشد. از این دیدگاه، جهان جای چندان مناسبی نیست و انسان‌ها در بهترین حالت، خودخواه هستند و شاید هم بدتر از آن باشند. احساس کامل بودن انسان و امکان بهبود وضع در سیاست جهان به راحتی قابل حصول نیست. جدال دو دیدگاه آرمانگرا و واقع‌گرا تا امروز ادامه یافته است؛ اما اگر منصف باشیم باید اذعان کنیم که در این مجادله، واقع‌گرایی برتری داشته است. زیرا باورهای رئالیستی با عقل سلیم هماهنگی بیشتری دارد، به ویژه که هر روزه با سیل اطلاعات و اخبار رسانه‌ها و زشتی کردار انسان‌ها مواجه هستیم. در کنار این دیدگاه‌های کلان، نظریات دیگری نیز مطرح است که در این میان نظریه سازه‌انگاری سعی دارد تا از منظری نوین، تغییر و تحولات امنیتی را تجزیه و تحلیل کند. در این نوشتار، ضمن بررسی جایگاه امنیت و جنگ در پارادایم‌های کلان روابط بین‌الملل، به دیدگاه سازه‌انگاری در این مورد نیز خواهیم پرداخت.

1 . David Davis

الف. امنیت و نظریه‌های کلان در روابط بین‌الملل

سه دیدگاه نظری کلان برای فهم سیاست بین‌الملل وجود دارد که عبارتند از: واقع‌گرایی، لیبرالیسم و نظریه نظام جهانی. برخی از آگاهان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، این سه نظریه را سه پارادایم^۱ می‌نامند. در دهه ۱۹۸۰ بحث‌های میان پارادایمی معمول شد. به این مفهوم که سه نظریه مذکور، سه پارادایم رقیب هستند. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که هر یک از این رویکردها، برخی از جنبه‌های سیاست بین‌الملل را بهتر از دیگران توضیح می‌دهد و ترکیبی از این سه رویکرد می‌تواند گویای علل اصلی باشد. اما این امر چندان که به نظر می‌رسد ساده نیست؛ زیرا این سه رویکرد، نه رویکردهای مختلف به یک جهان، بلکه سه رویکرد از دنیاهای گوناگون هستند. هر یک از این رویکردها به جنبه‌ای از سیاست بین‌الملل بیشتر می‌پردازند. برای نمونه رئالیسم به رابطه قدرت میان دولت‌ها اهمیت می‌دهد، لیبرالیسم به یک رشته تعاملات ریشه‌ای بین بازیگران دولتی و غیردولتی توجه دارد و نظریه نظام جهانی، بر الگوهای اقتصاد جهانی متمرکز است. اما هر یک از آنها مدعی چیزی فراتر هستند و ادعا می‌کنند که مهم‌ترین جنبه‌های سیاست بین‌الملل را انتخاب کرده و دلایل بهتری از رویکردهای رقیب ارایه می‌دهند. این سه رویکرد در مورد آنچه واقعاً وجود دارد، اتفاق نظر ندارند. باید دانست که هیچ یک از این رویکردها به تنهایی پاسخگوی کامل مسایل سیاست بین‌الملل و ابعاد گوناگون آن نیستند. به عبارت بهتر، آنها همه پاسخ‌ها را در نزد خود ندارند. هریک از آنها نظام بین‌الملل را از زاویه‌ای خاص می‌بیند و نمی‌توان گفت که کدام یک بهترین است. این مقاله دیدگاه‌های کلان تئوریک را از منظر جایگاه امنیت و قدرت نظامی در هریک از آنها بررسی می‌نماید.

۱. رئالیسم

نگرش رئالیسم به روابط بین‌الملل بر سه باور اصلی استوار است: **اول آنکه** دولت‌ها، بازیگران اصلی سیاست جهانی هستند و در این میان نقش قدرت‌های بزرگ مهم‌تر است؛ زیرا این دولت‌ها بر سیاست بین‌الملل حاکم‌اند و آن را شکل می‌دهند. ضمن آنکه منشاء وقوع مهلک‌ترین جنگ‌ها هم هستند.

دوم آنکه رفتار قدرت‌های بزرگ، عمدتاً تحت تأثیر محیط بیرونی است. ساختار نظام بین‌الملل، بخش اعظمی از سیاست خارجی دولت‌ها را شکل می‌دهد و قدرت‌های بزرگ صرف‌نظر از نوع فرهنگ و نظام سیاسی، طبق منطق واحدی عمل می‌کنند.

سوم آنکه بر مبنای رئالیسم آنچه بر دولت‌ها حاکم است تمایل به افزایش قدرت است و آنان برای کسب قدرت در میان خود به رقابت می‌پردازند. این گونه رقابت‌ها، گاهی موجب بروز جنگ می‌شوند. رئالیسم، جنگ را ادامه سیاست با ابزاری دیگر تعریف می‌کند. در این شرایط ویژگی و خصوصیت این رقابت، بازی با حاصل جمع صفر است.

رئالیسم، تئوری‌های متعددی را در خود جای می‌دهد و گاهی به تئوری‌های مختلفی تقسیم می‌شود ولی به طور کلی می‌توان آن را به دو دسته رئالیسم کلاسیک و نئورئالیسم تقسیم کرد.

۱-۱. رئالیسم کلاسیک

رئالیسم در شکل کلاسیک خود در اثر توسیدید یعنی «جنگ پلوپونز» منعکس شده است. این رویکرد را در عصر مدرن در اروپا افرادی نظیر کلاوس ویتز دنبال کردند و در آمریکا محققان و سیاستمدارانی مانند هانس مورگنتا و هنری کسینجر به ارایه نظریه و بحث پیرامون آن پرداختند.

این نگرش براین پیش فرض ساده استوار است که دولت‌ها به وسیله انسان‌هایی رهبری می‌شوند که ذاتاً شرور بوده و در پی کسب قدرت‌اند. آنها اشتیاق سیری ناپذیری برای کسب و افزایش قدرت دارند. این بدان معنی است که دولت‌ها به طور دایم در پی فرصت‌اند تا حالت تهاجمی به خود بگیرند و بر دیگر هم‌نوعان تسلط یابند. براین اساس، نیروی محرکه اصلی در سیاست بین‌المللی، خواش و اشتیاق ذاتی برای قدرت است که در سرشت تمامی دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل به ودیعه نهاده شده و آنها را وامی‌دارد تا برای کسب برتری و تفوق کوشش کنند. از دیدگاه آنها، دولت‌ها همچون انسان‌ها دارای خواش‌های درونی برای سلطه بر دیگران هستند که آنها را به سوی جنگ رهنمون می‌شود. از این‌رو سیاست بین‌الملل، صحنه چالش دولت‌ها برای به دست آوردن قدرت است و هر دولتی می‌کوشد تا امنیت و منافع ملی

خود را به حداکثر برساند. چون هیچ قدرت حاکمی فراتر از دولت وجود ندارد که نظام سیاسی بین‌المللی را سامان دهد، سیاست جهانی نظامی مبتنی بر خودیاری^۱ است که در آن دولت‌ها برای رسیدن به اهداف خود باید به منابع نظامی متکی باشند. منظور از خودیاری آن است که هیچ دولتی نمی‌تواند بقای دولت دیگری را تضمین کند، زیرا در سیاست بین‌الملل، ساختار نظام اجازه دوستی و اعتماد را نمی‌دهد و آنچه وجود دارد عدم قطعیت پایدار در غیاب حکومت جهانی است. در این راستا همزیستی مسالمت‌آمیز^۲ از طریق موازنه قوا حاصل می‌شود و تنها سطحی از همکاری محدود در تعاملات وجود دارد.

در نظام بین‌الملل هیچ قدرتی فراتر از دولت نیست که از به‌کارگیری زور جلوگیری کند و امنیت تنها از طریق خودیاری قابل حصول است. اما زمانی که دولت‌ها در چارچوب اصل خودیاری می‌خواهند امنیت خود را حفظ کنند و تمهیداتی در این زمینه بیاندیشند، خود به خود موجب ناامنی سایر دولت‌ها می‌شوند. اصطلاحی که در این زمینه به کار برده می‌شود معمای امنیت^۳ است. معمای امنیت زمانی ظاهر می‌شود که آمادگی نظامی یک دولت، پرسش‌هایی در ذهن دولت‌های دیگر به وجود می‌آورد مبنی بر اینکه آمادگی نظامی حریف دارای اهدافی تدافعی است یا تهاجمی؟ آیا دولت مورد نظر در جهان ناامن به دنبال تأمین امنیت خود است یا اینکه می‌خواهد وضع موجود را به نفع خود تغییر دهد؟ در طول تاریخ جدید نظام دولت‌ها، موضوع موازنه قوا برای حفظ آزادی عمل آنان امری حیاتی به حساب می‌آید. از این‌رو حفظ موازنه قوا اصلی‌ترین هدف سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ بوده است. طرفداران رئالیسم بر این باورند که موازنه قوا تابع شرایط ثابتی نیست و سرانجام با جنگ یا برخی تحولات دیگر درهم می‌شکند و موازنه جدیدی از قدرت پدید می‌آید. آنچه می‌توان از درهم شکستن موازنه قوا، آموخت این است که دولت‌ها در بهترین حالت خود فقط می‌توانند نتایج ناخوشایند معمای امنیت را تعدیل کنند اما نمی‌توانند از آن بگریزند. نبود اعتماد در روابط بین‌الملل علت اصلی این امر است.

1 . Self-help
2 . Peacefull Coexisting
3 .Security Dilemma

۲-۱. نئورئالیسم

این تئوری که اغلب رئالیسم ساختاری نیز نامیده می‌شود؛ ضمن تأکید بر فقدان اقتدار مرکزی (آنارشی) در نظام بین‌الملل، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهد و معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل، نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. (۲) درحالی‌که رئالیست‌های کلاسیک، ریشه‌های قدرت را بیشتر در طبیعت انسان جستجو می‌کنند، نئورئالیست‌ها به نبود اقتدار مرکزی و آنارشی در نظام بین‌الملل اشاره دارند که انباشت قدرت را برای بقای دولت‌ها ضروری می‌کند. قدرت، کانون توجه نئورئالیسم است اما جستجوی قدرت مانند رئالیسم کلاسیک به مثابه هدفی درخور، مورد توجه قرار نگرفته و از طبیعت انسانی ناشی نمی‌شود بلکه دولت‌ها همیشه برای بقای خویش به دنبال قدرت‌اند. (۳) بنابراین در نظام بین‌الملل، رفتار دولت‌ها نسبت به یکدیگر بر پایه نبود اقتدار مرکزی تنظیم می‌شود. اصل نظم دهنده نظام بین‌الملل، دولت‌ها را وامی‌دارد تا بدون توجه به میزان ظرفیت خود به وظیفه اولیه خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری اقدام کنند. در این فرآیند، دولت‌ها می‌آموزند که ضمن اتکا به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ نمایند. (۴)

کنت‌والتز که از او به عنوان بنیانگذار نئورئالیسم یاد می‌شود، برخلاف رئالیسم کلاسیک و دیدگاه اندیشمندانی نظیر مورگنتا، معتقد نیست که قدرت‌های بزرگ به دلیل خواست درونی کسب قدرت، به طور ذاتی تهاجمی هستند. وی این فرض اصلی را مدنظر دارد که قصد دولت‌ها فقط بقا است. آنها فراتر از هر چیز در پی امنیت هستند.

والتز معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل، قدرت‌های بزرگ را وادار می‌کند تا توجه دقیقی به موازنه قوا داشته باشند. ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل، دولت‌های امنیت‌طلب را وامی‌دارد تا با یکدیگر بر سر قدرت به رقابت بپردازند؛ زیرا قدرت بهترین وسیله بقا است. در رئالیسم کلاسیک، طبیعت بشری علت اصلی رقابت نظامی و امنیتی بین قدرت‌های بزرگ است؛ درحالی‌که در نئورئالیسم، آنارشی این نقش را بازی می‌کند. به نظر والتز فقدان اقتدار مرکزی و آنارشی، دولت‌ها را تشویق می‌کند تا به طور تدافعی رفتار کنند و موازنه قوا را حفظ نمایند نه اینکه آن را برهم زنند. بنابراین، اولین نگرانی و دل‌مشغولی دولت‌ها، حفظ وضعیت

خود در نظام بین‌الملل است. دیدگاه والتز در مورد علل جنگ، منعکس‌کننده گرایش به حفظ وضع موجود است. در تئوری وی هیچ‌گونه علل بنیادین و عمیقی برای جنگ وجود ندارد. والتز به مزایایی که احتمالاً از جنگ حاصل می‌شود، وقعی نمی‌نهد. به نظر وی جنگ‌ها عمدتاً نتیجه محاسبات غلط و عدم قطعیت هستند و دولت‌ها اگر آگاهی داشتند و دانسته عمل می‌کردند، هیچ‌گاه جنگ‌ها را به راه نمی‌انداختند.^(۵)

«روبرت جرویس»، «جک اسنایدر» و «استفن ون اورا» با توجه به مفهوم ساختاری موازنه تهاجمی - تدافعی^۱ به تقویت نظریه نئورئالیسم پرداختند. آنها معتقدند که قدرت نظامی را در هر زمانی می‌توان با توجه به این امر که آیا به نفع تهاجم است یا تدافع، تقسیم‌بندی نمود. چنانچه تدافع، مزیت آشکاری نسبت به تهاجم داشته باشد و غلبه و تسخیر مشکل باشد؛ قدرت‌های بزرگ انگیزه کمی برای استفاده از زور به منظور کسب قدرت خواهند داشت و به جای آن، توجه خود را بر حفظ آنچه دارند متمرکز خواهند نمود. از طرف دیگر، چنانچه تهاجم آسان‌تر باشد، دولت‌ها وسوسه می‌شوند تا بر یکدیگر غلبه نمایند که نتیجه آن جنگ‌های متعدد در نظام بین‌الملل خواهد بود. آنها استدلال می‌کنند که موازنه تدافعی - تهاجمی بیشتر به سمت تدافع گرایش دارد و برقراری موازنه قوای مؤثر، همراه با مزایای طبیعی تدافع و حفظ وضع موجود، قدرت‌های بزرگ را از تعقیب استراتژی‌های تهاجمی بازخواهد داشت.^(۶)

از دیدگاه نئورئالیست‌ها، سیاست قدرت امروزه و در دوران پس از جنگ سرد نیز همانند گذشته است و گفتمان اصلی کنونی درباره تغییر و تحولات جهانی همچنان قدرت و در رأس آن قدرت نظامی است. از این دیدگاه مفاهیمی نظیر جهانی شدن، گمراه‌کننده است. آنچه در این راستا باید انجام شود، مدیریت محتاطانه جامعه بین‌الملل دستخوش هرج و مرج و کاستن از خطرات است.^(۷)

۳-۱. نقد و ارزیابی رویکرد رئالیستی

به طور کلی چهار انتقاد نسبت به این رویکرد وارد است:

۱. دولت‌ها تنها بازیگران روابط بین‌الملل نیستند.
 ۲. قدرت دولت‌ها کاملاً نابرابر است.
 ۳. دولت‌ها مستقل از یکدیگر نیستند.
 ۴. الگوهایی از همکاری میان دولت‌ها به رغم تضاد منافع وجود دارد.
- انتقاد دیگر این است که بقای اکثریت مردم در سیاست جهانی نه تنها از سوی نیروهای مسلح خارجی بلکه اغلب توسط حکومت‌های آنان نیز مورد تهدید قرار می‌گیرد. آنان به طور گسترده به وسیله ساختار سرمایه‌داری جهانی که هر روز به تولید و باز تولید مصائبی نظیر سوء تغذیه، مرگ بر اثر امراض واگیردار، بردگی، فحشا و استثمار می‌پردازد؛ در مخاطره قرار می‌گیرند.

رابرت اشلی^۱ بر این باور است که رئالیست‌های ساختارگرا، ساختار نظام بین‌الملل را طوری تصویر می‌کنند که انگار فقط یک ساختار یعنی ساختار قدرت وجود دارد و ادامه حیات آن مستقل از دولت بوده و توسط آنها ایجاد نشده است. به همین دلیل، رئالیسم ساختارگرای فعلی یک تئوری محافظه‌کارانه ایستا است. (۸)

در این راستا، دیدگاه رئالیسم درباره تشریح و تجزیه و تحلیل جنگ‌های بزرگ قرن بیستم بسیار حائز اهمیت است. کلیه عوامل مانند کوشش برای کسب مستعمرات و ایجاد رقابت‌های تسلیحاتی که به حدوث جنگ جهانی اول منجر شد، کاملاً با مفاهیم رئالیسم منطبق بودند. همچنین افزایش قدرت نظامی و دفاع جدی از منافع ملی، جملگی از مواردی بودند که زمینه‌های وقوع جنگ جهانی دوم را فراهم کردند. با وجود این حتی در ارتباط با جنگ جهانی دوم که برخی علت وقوع آن را بروز بحران اقتصادی پس از جنگ اول جهانی می‌دانند، رویکرد رئالیستی کمک چندانی به ما نمی‌کند. زیرا بحران اقتصادی باعث به مخاطره افتادن امنیت بین‌المللی شد، درحالی‌که رئالیست‌ها عمدتاً بر امنیت نظامی تأکید کرده‌اند. حتی در اواسط دوران جنگ سرد و نیز در پایان جنگ ویتنام، وقوع اتفاقاتی از جمله کاهش ارزش دلار

1 . Robert Ashley

ناشی از جنگ ویتنام و بحران انرژی نشأت گرفته از جنگ رمضان (جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل) و بالاخره بی‌ثباتی در حوزه‌های مهم نظامی نظیر تعقیب سیاست سد نفوذ (مهار) شوروی توسط آمریکا نیز از وقایعی بودند که رئالیست‌ها از تحلیل آن عاجز ماندند. به علاوه آنان در مورد رویدادهایی نظیر فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد پاسخ قانع‌کننده‌ای نداشتند. زیرا تأکید آنها بر قدرت نظامی و تجزیه و تحلیل آنها از امنیت بر اساس مسایل نظامی به هیچ وجه مانع از فروپاشی شوروی نشد و این در حالی بود که آن کشور به لحاظ قدرت نظامی در اوج آمادگی قرار داشت و از پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی و دفاعی بهره می‌برد.

علاوه بر این، رئالیست‌ها سیاست را به صورت اعلی^۱ و ادنی^۲ تقسیم می‌کنند و مسایل نظامی را در عداد سیاست اعلی و امور رفاهی و اقتصادی را در زمره سیاست ادنی قرار می‌دهند. این در حالی است که عملاً با تحولاتی که اینک در عرصه روابط بین‌الملل پدید آمده است بسیاری از مسایل بهداشتی نظیر ایدز، مشکلات زیست‌محیطی، اقتصادی، رفاهی و فناوری به صورت سیاست اعلی و مسایل نظامی در چارچوب سیاست‌های ادنی تلقی می‌شوند. بدین ترتیب، تعاریف مجدد از مفاهیم روابط بین‌الملل نظیر حاکمیت، قدرت، منافع ملی، امنیت ملی و نظایر آن سبب شده است تا عوامل امنیت‌زدا و امنیت‌زا جای خود را به یکدیگر دهند که این خود در اغلب موارد انتقاداتی را به تحلیل‌های رئالیستی وارد می‌کند.

۲. لیبرالیسم

لیبرال‌ها، تصویر متفاوتی از نظام بین‌الملل ارائه می‌کنند. این نگرش، دلایل رئالیست‌ها از سیاست جهانی را کم‌اهمیت می‌انگارد زیرا از این دیدگاه، دولت‌ها همانند گذشته تنها بازیگران اصلی در روابط بین‌الملل نیستند. به جای بازیگران دولتی، بازیگران دیگری با درجات اهمیت مختلف در قلمروهایی که مخصوص دولت‌ها بوده، حضور یافته‌اند. لیبرال‌ها به تکنولوژی، ارتباطات و گستره همکاری‌ها توجه ویژه‌ای دارند و جهان را مانند شبکه‌ای از روابط

1 . High Politics

2 . Low Politics

می‌پندارند که کمتر شبیه مدل واقع‌گرایی است. اساس تفکر لیبرالیستی این است که انسان قابلیت تکامل دارد و دموکراسی لازمه توسعه و ارتقای این تکامل است. از این‌رو لیبرال‌ها این مفهوم رئالیستی را رد می‌کنند که جنگ وضعیتی طبیعی در سیاست جهانی است. آنان هرچند منکر اهمیت دولت نیستند اما معتقدند که در برخی موارد، بازیگران فراملی نظیر گروه‌های تروریستی و سازمان‌های بین‌المللی بازیگر اصلی سیاست جهانی هستند.

لیبرال‌ها، نفع ملی را کمتر در حوزه نظامی می‌بینند و بر اهمیت مسایل اقتصادی، زیست‌محیطی و تکنولوژیک تأکید می‌کنند. نظم در دیدگاه لیبرالیستی از توازن قوا حاصل نمی‌شود بلکه حاصل تعاملاتی است که بین لایه‌های مختلف ترتیبات حاکمیتی، سازش بین قوانین، هنجارهای مشترک، رژیم‌های بین‌المللی و مقررات نهادی شده وجود دارد. تأکید لیبرال‌ها بر اهمیت مسایل اقتصادی، زیست‌محیطی و تکنولوژیک بدان معنا نیست که آنان نسبت به مسایل نظامی بی‌اعتنا هستند؛ بلکه اولویت را عمدتاً به ابعاد غیرنظامی آن می‌دهند.^(۹) در این راستا لیبرال‌ها برای ترغیب همکاری از طریق نهادهای بین‌المللی، خلع سلاح و حقوق بین‌الملل، بر تقویت چندجانبه‌گرایی و نظام مبتنی بر همکاری‌های دسته‌جمعی به جای برقراری اتحادهای دو جانبه و استقرار به اصطلاح موازنه حاصل از اتحادهای مزبور تأکید می‌کنند. لیبرال‌ها معتقدند که بهره‌گیری از نیروی نظامی که برای تحت تأثیر قرار دادن سایر بازیگران و یا تغییر الگوهای رفتاری آنهاست، در مقایسه با سایر ابزارها (دیپلماسی) بسیار پرهزینه است. این در شرایطی است که می‌توان از طریق سازمان‌های بین‌المللی، رژیم‌ها و قوانین بین‌المللی و ایجاد هنجارها و قوانین، فضای مسالمت‌آمیزتری را برای حل و فصل اختلافات فراهم کرد.

یکی از نظریه پردازان مهم لیبرال، **استانلی هافمن**^۱ است. جوهره لیبرالیسم از دیدگاه هافمن، همانا بازدارندگی، اعتدال و صلح است. در حالیکه جوهره سیاست جهانی، معکوس آن یعنی در بهترین حالت، صلح توأم با هرج و مرج یا جنگ است.^(۱۰) لیبرالیسم که در عرصه روابط بین‌الملل به ایده‌آلیسم نیز شهرت دارد، اصول ذیل در مورد جنگ و صلح را مسلم فرض می‌کند:

1 . Stanley Haffman

۱. جنگ‌ها معرف بدترین چهره از نظام بین‌الملل هستند.
۲. جنگ اجتناب ناپذیر نیست و می‌توان آن را همراه با سازمان‌های موجد آن از بین برد.
۳. جنگ مسئله‌ای بین‌المللی است که برای از بین بردن آن تلاشی فراتر از سطح ملی لازم است.
۴. جامعه بین‌المللی باید حذف نهادهای جنگ‌خیز را وظیفه خود بداند. (۱۱)
۵. با استفاده از ابزارهای مسالمت‌آمیز نظیر دیپلماسی، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی و نیز با توسعه رژیم‌های بین‌المللی و معاهدات می‌توان از بروز جنگ جلوگیری نمود.
۶. باید به نظام امنیت دسته جمعی توجه کرد. یعنی امنیت هر دولت مورد توجه دولت‌های دیگر نیز هست. بنابراین دولت می‌پذیرد که در مقابله با تهاجم، پاسخ جمعی را برگزیند.
۷. حکومت جهانی، ایده‌ای است همراه با باورهای لیبرال‌ها درباره اینکه صلح نمی‌تواند در جهانی که به دولت‌های مختلف تقسیم شده، حاصل شود. به عبارت بهتر حالت جنگ و خصومت در جامعه بین‌المللی باید از طریق ایجاد حکومت جهانی پایان یابد. (۱۲)
- لیبرالیسم در حیات جدید خود در عرصه روابط بین‌الملل در سه شکل متجلی شده است:

۱-۲. انتر ناسیونالیسم نئولیبرال

یکی از ایده‌های مطرح در روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۹۰ در مقام تئوری و عمل، «صلح دموکراتیک» بود. مفهوم اصلی این آموزه که ریشه‌های آن را می‌توان در دیدگاه فلسفی کانت با عنوان صلح پایدار^۱ جست، آن است که دولت‌های لیبرال با یکدیگر نمی‌جنگند. در این مفهوم، دولت‌های لیبرال چیزی به وجود آورده‌اند که میشل دوویل^۲ آن را صلح جداگانه^۳ می‌نامد. آنان از دیدگاه دوویل با یکدیگر روابط صلح‌آمیزی دارند، اما این دولت‌ها نیز در روابط خود با رژیم‌های اقتدارگرا و ملل فاقد دولت، حالت تهاجمی به خود می‌گیرند. (۱۳)

1 . Perpetual Peace

2 . Michael Doyle

3 . Separated Peace

البته این ادعا نیاز به اثبات دارد. دول لیبرال به ثروت علاقمندند و در صورت ستیزش و جنگ، آنچه از دست خواهند داد، در برابر آنچه به دست خواهند آورد بسیار زیاد خواهد بود. شاید توضیح قانع کننده این باشد که دولت‌های لیبرال، روابط صلح‌آمیز را ترجیح می‌دهند. برای مثال غیرقابل تصور بودن جنگ بین کانادا و ایالات متحده آمریکا احتمالاً نه فقط به این دلیل است که دولت‌های لیبرال در هر دو کشور حاکمند، بلکه علاوه بر آن، این دو کشور با یکدیگر دوست هستند و از نظام‌های دموکراتیک لیبرال برخوردارند. این درحالی است که چنین وضعیتی در مورد دولت‌های فقیر اقتدارگرا معکوس است.

در این راستا، فرانسیس فوکویاما در مقاله‌ای تحت عنوان «پایان تاریخ» که در آن پیروزی لیبرالیسم بر ایدئولوژی‌های دیگر جشن گرفته شده، ادعا می‌کند که دولت‌های لیبرال از لحاظ داخلی، دولت‌های با ثباتی هستند و در روابط خارجی رفتار صلح‌آمیزی دارند. (۱۴)

۲-۲. نتوانیده‌آلیسم

آرمانگرایان جدید معتقدند که صلح و عدالت ناشی از شرایط طبیعی نیست بلکه محصول طراحی آگاهانه است. آنها معتقدند که فرآیند جهانی شدن، توسعه ارتباطات و نزدیکی ملت‌ها به یکدیگر و نیز وابستگی متقابل به توسعه صلح و ثبات در نظام بین‌الملل منجر می‌شود. این رویکرد بر آن است که اصلاحات باید در سطح بین‌المللی انجام پذیرد، سازمان‌های بین‌المللی نیز مانند دولت‌ها باید بیش از گذشته دموکرات باشند و جنبش‌های اجتماعی جهانی باید جایی در ساختارهای تصمیم‌گیری جهانی داشته باشند. زیرا اغلب در مقایسه با حکومت‌ها به مردم عادی نزدیک‌ترند و چون غالباً منافع عام و جهانی را مدنظر دارند، می‌توانند به توسعه صلح و ثبات و جلوگیری از جنگ و خونریزی کمک کنند. (۱۵)

از دیدگاه آرمانگرایان جدید، سیاست جهانی باید بیش از پیش حالت دموکراتیک داشته باشد. آنان به مدل دموکراسی جهان وطنی^۱ اعتقاد دارند که در گام نخست، نیازمند ایجاد پارلمان‌های منطقه‌ای یا گسترش اقتدار چنین نهادهایی نظیر پارلمان اروپاست. پس از آن، معاهدات حقوق بشر باید در پارلمان‌های ملی مورد توجه و تحت نظارت دادگاه بین‌المللی

1 . Cosmopolitan Model of Democracy

باشند. همچنین اصلاحات در سازمان ملل متحد یا جایگزینی آن با پارلمان جهانی کاملاً دموکراتیک و مسئولیت‌پذیر باید در دستور کار باشد و بالاخره اینکه دموکراسی باید به نهادها و رژیم‌هایی که سیاست جهانی را اداره می‌کنند، نفوذ کند. بر این اساس، حضور نمایندگان کشورها در این نهادها و تشکیل رژیم‌ها بدین شیوه که همراه با گفتگو و توجه به منافع کشورهاست؛ زمینه ثبات در نظام بین‌الملل و در نتیجه جلوگیری از جنگ را فراهم می‌کند و توسعه راه‌کارهای مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه را در پی خواهد داشت. آنها نه تنها به اصلاحات در نهادهای کلان می‌اندیشند بلکه مردمی کردن امور در سطح توده‌های مردم را نیز مدنظر دارند. آنان معتقدند این امور می‌تواند از وقوع بی‌ثباتی و تمایل کشورها به بهره‌گیری از قدرت نظامی برای دستیابی به اهداف و منافع ملی بکاهد. (۱۶)

۳-۲. نهادگرایی نئولیبرال

توسعه تفکر نهادگرایی نئولیبرال در پاسخ به ایده نئورئالیسم است که توسط کنت والتز در کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل* ارایه شد. مهم‌ترین جنبه‌های نهادگرایی نئولیبرال را که در چارچوب موضوع پژوهش حاضر قرار می‌گیرد، می‌توان در سه نکته خلاصه نمود:

اول آنکه نهادگرایان نئولیبرال، وضع توأم با هرج و مرج را در شرایط ساختاری نظام بین‌الملل می‌پذیرند اما بر این عقیده‌اند که هرج و مرج و فقدان اقتدار مرکزی بدان معنی نیست که همکاری بین دولت‌ها غیرممکن باشد و آنها در وضعیت تضاد منافع به سر برند. به نظر آنها نهادها و رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند همکاری‌ها را تسهیل، صلح و ثبات را برقرار و هرج و مرج را کنترل و اداره کنند.

دوم آنکه همگرایی در سطوح منطقه‌ای و جهانی در حال افزایش است. در این مورد اتحادیه اروپا نمونه واضحی به شمار می‌رود. توسعه همگرایی موجب افزایش همکاری، مبادله و توسعه ارتباطات می‌شود و این امر به کاهش تضادها و اختلافات که زمینه‌ساز وقوع جنگ و بحران هستند، می‌انجامد.

سوم آنکه نئولیبرال‌ها منتقد نظرات لیبرال‌های کلاسیک هستند که تجارت را مسبب صلح می‌دانستند و یادآور می‌شوند که وجود نظام تجارت آزاد، انگیزه‌های لازم را برای همکاری

فراهم می‌آورد، ولی آن را تضمین نمی‌کند. آنها همکاری را ساخته و پرداخته افراد و نهادها می‌دانند و معتقدند که همکاری و تحقق آن مستلزم برنامه‌ریزی و مذاکره است. (۱۷)

منافع مثبت ناشی از همکاری‌های فراملی از دیگر مباحث محوری است که جایگاه خاصی در این نگرش دارد. بر این اساس سیاست جهانی دیگر نمی‌تواند مانند قرون گذشته تنها در انحصار دولت‌ها باشد. اینک باید به نقش محوری بازیگرانی مانند گروه‌های ذی‌نفوذ، سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های چندملیتی در ایجاد صلح و ثبات در نظام بین‌الملل توجه داشت و نقش آنها را در بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، تجزیه و تحلیل کرد.

۴-۲. نقد و ارزیابی رویکرد لیبرالیستی

در نقد و ارزیابی لیبرالیسم باید دید که تا چه اندازه این نگرش توانسته است رویدادهایی نظیر جنگ را پیش‌بینی کند یا در صلح و ثبات نظام بین‌الملل نقش داشته باشد؟ بسیاری از لیبرال‌ها از جمله «وودرو ویلسون»، علل بروز جنگ جهانی اول را بررسی کردند و در پی یافتن راه‌هایی برای پیشگیری از وقوع مجدد این نوع جنگ‌ها در آینده بودند.

راه‌کارهایی که آنها ارایه کردند، عمدتاً در چارچوب تقویت سازمان‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل و نیز نظام امنیت دسته جمعی بود که البته با بروز جنگ دوم جهانی، ناکارایی سازوکارهای مزبور به ثبوت رسید. پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد نیز لیبرال‌ها حرف چندانی برای گفتن نداشتند و با توجه به جو حاکم در نظام بین‌الملل نگرش رئالیستی از کارایی بیشتری برخوردار بود.

رویکرد لیبرال در دهه ۱۹۹۰ نیز با چالش روبرو شد. خوشحالی لیبرال‌ها در پایان جنگ سرد و سقوط پرده آهنین دیری نپایید. کشمکش‌های متعدد پس از جنگ سرد در سومالی، برون‌دی، رواندا، سیرالئون، بوسنی و هرزگوین، چین، افغانستان، لیبی، عراق و دیگر مناطق، حاکی است که در اغلب نقاط جهان، شرایطی که موجب پدید آمدن تنش‌ها در دوران جنگ سرد شده بود، همچنان پابرجاست. از منظر لیبرالیسم، وضعیت صلح و ثبات، پس از جنگ سرد زمانی وخیم شد که جنگ در یوگسلاوی سابق در گرفت. برخلاف کشتار و جنگ در رواندا و برون‌دی، جنگ در بوسنی و هرزگوین در پشت درهای منطقه لیبرال اتفاق افتاد. چرا

به رغم همه هشدارها چنین جنگی در غرب روی داد؟ برسر ادعاهای لیبرال در خصوص حقوق بشر و حقوق بشردوستانه چه آمد؟ و چرا ارزش‌های لیبرال در خاستگاه آن یعنی اروپا مورد تهاجم قرار گرفت؟ شاید ناتوانی آنها در این موارد را بتوان ناشی از این نکته دانست که لیبرالیسم نگرش واحدی ندارد. برای نمونه دخالت در جنگ یوگسلاوی سابق برای جلوگیری از نسل‌کشی که مورد حمایت انترناسیونالیسم لیبرال بود، مورد پذیرش و پشتیبانی اصول جهانشمول لیبرال است که ارزش یکسانی برای افراد قائل است؛ اما لیبرال‌های دیگر بر این باورند که تکالیف ما در مقابل نوع بشر، در مقایسه با وظایفی که در قبال شهروندان خود داریم اهمیت کمتری دارد. با همین تفکر، ممکن است جنگ در بوسنی برای همه حقارت‌آمیز باشد اما این دلیل قاطعی نیست که کشوری بخواهد زندگی شهروندان خود را برای دفاع از ارزش‌های مجرد اخلاقی به خطر بیندازد. با این تفاسیر چگونه می‌توان به لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی راهنما نگرست در حالیکه این دیدگاه از دو زاویه مختلف، هم مداخله و هم عدم مداخله را توصیه می‌کند؟

گرچه برخی ارزش‌های لیبرال مانند احترام به حقوق بشر و دموکراسی از مقبولیت روزافزون در اغلب نقاط جهان برخوردار است؛ اما شکل امروزی آن برای پاسخگویی به مسایل و مشکلات در نقاط مختلف جهان در حال توسعه ناکارآمد است و نمی‌تواند راه‌حلی مناسب برای مسایلی همچون فقر، قطبی شدن جامعه، جنگ، دخالت و مانند آن باشد. (۱۸)

۳. نظام جهانی

در مقایسه با مکاتب رئالیسم و لیبرالیسم، نظریه نظام جهانی، دیدگاهی نسبتاً ناآشنا از روابط بین‌الملل، ارایه می‌کند. به همین دلیل است که حوادث آشنا در سیاست بین‌الملل نظیر جنگ‌ها، پیمان‌ها، عملیات کمک‌های بین‌المللی و نظایر آنها همه در ساختاری رخ می‌دهد که این حوادث را شکل داده‌اند. این ساختار چیزی است که به نظام جهانی شهرت دارد و بر اساس منطق سرمایه‌داری جهانی به وجود آمده است. نگرش نظام جهانی ریشه در تفکر مارکسیستی دارد و براین باور است که سیاست بین‌الملل را هنگامی می‌توان درست بررسی کرد که آن را در متن ساختار سرمایه‌داری جهانی مطالعه کنیم.

در نظریات واقع‌گرایانه، تفاوت ساختارهای اقتصادی کشورها اهمیت ندارد و کشورهای ثروتمند و قدرتمند چه نظام اقتصادی آنها سوسیالیستی باشد و یا سرمایه‌داری، اهداف مشابهی را پی‌گیری می‌کنند؛ اما لیبرالیسم در این زمینه قایل به تفاوت است. بیشتر نظریه‌پردازان لیبرال معتقدند که منافع سرمایه‌داران در تجارت آزاد و بازارهای پررونق خارجی به پیشبرد صلح جهانی کمک می‌کند. این در حالی است که مارکسیست‌ها مدعی‌اند که کشورهای سرمایه‌داری محتملاً به سیاست خارجی تجاوزگرانه^۱ مبادرت می‌ورزند. اعمال تجاوزگرانه صرفاً محدود به جنگ نمی‌شوند. در مواقعی نظام سرمایه‌داری سرمنشأ بسیاری از اعمال امپریالیستی به شمار می‌آید. طرفداران این نظریه این‌گونه اعمال را به مثابه تلاشی در جهت کنترل نظامی و سیاسی کشورهای ضعیف و کوچکتر می‌دانند. دخالت‌های نظامی و سیاسی در کشورهای کمتر توسعه یافته مورد علاقه ویژه دولت‌های امپریالیستی است. موضوعات قابل توجه دیگر شامل مخارج نظامی، نظامی‌گری و مسابقات تسلیحاتی می‌شود.

نظریه‌پردازان نظام جهانی از این لحاظ که کدام وجه از وجوه سرمایه‌داری می‌تواند سرمنشأ جنگ باشد؛ با یکدیگر اختلاف نظر دارند. برخی نظریه‌پردازان رادیکال با اشاره به نیازهای اقتصادی سرمایه‌داری، مدعی‌اند که حیات سرمایه‌داری وابسته به مصارف نظامی و دسترسی داریم به بازارهای خارجی جهت فروش کالاها یا سرمایه‌گذاری است. برخی دیگر، بر قدرت و منافع گروه‌ها و طبقات خاص تأکید دارند. سرمایه‌گذاران خارجی، مجتمع‌های نظامی - صنعتی یا دیگر گروه‌های اقتصادی، ممکن است در اقدامات تجاوزکارانه یا گسترش طلبی دولت‌های خود که منفعی را برای آنها در پی دارد، سهمیم باشند. در این خصوص، همچنین تئوری‌هایی ارایه شده که کمتر وجه مادی دارد و خوی تجاوزگری سرمایه‌داری را بیشتر در ایدئولوژی نظام‌های سرمایه‌داری جستجو می‌کند. بر این اساس، ایدئولوژی سرمایه‌داری به همان اندازه که نسبت به حفظ این نظام حساس است؛ به توسعه آن نیز تمایل نشان می‌دهد و این امر به گسترش طلبی، تجاوز و جنگ می‌انجامد. (۱۹)

بسیاری از نویسندگان مارکسیست در سال‌های اولیه قرن بیستم، نظریه‌هایی در خصوص امپریالیسم ارایه دادند. مشهورترین آنها لنین است. طبق نظر وی، فرآیند انحصاری تولید در

1 . Aggressive

نظام سرمایه‌داری، به ناچار سرمایه مازاد تولید می‌کند و سودهای بانکی و صنعتی با یکدیگر جمع می‌شوند. از این رو کشمکش به سوی صادرات سرمایه مازاد به جای اینکه صرفاً شرکت‌ها را به رقابت وادارد، به رقابت کشورها و نهایتاً جنگ میان قدرتهای سرمایه‌داری منجر می‌شود. (۲۰)

این گروه از نظریه‌پردازان، توسعه‌طلبی استعماری قدرت‌های بزرگ را علت اصلی بروز جنگ جهانی اول و دوم می‌دانند. توسعه‌طلبی استعماری به ویژه پس از آنکه نیمکره جنوبی تقریباً به نحو کامل میان دولت‌های امپریالیستی تقسیم شد، به درگیری‌های فزاینده بر سر مرزهای استعماری و حوزه‌های نفوذ انجامید. منازعات استعماری، انگیزه قدرت‌های بزرگ را در تأسیس و تداوم ارتش‌های بزرگ زمینی و دریایی، به طوری که قادر باشند از قلمروهای استعماری خود به خوبی دفاع کنند؛ تقویت کرد. افزون بر این، منازعات مزبور به همراه مسابقات تسلیحاتی و پیامدهای آن موجب شد تا روابط خصمانه‌ای میان قدرت‌های بزرگ به وجود آید و نهایتاً بحران‌هایی را به همراه داشت که آخرین آنها به جنگ جهانی اول و دوم منجر شد. آنها با بررسی دارایی‌های این کشورها و مخارج نظامی و غیره شواهد محکمی در پیوندهای بین این زنجیره یافته‌اند. افزون بر این، نویسندگان مزبور به این نتیجه رسیده‌اند که فشارهای اقتصادی ناشی از افزایش درآمدها، جمعیت و تجارت باعث می‌شوند که گرایش به سوی بازارهای خارجی و مواد اولیه خارجی بیشتر شود و این امر نهایتاً به رقابت برای گسترش قلمروهای استعماری و طبیعتاً جنگ تبدیل شود. (۲۱)

۳-۱. نظریه جدید نظام جهانی

کمتر نظریه جدیدی است که سنت کلاسیک مارکسیستی را کاملاً بپذیرد؛ هرچند که بعضی از نظریات متأخر، برخی وجوه نظریات مارکسیستی را به خدمت گرفته‌اند. برای مثال آنان استدلال می‌کنند که مخارج عظیم نظامی همراه با تولید و توسعه تسلیحات مدرن به نظام‌های سرمایه‌داری کمک می‌کند تا رفاه خود را تضمین نمایند. طبق نظر آنها سرمایه‌داری انحصارطلب، مولود مازاد سرمایه‌ای است که ناچاراً باید آن را جذب نماید. این کار تنها به کمک مالیات و هزینه دولتی انجام می‌پذیرد. برخی مخارج دولتهای رفاه صرفاً تا زمانی قابل

قبول است که به انگیزه‌های بازار کار لطمه‌ای وارد نکند و یا رقیبی عمده برای بخش خصوصی نباشد. از این‌رو، نه تقاضای بخش خصوصی و نه مخارج عمومی عام‌المنفعه، به تنهایی نمی‌تواند اقتصاد را پابرجا نگه دارد. در این شرایط، مخارج نظامی کاملاً قابل پذیرش است؛ زیرا با منافع بخش خصوصی رقابت ندارد و واجد امتیازی ویژه در کنترل و جهت‌دهی فعالیت‌های اقتصادی می‌باشد. (۲۲) تسلیح مجدد کشورها برای جنگ جهانی دوم، محرک اقتصادی آمریکا بود تا از دوره رکود دهه ۱۹۲۰ رهایی یابد. بنابراین پس از جنگ جهانی دوم و در دوره طولانی شکوفایی، نسبت مخارج نظامی آمریکا به درآمد ناخالص ملی، در مقایسه با برهه‌های صلح گذشته بالا رفت.

اندیشمندانی نیز معتقدند که سرمایه‌گذاری‌ها و تجارت خارجی برای نظام سرمایه‌داری صنعتی معاصر بسیار حیاتی است و تلاش برای به دست آوردن بازارهای خارجی و مواد خام اولیه منجر به استعمار نو، درگیری و رقابت قدرت‌های بزرگ برای تحصیل حوزه‌های نفوذ می‌شود. بر این اساس مداخله دولت‌ها در ممالک خارجی علاوه بر اهداف اقتصادی، واجد اهداف سیاسی و استراتژیک نیز هست. وابستگی اساسی کشورهای صنعتی به مواد اولیه خارجی نظیر نفت، گاز، اورانیوم، قلع و مانند آن، نشانه‌هایی از این امر است. ضرورت دسترسی به منابع خام، امکان مداخله را پیش می‌آورد و همین مسأله از انگیزه‌های اصلی ایالات متحده برای مداخله نظامی در کشورهای درحال توسعه و به‌ویژه درخاورمیانه است. (۲۳) در این راستا بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی و نظامی حمله اخیر آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ را ناشی از همین انگیزه و در جهت تضمین و تأمین شریان حیاتی نفت و تسلط بر بزرگترین منطقه نفتی جهان می‌دانند.

۲-۳. نقد و ارزیابی نظریه نظام جهانی

در انتقاد از این نظریه، این نکته حائز اهمیت است که امپریالیسم در وهله نخست به عوامل سیاسی و استراتژیک توجه دارد. البته عوامل اقتصادی نیز مهم است ولی اصل کلی این است که سرمایه‌گذاری‌های خارجی و دیپلماسی، مکمل یکدیگراند. بنابراین عوامل اقتصادی تنها شکل‌دهنده دیپلماسی و سیاست خارجی نیستند و دولت‌ها معمولاً و عملاً سرمایه‌گذاری‌های

خصوصی را در استراتژی سیاسی و نظامی که مستقیماً بر قدرت تأثیر می‌گذارد، به خدمت می‌گیرند. برخی از سرمایه‌داران ممکن است از جنگ‌افروزی سود ببرند ولی تعداد آنها بسیار محدود است. جنگ برای سرمایه‌داران در مقابله با زیان‌های آن مزیت چندانی ندارد. همچنین امپریالیسم در وهله نخست مربوط به سیاستمداران و نظامیان است و اساساً ریشه در نگرش‌ها و الگوهای رفتاری نظامیان دارد. ممکن است منافع برخی سرمایه‌داران ایجاب کند که به اشغال سرزمین‌ها با هدف تأمین مواد اولیه و بازارهای مورد نیاز مبادرت کنند ولی این تلقی که امپریالیسم از مراحل ضروری سرمایه‌داری است و یا توسعه سرمایه‌داری منجر به جنگ و تجاوز می‌گردد، صحیح به نظر نمی‌رسد.

در این دیدگاه، علت اصلی جنگ در عرصه بین‌الملل، روابط استثمارگرانه و با زیربنای اقتصادی است و این در حالی است که جنگ‌ها لزوماً ناشی از عوامل اقتصادی نیستند و عوامل ژئوپولیتیک، اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک، می‌توانند علت اصلی جنگ‌ها باشند. برای نمونه، نمی‌توان مواردی نظیر حمله شوروی به افغانستان، جنگ ویتنام و اختلافات و جنگ‌ها در برخی مناطق جهان نظیر آفریقا را در این راستا تجزیه و تحلیل کرد و آنها را تنها دارای انگیزه‌های اقتصادی دانست. علاوه بر آن، نگرش‌های موجود در این نظریه همگی زمانی اقامه شدند که سوسیالیسم بالنده بود و رقیب جدی سرمایه‌داری فرض می‌شد. با فروپاشی سوسیالیسم کشورهای بزرگ سرمایه‌داری دیگر نگران نیستند که کشورهای مهم درحال توسعه یا کمتر توسعه‌یافته، از بازار جهانی بیرون بروند و به‌رغم پیش‌بینی نظریه‌پردازانی چون لنین، از سال ۱۹۴۵ هیچ جنگی بین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری روی نداده است.

ب. نظریه سازه‌انگاری

سازه‌انگاری^۱ از نظریاتی است که پس از جنگ سرد مطرح شده و مقوله امنیت را از دیدگاهی متفاوت با سایر نظریات مورد بررسی قرار داده است. مطالعات امنیتی سازه‌انگاران بر دو فرض عمده بنا شده است. نخست آنکه ساختارهای اساسی سیاست بین‌الملل ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی است و دوم آنکه تحول و تغییر نگرش و تفکر در مطالعه روابط

1 . Constructivism

بین‌الملل می‌تواند به تغییر وضعیت امنیت بین‌الملل و بهبود آن منجر شود. به عبارت بهتر، بین تغییر نگرش و تغییر وضعیت امنیت ارتباط مستقیمی وجود دارد.

سازهانگاران معتقدند هرچند که جهان مادی و عینی همانطور که واقع‌گرایان می‌گویند به عمل انسان و نحوه تعاملات او شکل می‌بخشد ولی از عمل انسان و تعاملات او تأثیر نیز می‌پذیرند. از دیدگاه آنها، هنجارها به عنوان انتظارات جمعی، اقدام به تعیین اعتبار و به رسمیت شناختن هویت بازیگران نموده و بدین ترتیب آنها را به وجود می‌آورند. از نظر آنها انتظارات بین‌المللی بر منافع، سیاست‌های داخلی و هویت بازیگران تأثیر بسیاری دارد و در مقابل، انتخاب‌های بازیگران ملی نیز بر ساختارهای بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. در نتیجه تلاش برای زدن میان نظام‌های داخلی و بین‌المللی، از دغدغه‌های اصلی سازهانگاران است و این دغدغه باعث شده تا آنان امنیت داخلی و خارجی را مرتبط با یکدیگر بدانند. (۲۴)

سازهانگاران، منشأ امنیت و ناامنی را در شیوه تفکر بازیگران نسبت به فرصت‌ها و تهدیدها جستجو می‌کنند و معتقدند که هر اندازه ادراک و نحوه نگرش بازیگران نسبت به پدیده‌ها نامتجانس‌تر و متناقض‌تر باشد به همان اندازه درجه بی‌اعتمادی میان آنان افزایش می‌یابد و دولت‌ها بیشتر به سمت خودیاری و خودمحموری تمایل پیدا می‌کنند. اما اگر بتوان میان دولت‌ها، ساختاری از دانش و بینش مشترک ایجاد نمود؛ می‌توان آنها را به سوی جامعه امنیتی صلح‌آمیزتری هدایت کرد. (۲۵) سازهانگاران، قدرت را فقط در عوامل مادی نمی‌بینند و بر قدرت ایده‌ها و اندیشه‌ها نیز تأکید می‌کنند. آنها با طرح مسأله ایده‌ها و به دنبال آن هنجارها و هویت به این نتیجه می‌رسند که رفتار دولت‌ها تابع آن چیزی است که فکر می‌کنند مناسب است، نه آنچه قدرت انجام آن را دارند.

در این نظریه، هنجارها فهم مشترکی هستند که هویت و منافع بازیگران را پدید می‌آورند. وجود و نفوذ هنجارها بدین معناست که عوامل و محیط با هم در کنش و واکنش هستند. بنابراین، روابط بین‌الملل مشروط به جامعه است و از نظر سازهانگاران، امنیت، صرفاً در عرصه بین‌المللی و بدون ارتباط با جامعه شکل نخواهد گرفت. از این دیدگاه، امنیت در چارچوب مضیق قدرت نظامی مردود است. این تأکید نشان می‌دهد که صرفاً امنیت نظامی و مصون بودن از تهدیدات خارجی ملاک نیست، بلکه امنیت در داخل اجتماع و دیگر ابعاد و سطوح نیز

مدنظر است. آنها تحصیل امنیت را از طریق موازنه قوا و بازدارندگی نامناسب می‌دانند و در مقابل بر اطمینان، اعتماد و همکاری برای تحصیل امنیت تأکید دارند. این امر ناشی از اعتقاد آنان به بستر اجتماعی امنیت است. (۲۶) بر این اساس، صلح و امنیت دارای دو بعد درونی و بیرونی‌اند و با وجود آنکه مفهوم و قلمروشان متفاوت است، اما برای ایجاد صلح پایدار با یکدیگر در تعامل و همزیستی هستند.

از دیدگاه آنها، تنگنا یا معضل امنیت که موجب ناامنی می‌شود ناشی از ساختار اجتماعی بین‌المللی است که در آن، کشورها به قدری نسبت به یکدیگر اطمینان و اعتماد خود را از دست می‌دهند که در خصوص مقاصد یکدیگر بدترین فرض‌ها را در نظر می‌گیرند و این امر موجب می‌شود تا منافع ملی را در قالب فرهنگ خودیاری تعریف نمایند. آنها معتقدند که هنجارها می‌توانند از بروز این مشکلات و از قرار گرفتن روابط دولت‌ها در تنگنای امنیتی جلوگیری کنند. (۲۷) در این راستا، آنها با طرح مفهوم هویت معتقدند که این امر در نحوه شکل‌گیری تهدیدها و نیز تشکیل اتحادها مؤثر است. سازه‌انگاران بر این اعتقادند که هویت‌ها با فراهم آوردن معنا و مفهوم واحد، از تردیدها می‌کاهند و می‌توانند با توانمندسازی کشور برای شناخت دشمنان خود، از دامنه تردیدها در قبال مسایل امنیتی بکاهند و کشور را از تنگنای امنیتی دور کنند.

۱. نقد و ارزیابی سازه‌نگاری

بر اساس مکتب سازه‌نگاری، امنیت یا ناامنی ناشی از تعامل میان جامعه داخلی و بین‌المللی است. این تعامل بر اساس هنجارها و قواعد خاصی شکل می‌گیرد. بر این مبنا هویت و منافع دولت‌ها از سوی این هنجارها خلق می‌شود. این مکتب با تأکید بر ادراک، تفسیر و ایده‌ها، به مفاهیم هویت و فرهنگ توجه خاصی دارد و بر این اعتقاد است که امنیت ملی هر دولت با تحول در هنجارها، متحول و دگرگون می‌شود. در واقع با تولید هنجارهای نوین، نگرش‌های نوینی در حوزه مطالعات امنیت ملی ایجاد شده و تغییر ذهنیت نخبگان هر کشور پس از تغییر و تحول در نظام بین‌الملل در روی آوردن به این سازوکارهای نوین بسیار مهم است. بر این اساس، با پایان جنگ سرد و تحول در نگرش‌ها و باورهای بازیگران روابط

بین‌الملل و نیز برآمدن دولت‌هایی با هویت‌ها و منافع مختلف و ظهور هنجارهای جدید، حوزه‌های مطالعات امنیتی نیز تغییر کرد. سازه‌انگاران سرچشمه امنیت و ناامنی را در نحوه تفکر و ادراک بازیگران از یکدیگر می‌دانند و بر این اعتقادند که معضلات امنیتی، عواملی طبیعی و غیرقابل اجتناب نیستند اما در خصوص امکان اجتناب از این معضلات، میان آنها اختلاف نظر وجود دارد. برخی از آنها معتقدند که ساختارهای اجتماعی، چنان عملکردها را تحت قید و بند خود درمی‌آورند که اتخاذ هرگونه راهبرد و برنامه‌ای برای تغییر آن غیر ممکن می‌شود. این امر نشان می‌دهد که اولاً سازه‌انگاران در خصوص امنیت‌زایی یا امنیت‌زدایی عوامل اجتماعی متفق‌القول نیستند و ثانیاً برخی از آنها امکان شکل‌گیری دانش و فهم مشترک را در ساختارهای اجتماعی و در همه زمان‌ها و مکان‌ها ممکن نمی‌دانند. علاوه بر آن به نظر می‌رسد این مکتب که در پی پیوند میان عوامل مادی و غیرمادی در مبحث امنیت است در برخی موضوعات بیش از حد بر عوامل ذهنی تکیه می‌کند و از توجه کافی به عوامل عینی و مادی غفلت می‌ورزد.

نتیجه‌گیری

امنیت، جنگ و کاربرد نیروی نظامی از جمله مسائلی است که انسان از گذشته‌های دور تاکنون با آن دست به گریبان بوده است. در این خصوص نظرات مختلفی مطرح شده و هریک از آنها سعی داشته‌اند تا جنگ و علل و ریشه‌های آن را بررسی کنند. بر این اساس همانگونه که ملاحظه شد رئالیست‌ها در نظام بین‌الملل بر قوانین سیاست قدرت تأکید بسیار دارند و اندیشمندانی که از این منظر به روابط بین‌الملل می‌نگرند، بیشتر به رشته امنیت بین‌الملل گرایش دارند و دولت را به واسطه درانحصار داشتن نیروی نظامی، مهم‌ترین بازیگر می‌دانند. بر این اساس به علت فقدان اقتدار مرکزی و هرج و مرج در نظام بین‌الملل، مهم‌ترین ویژگی آن برد و باخت است. در این نظریه، گاه به جنگ به عنوان نظم طبیعی امور و گاه به صورت ضرورت نامطلوب نگریسته می‌شود که در هر حال بازیگران بین‌المللی باید خود را برای وقوع آن آماده کنند. تأکید اصلی آنها بر قدرت نظامی است و هنگامی که از قدرت صحبت می‌کنند، توانایی سخت‌افزاری و قدرت نظامی را مورد توجه قرار می‌دهند.

جهان‌بینی لیبرال نیز غالباً به منافع مشترکی توجه دارد که از طریق وابستگی متقابل در روابط بین‌الملل حاصل می‌شود. در این رویکرد توسعه مبادلات اقتصادی و آزادی تجارت به گسترش صلح و ثبات می‌انجامد. از این منظر، جنگ تمایلی طبیعی نیست بلکه از آن به عنوان خطای غم‌انگیزی یاد می‌کنند که می‌باید از آن اجتناب ورزید و یا حداقل از طریق سازمان‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی احتمال وقوع آن را به حداقل رسانید. دیدگاه نظام جهانی، با توجه به بی‌عدالتی موجود در روابط بین‌الملل، علت وقوع جنگ را روابط استثمارگرانه اقتصادی می‌داند. مکتب سازه‌انگاری نیز به تعامل سیاست بین‌الملل با سیاست داخلی و ارتباط امنیت داخلی با امنیت بین‌المللی معتقد است و بر این اساس به هنجارها، رابطه هویت با منافع و نیز ادراکات، تفسیرها و ایده‌های مشترک در امنیت و ناامنی توجه می‌کند.

در تجزیه و تحلیل مسایل سیاست جهانی و از جمله امنیت و به‌کارگیری نیروی نظامی، با ترکیبی از این دیدگاه‌ها مواجهیم. با توجه به انتقاداتی که به هریک از آنها وارد است و با عنایت به اینکه هرکدام جنبه‌های خاصی را مورد مطالعه قرار داده و مدنظر دارند، به نظر می‌رسد که هیچ یک از آنها توانایی تام تجزیه و تحلیل سیاست جهانی را ندارند، اما مطالعه و آگاهی از این نظریات می‌تواند ما را در شناخت بهتر روابط بین‌الملل و جایگاه جنگ، قدرت و نیروی نظامی در آن کمک کند.

یادداشت‌ها

1. Smith, Steve and Baylis, John, *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations*, Oxford, Oxford University Press, 1997, p3.
۲. قوام، عبدالعلی، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۳۶۱.
۳. همانجا، ص ۳۶۴.
۴. همانجا، ص ۳۶۵.
۵. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به :
- Waltz, Kenneth, *Theory of International Politics*, New York, Random House, 1979.
۶. موسوی، جواد، «امنیت بین‌الملل و قدرتهای بزرگ»، *فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۰.
7. Scholte, John Aart, *Beyond The Buzzword: Towards a Critical Theory of Globalization*, London and New York, Pinter, 1996, p50.
8. *The Globalization of World Politics*, op.cit.p120.
9. C.Kegley, *Controversies in International Relations: Realism and Neoliberal Challenge*, New York, St. Martin's, 1995.
10. Hoffman, Stanley, Janus and Minerva, *Essays on the Theory and Practice of International Politics*, Boulder, Col, WestView, 1987. p396.
11. Johari, J.C., *International Relations and Politics*, London, Oriental University Press, 1986, p148.
12. Timothy, Dunne, "Liberalism", in John Baylis and Steve Smith (eds). *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations*, op.cit, p51.
13. Ibid, p 150.
14. A. Roberts and B. Kingsbury, *The UN's Role in International Society Since 1945*, Oxford, Clarendon Press, 1993, p30.
15. Doyle, Michael, *Liberalism and World Politics Revisited*, New York, St. Martin's Press, 1995, P100.
16. Fukuyama, Francis, "The End of History", *The National Interest*, Vol 16, 1989, pp3-18.
۱۷. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:
- Clark, Ian, *Globalization and International Relations Theory*, Oxford, Oxford University Press, 1999.
18. Falk, Richard, *Liberalism at the Global Level: The Last of the Independent Commissions*, Millennium Special Issues: The Globalization of Liberalism, 24(3), 1995, p564.
۱۹. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:
- Keohane, Robert, *International Institutions and State Power: Essays in International Relations Theory*, Boulder, Col, Westview, 1989.
20. Simai, Mihali, *The Future of Global Governance: Managing, Risk and Change in the International System*, Washington D.C., United States Institute of Peace Press, 1994, p38.

۲۱. راست، بروس و استار، هاروی، *سیاست جهانی: محدودیتها و فرصتهای انتخاب*، علی امید، تهران و دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۲۶۷.

22. Lenin, V.I, *Imperialism*, New York, Vanguard, 1929, P39.

23. Chourci, Nazli and C.North, Robert, *Nations In Conflict: National Growth and International Violence*, San Francisco, Freeman, 1975, pp68-70.

۲۴. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به :

A.Baran, Paul and M.Sweezy, Paul, *Monopoly Capital: An Essay on the American Economy and Social Order*, Harmondsworth, England, Pelican, 1968.

۲۵. *سیاست جهانی: محدودیتها و فرصتهای انتخاب*، پیشین، ص ۲۷۲.

۲۶. عبدالله خانی، علی، *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی*، جلد اول، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۸۶.

27. Wendet, Alexander, *Social Theory of International politics*, Cambridge, Cmbridge University Press, 2001, p58.

۲۸. *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی*، پیشین، ص ۱۹۳.

29. Hopf, Ted, "The Promise of constructivism in international relations theory", *International Security*, Vol. 23, No. 1, 1998, pp186-188.

عربستان سعودی و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس

شهرز ابراهیمی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۶/۲۱

دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۶/۳۱

چکیده

رویداد یازده سپتامبر و متعاقب آن اشغال عراق از سوی ایالات متحده، سیستم قدرت در خلیج فارس را که تا آن زمان بر اتحاد شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس به همراه آمریکا و در مقابل ایران و عراق به عنوان اعضای جدا و برکنار از سیستم بود، متحول کرد و این منطقه را وارد دوران جدیدی از تعاملات قدرت ساخت. بر این اساس منطقه خلیج فارس هم‌اکنون در دوره انتقالی قرار دارد و سیستم جدید قدرت هنوز کاملاً شکل و استقرار نیافته است. بر مبنای شرایط جدید، نوشتار حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که سیستم جدید قدرت در خلیج فارس شامل چه مؤلفه‌هایی است؟ و عربستان سعودی به عنوان مهم‌ترین عضو شورای همکاری خلیج فارس، چه جایگاهی در آن خواهد داشت؟ در پاسخ به این پرسش، نویسنده بر آن است که جایگاه عربستان سعودی و اهمیت آن در استراتژی منطقه‌ای آمریکا به دلایلی همچون گسترش نارضایتی داخلی این کشور از حضور گسترده نظامی آمریکا، رشد بنیادگرایی اسلامی و شکل‌گیری بازیگران جایگزین همچون عراق و امارات متحده عربی، از موقعیت فرادست نزول یافته و جای خود را به کشورهای کوچک منطقه به همراه عراق جدید خواهد داد. بنابراین استقرار سیستمی مبتنی بر اتحاد کشورهای کوچک خلیج فارس به همراه عراق و عربستان با ایالات متحده و در برابر جمهوری اسلامی ایران به عنوان تنها بازیگر خارج از اتحاد، در آینده منطقه محتمل‌ترین وضعیت است.

کلیدواژه‌ها: سیستم قدرت منطقه‌ای، موازنه قدرت، امنیت خلیج فارس، نقش منطقه‌ای عربستان

مقدمه

نقش عربستان سعودی در منطقه خلیج فارس - به مثابه یکی از استراتژیک‌ترین مناطق جهان - را با دو واقعیت ساده می‌توان بیان کرد: امنیت و انرژی. این دو مقوله باعث شده است که بازیگری عربستان سعودی در منطقه و تعامل آن با سایر واحدهای سیاسی، به شدت از نقش ایالات متحده به عنوان تأثیرگذارترین کشور بیرونی در این منطقه پس از خروج بریتانیا در سال ۱۹۷۱، تأثیرپذیرد.

اهمیت انرژی (نفت و گاز) عربستان سعودی برای ایالات متحده ناشی از چند واقعیت است. اول آنکه عربستان سعودی بزرگترین کشور تولید کننده نفت در منطقه و دارای بزرگترین ذخایر نفت و گاز و در نتیجه تأثیرگذارترین کشور اوپک به هنگام تعدیل قیمت‌ها است. این کشور دارای بزرگترین ظرفیت تولیدی است به طوری که در کاهش نوسان‌های تولید نقش مهمی ایفا می‌کند (۱). دوم آنکه عربستان عضو محوری شورای همکاری خلیج فارس و تعدیل کننده دو قدرت هژمون منطقه یعنی ایران و عراق است. این مؤلفه‌ها اهمیت انرژی عربستان را برای ایالات متحده دوچندان کرده است.

عربستان سعودی نیز از زمان به قدرت رسیدن خاندان فهد تنها بر مبنای نگرانی‌های امنیتی به سیاست‌گذاری خارجی پرداخته و نقش و نحوه تعامل خود را در منطقه تعیین کرده است. زمانی نگرانی از ناسیونالیسم عرب، زمانی نگرانی از خاندان هاشمی و نیز نگرانی از سلطه دو قدرت ایران و عراق و بالاخره اپوزیسیون داخلی از دلمشغولی‌های حکام عربستان بوده است. بنابراین، در تعامل بین دو واقعیت «امنیت» (برای عربستان سعودی) و «انرژی» (برای آمریکا) است که می‌توان نقش عربستان سعودی را در سیستم قدرت منطقه (در سیاست داخلی و خارجی) مورد مطالعه قرار داد. در این راستا چند نقطه عطف در نقش منطقه‌ای این کشور را می‌توان بازشناسی کرد. نقطه عطف اول زمان اعلام دکترین نیکسون یا دکترین دوستونی (۲) بود که بر مبنای آن ایران زمان شاه و پس از آن عربستان سعودی ژاندارمری منطقه را به نیابت از آمریکا به عهده گرفتند، چرا که ایالات متحده به علت درگیری در جنگ ویتنام نمی‌توانست مستقیماً در منطقه حضور یابد. وقوع انقلاب اسلامی ایران و کنار رفتن یکی از این دو ستون، اهمیت عربستان سعودی را برای آمریکا بیشتر کرد. متعاقب آن جنگ ایران و عراق، اهمیت

امنیت و انرژی را برای دو بازیگر (عربستان و آمریکا) بیشتر نمایان ساخت. از بین رفتن کنترل آمریکا بر انرژی و سیر تحولات ایران و تهدید قطع خطوط صادراتی، اهمیت عربستان سعودی را از نظر تولید و تأثیرگذاری بر اوپک و نیز موازنه قدرت در مقابل ایران بیشتر آشکار ساخت. از سوی دیگر سیاست خارجی انقلابی و در رأس آن، اعلام سیاست صدور انقلاب اسلامی، نگرانی‌های امنیتی عربستان سعودی را هرچه بیشتر برانگیخت. این تحولات موجب کنار نهادن استراتژی قبلی از سوی آمریکا و تدوین استراتژی موازنه قدرت امنیتی میان ایران و عراق شد. هم‌پوشی نگرانی‌های امنیتی عربستان سعودی به همراه سایر کشورهای خلیج فارس با نگرانی‌های امنیتی عراق، موجبات نزدیکی این کشور به عراق را فراهم آورد و علاوه بر آن، باعث شد تا حضور آمریکا در منطقه افزایش چندانی نیابد.

نقطه عطف دیگر، خاتمه جنگ سرد و وقوع جنگ دوم خلیج فارس است. اشغال کویت از سوی عراق و متعاقب آن جنگ دوم خلیج فارس باعث شکست استراتژی موازنه قدرت شد. نگرانی‌های امنیتی عربستان از سیاست خارجی جمهوری اسلامی و صدور انقلاب جای خود را به نگرانی‌های عاجل و فوری عراق داد. استراتژی آمریکا به یکباره از حضور ساحلی (۳) چندین دهه گذشته به حضور مستقیم و گسترده در کشورهای منطقه و به ویژه در عربستان سعودی تغییر یافت و «موازنه قوا» جای خود را به «مهار دو جانبه» داد. (۴) ایالات متحده در این استراتژی، به گسترش روابط نظامی خود با عربستان سعودی از طریق فروش‌های تسلیحاتی، احداث پایگاه‌های هوایی و عقد قراردادهای دو جانبه پرداخت. البته با سایر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز این تعامل را برقرار ساخت. (۵) اما این استراتژی به تدریج در طی دهه ۱۹۹۰، خوشایند سعودی‌ها واقع نشد. در دهه ۱۹۹۰، تحولات زیادی به وقوع پیوست که رفته رفته به چالش بین آمریکا و عربستان سعودی انجامید. از یک طرف توان ایران و عراق در جنگ فرسایشی ۸ ساله به تحلیل رفته بود و از طرف دیگر سیاست خارجی ایدئولوژیک ایران تا اندازه‌ای به سوی عمل‌گرایی و سپس واقع‌گرایی - که به تشنج‌زدایی منجر شد - سوق پیدا کرد. این سیاست‌ها به برقراری روابط نزدیک‌تر بین ایران و عربستان انجامید و سبب شد تا سیاست مهار ایران مورد انتقاد سعودی‌ها قرار گیرد. همچنین، دهه ۱۹۹۰ شاهد گسترش خشونت و منازعه میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها بود و سیاست

آمریکا در حمایت آشکار از اسرائیل به چالش بین آمریکا و عربستان سعودی منتهی شد (۶). در نهایت حضور گسترده آمریکا در منطقه و به ویژه در عربستان سعودی و جانبداری یک طرفانه آن در منازعه فلسطین و اسرائیل به رشد بنیادگرایی و گسترش اپوزیسیون داخلی در عربستان انجامید که اوج آن - به مثابه یک نقطه عطف دیگر - واقعه ۱۱ سپتامبر بود. این رویداد بزرگترین چالشی بود که احتمالاً به تغییر و تحول نقش درازمدت عربستان در سیستم امنیتی منطقه منجر می‌شود. سؤال اصلی این است که پس از اشغال عراق آیا عربستان همچنان نقش خود را در تعامل با بازیگران منطقه و آمریکا انجام خواهد داد؟ آیا چشم‌انداز چالش کنونی بین عربستان و آمریکا به میزانی هست که آمریکا بخش بزرگی از نیروهای خود را از عربستان خارج کند؟ چنانچه آمریکا بخواهد نقش عربستان سعودی را به کشورهای کوچک خلیج فارس بدهد؛ آیا این کشورها توانایی ایفای نقش عربستان سعودی را دارند؟ آیا با فروپاشی سیستم پیشین که در آن اعضای شورای همکاری خلیج فارس و آمریکا در مقابل دو کشور ایران و عراق (به عنوان واحدهای بیرون از سیستم قدرت) قرار گرفته بودند، می‌توان تجسم کرد که سیستم جدید قدرت بر مبنای ائتلاف شورای همکاری خلیج فارس با عراق و آمریکا در مقابل ایران شکل گیرد؟

فرضیه اصلی مقاله این است که اگرچه از نقش و جایگاه قبلی عربستان در منطقه کاسته خواهد شد ولی سیستم جدید، مبتنی بر موازنه قوا خواهد بود که در آن عراق و کشورهای کوچک خلیج فارس در درجه اول اهمیت قرار خواهند داشت و عربستان سعودی در مقام دوم جای خواهد گرفت. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران در این سیستم تنها و مجزا باقی خواهد ماند. به عبارت دیگر، سیستم موازنه قوا متشکل از عراق، کشورهای کوچک خلیج فارس، عربستان سعودی به همراه آمریکا و در مقابل ایران شکل خواهد گرفت.

الف. عربستان سعودی و سیاست دوستونی ایالات متحده

عطش سیری ناپذیری غرب به نفت در اوایل قرن بیستم باعث شد تا خلیج فارس از آبراهی متروک به منطقه‌ای کلیدی در عرصه سیاست بین‌الملل تبدیل شود. به همین دلیل، قدرت‌های بیگانه سیستم امنیتی منطقه را تحت تسلط خود قرار دادند. در هفت دهه نخست قرن بیستم،

انگلستان منطقه را زیر چتر امنیتی خود درآورد و توانست با ترکیبی از رژیم‌های قیمومیتی، یگان نظامی مستقر در پایگاه‌های خاص، نیروهایی که در مناطق کلیدی مستقر و پشتیبانی می‌شدند؛ نیروهای دریایی ساحلی و دولت‌های دوست خود را در منطقه، ایجاد، حمایت، حفظ و حتی در محدوده مشخص بین آنها رقابت ایجاد کند. انگلستان به رغم بروز برخی تغییرات اساسی در منطقه به ویژه انقلاب عراق در سال ۱۹۵۸، کودتاهای پی‌درپی و فشارهای بی‌ثبات کننده‌ای مانند رشد ناسیونالیسم عربی، موفق شد از بروز منازعات عمده جلوگیری کند؛ از تهدیدهای عراق علیه کویت ممانعت به عمل آورد؛ شورش‌های داخلی عمان را سرکوب کند و طرفداران ناصر در عربستان سعودی را به حاشیه براند. با وجود این، ظهور و گسترش فزاینده ناسیونالیسم عربی و افول توان اقتصادی انگلستان، این کشور را بر آن داشت تا در سال ۱۹۷۱ از خلیج عدن و سپس از کل منطقه خاورمیانه عقب‌نشینی و عرصه را به دیگران واگذار کند. (۷)

با عقب‌نشینی انگلستان در دهه ۱۹۷۰، آمریکا نقش مدیریت امنیتی منطقه خلیج فارس را بر عهده گرفت و از همان آغاز، کوشید تا از حضور فزاینده و پرهزینه خودداری و برای ایجاد سیستم امنیتی به متحدان منطقه‌ای‌اش تکیه کند. همچنین ایالات متحده تصمیم گرفت تا از نیروهای خود تنها در صورتی استفاده کند که متحدان مزبور در انجام مأموریت محول شده، ناتوان باشند. در دهه ۱۹۷۰، آمریکا از سیاست دوستونی متشکل از ایران و عربستان برای تضمین ثبات و رفع تهدیدها علیه وضع موجود، استفاده کرد.

محور سیاست خارجی ایالات متحده در خلیج فارس از زمان به قدرت رسیدن خاندان فهد، حمایت از خانواده سلطنتی عربستان سعودی بوده است. در سال ۱۹۴۵ فرانکلین روزولت در ملاقات با مؤسس پادشاهی عربستان یعنی عبدالعزیز ابن‌سعد، بنای وحدتی را گذاشت که تا امروز واجد اهمیت است. بر مبنای این اتحاد و «به منظور دسترسی باز و آزاد به نفت عربستان سعودی، آمریکا خانواده پادشاهی را در مقابل هر دشمنی چه داخلی و چه خارجی مورد حمایت قرار می‌دهد.» (۸)

از آن زمان تا پایان جنگ سرد، روابط امنیتی ایالات متحده و عربستان سعودی به گونه‌ای روزافزون گسترش یافت. (۹) این فرآیند با نگرانی‌های مشترک ریاض و واشنگتن نسبت به

ماهیت تهدید شوروی در منطقه و ضرورت سد نفوذ در برابر آن تسهیل شد. در آغاز سال ۱۹۴۷، دولت هری ترومن رسماً به عبدالعزیز اطمینان داد که حمایت از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی عربستان سعودی هدف اصلی ایالات متحده است. این تعهد، اساس انعقاد «موافقت‌نامه همکاری متقابل دفاعی» در سال ۱۹۵۱ شد. مطابق این موافقت‌نامه، ایالات متحده تجهیزات نظامی و آموزشی نیروهای مسلح عربستان سعودی را تأمین می‌کرد. یک ماده مهم از این پیمان دوجانبه به ایالات متحده اجازه می‌داد تا نمایندگی دائمی آموزش نظامی در عربستان تأسیس کند و البته این نمایندگی همچنان در پادشاهی سعودی برقرار است. (۱۰)

همانطور که گفته شد، با عقب‌نشینی بریتانیا از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ ایالات متحده آمریکا جای آن را در منطقه گرفت؛ ولی آن کشور نیز به علت گرفتاری در جنگ ویتنام نمی‌توانست حضور مستقیمی در منطقه داشته باشد. بنابراین ریچارد نیکسون استراتژی دوستونی خود را در منطقه به اجرا گذاشت و از این طریق امنیت منطقه را به وسیله دو کشور بزرگ ایران (نظامی) و عربستان (اقتصادی) تضمین نمود. در این استراتژی، ایران تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی به مثابه ستون بزرگ^۱ نقش ایفا کرد. آمریکا در راستای این استراتژی ایران را با حجم انبوهی از سلاح‌ها مجهز ساخت که شامل تجهیزات تکنولوژیکی پیشرفته می‌شد. تا اواسط دهه ۱۹۷۰، نیمی از کل فروش تسلیحات آمریکا در خارج، به ایران اختصاص یافت. (۱۱) واشنگتن در آن زمان، ایران را به علت هم‌مرزی با شوروی، متحد اصلی خود برای تأمین امنیت در منطقه می‌دانست.

ایالات متحده هم‌زمان زیر ساخت‌های نظامی عربستان سعودی را به عنوان ستون دیگر استراتژی خود تقویت نمود و مهندسان نظامی آن کشور سرپرستی احداث سه پایگاه بزرگ به ارزش ۱۴ میلیارد دلار را در عربستان بر عهده گرفتند.

این ارتباط نزدیک به حدی گسترش یافت که دکتر غازی‌الغزینی وزیر صنعت عربستان طی مصاحبه‌ای در سال ۱۹۸۰ اظهار داشت که نیاز دنیای جدید عرب وابستگی متقابل با آمریکاست. او در این مصاحبه به وابستگی بالای عربستان به آمریکا اشاره کرد و مبنای آن را نفرت از کمونیسم دانست. اشغال افغانستان از سوی شوروی در سال ۱۹۷۹ این جنبه از روابط

1. Big pillar

را اثبات نمود و موجب پذیرش ایالات متحده به عنوان یک شریک دور (با حضور ساحلی اما استراتژیک) شد. (۱۲)

ب. سیستم موازنه قوا و نقش عربستان سعودی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، همکاری عربستان سعودی و ایران برای نمایندگی هژمونی آمریکا در خلیج فارس پایان یافت. انقلاب ایران با ترکیب جمهوریت و اصول‌گرایی شیعی، به روابط نزدیک‌تر آمریکا و عربستان سعودی انجامید و هر دو کشور با نگرانی‌های مشترک درصدد مهار انقلاب اسلامی برآمدند. (۱۳)

متعاقب شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، ایالات متحده سیاست موازنه قوا در خلیج فارس را دنبال کرد که در پی به تحلیل بردن قدرت ایران و عراق بود. برای عربستان سعودی این استراتژی، مطلوب بود. در سیاست موازنه قوای ایالات متحده بین ایران و عراق، عربستان سعودی از سوی ایران خطر بیشتری را احساس نمود و برای مهار فرآیند صدور انقلاب اسلامی به عراق نزدیک شد. اگرچه عربستان سعودی در آغاز جنگ اعلام بی‌طرفی کرد ولی در واقع به طرق غیرنظامی به عراق کمک نمود. به عنوان مثال در طی هشت سال جنگ، عربستان سعودی حدود ۲۵ میلیارد دلار وام و کمک با بهره پایین به عراق اعطا کرد. این کشور همچنین بخشی از تولید خود در حوزه‌های نفتی منطقه بی‌طرف عربی (عراق - عربستان) را به عراق اختصاص داد و یک خط لوله نفتی برای انتقال نفت عراق از طریق خاک خود احداث نمود.

به رغم سرمایه‌گذاری مالی قابل ملاحظه در اتحاد سیاسی با عراق، روابط عربستان سعودی با این کشور پایدار نبود. در اگوست ۱۹۹۰، تنها دو سال پس از آتش‌بس میان ایران و عراق، نیروهای آن کشور به طور غیرمنتظره کویت را به اشغال خود درآوردند. از نظر عربستان سعودی، این اقدام عراق، تهدید مستقیم و فوری برای امنیت عربستان محسوب می‌شد، تا حدی که تهدید اعمال شده از سوی انقلاب ایران از چنان اهمیت و فوریتی برخوردار نبود. عربستان سعودی در همین راستا از ایالات متحده برای گسیل نیروهای نظامی و مقابله با تهدید جدید تقاضای کمک کرد.

نگرانی عربستان در ارتباط با اهداف و نیت بغداد، باعث شد که به طور مستقیم و بر علیه آن کشور در ژانویه و فوریه ۱۹۹۱ وارد جنگ شود. اگرچه ایالات متحده، قدرت اصلی نظامی در ائتلاف جنگ بود ولی پایگاه‌های هوایی عربستان سعودی برای حمله به اهداف عراقی، منطقه اصلی عملیات محسوب می‌شد. علاوه بر آن، نیروهای نظامی عربستان در همه مراحل عملیاتی از جمله بمباران هوایی و حمله نظامی مشارکت داشتند. (۱۴)

عراق با پرتاب چند موشک اسکادب به ریاض و دیگر شهرهای عربستان به این حملات پاسخ داد. این نخستین منازعه بعد از تهاجم به یمن در سال ۱۹۳۴ بود که در آن عربستان بر علیه دولتی عربی وارد جنگ شد. رهبران سعودی تا اندازه‌ای از شکست عراق در این جنگ استقبال نمودند. پس از پایان جنگ، سیاست عربستان بر مهار تهدیدهای بالقوه عراق برای عربستان و منطقه تمرکز یافت. از وجوه این سیاست می‌توان به حمایت از نیروهای اپوزیسیون عراق که به دنبال سرنگونی حکومت صدام حسین بودند اشاره کرد. این اقدام اگرچه در گذشته به طور سری انجام می‌شد اما از آغاز سال ۱۹۹۲ صورت آشکار یافت و عربستان در آن سال چند تن از رهبران اپوزیسیون عراق را برای یک کنفرانس تبلیغاتی دعوت نمود. ملک عبدالله ولیعهد عربستان، اجازه پوشش خبری این نشست را به رسانه‌ها داد تا نارضایتی این کشور از رژیم بعث عراق آشکار شود.

برخلاف روابط پرفراز و نشیب با ایران و عراق، روابط عربستان سعودی با دولت‌های کوچک تولید کننده نفت در همسایگی شرقی‌اش بسیار نزدیک بوده است. در سال ۱۹۸۱ عربستان با همکاری موناشری‌های بحرین، کویت، عمان، قطر و امارات، سازمان اقتصادی و امنیت دسته‌جمعی را در سطح منطقه‌ای تشکیل دادند. جنگ ایران و عراق در سپتامبر ۱۹۸۰، باعث شد که عربستان همسایگان خود را برای تشکیل این پیمان دفاعی متقاعد نماید. در طی مراحل اولیه جنگ نیروهای عراقی به پیروزی‌های بزرگی در داخل خاک ایران نایل شدند. به رغم بی‌اعتمادی مقامات عربستان به رژیم انقلابی تهران، موفقیت‌های اولیه عراق، سعودی‌ها را نگران کرد. در واقع شکست ایران می‌توانست باعث اغوای بغداد برای در پیش گرفتن سیاست تجاوزکارانه علیه دیگر کشورها به ویژه در شبه‌جزیره عربستان شود. عربستان سعودی به اقتناع کویت و دیگر حکام خلیج فارس در خصوص نگرانی‌های امنیتی از عراق پیروز نیازی نداشت؛

زیرا آنها نیز دیدگاه‌های مشترکی در خصوص جاه‌طلبی‌های عراق داشتند و به آسیب‌پذیری‌های دولت‌های خود واقف بودند. نمایندگان عربستان سعودی و پنج کشور دیگر حوزه خلیج فارس در ژانویه ۱۹۸۱، برای بحث پیرامون تشکیل اتحادیه، با یکدیگر ملاقات کردند و چهارماه بعد شورای همکاری خلیج فارس رسماً تأسیس شد. (۱۵)

اگرچه جنگ ایران و عراق از زمان شروع تا آتش‌بس در سال ۱۹۸۸ دغدغه اصلی این شورا بود، ولی نگرانی‌های امنیتی اعضا، از اواخر سال ۱۹۸۱ متوجه تهران شد. در آن زمان کاملاً آشکار شده بود که عراق قادر به شکست ایران نیست. حتی قبل از این که جنگ آغاز شود، سعودی‌ها و دیگر متحدین آنها تصور می‌کردند که ایران تظاهرات و آشوب‌هایی را در میان جمعیت شیعه ساکن این کشورها برانگیخته است. نگرانی از جمهوری اسلامی ایران در دسامبر سال ۱۹۸۱ تشدید شد. در آن هنگام پلیس بحرین اعلام کرد که گروهی مخفی تحت عنوان جبهه اسلامی آزادی‌بخش بحرین را که از سوی تهران حمایت می‌شود، دستگیر کرده است. سعودی‌ها و دیگر حکام کشورهای خلیج فارس معتقد بودند که این گروه غیرقانونی، برنامه‌ای برای ترور مقامات بحرین و سرنگونی رژیم حاکم داشته و از سوی سفارت ایران در منامه تجهیز شده است. این حادثه، عربستان سعودی را متقاعد کرد که ایران از گروه‌های تروریستی حمایت می‌کند. نتیجه این امر حمایت آشکار سعودی‌ها از عراق در جنگ این کشور علیه ایران بود.

نگرانی‌های عربستان سعودی و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از ایران حدود چند سال پس از حادثه بحرین همچنان در سطح بالایی باقی ماند. بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۵، مجموعه‌ای از قتل‌ها، انفجار اتومبیل‌های حامل مواد منفجره و هواپیماربایی‌ها در سراسر منطقه خاورمیانه و نیز بروز جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس، همه و همه به سوءظن این کشورها نسبت به ایران افزود. از دیدگاه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، مهم‌ترین مورد تروریستی که به ایران نسبت داده شد، انفجار اتومبیل‌های بمب‌گذاری شده در بخش‌های مختلف کویت از جمله در سفارت ایالات متحده بود. اگرچه جمهوری اسلامی ایران دست داشتن در این بمب‌گذاری‌ها را تکذیب می‌کرد ولی مقامات سعودی و دیگر کشورهای خلیج فارس، ایران را متهم به انجام این حملات می‌کردند. به‌رغم این اتهامات، سرویس‌های

امنیتی این کشورها هیچ مدرکی نسبت به دست داشتن ایران در این بمب‌گذاری‌ها و یا ارتباط ایران با گروه‌هایی که به اقدامات خشونت‌بار در عربستان دست می‌زدند، پیدا نکردند. فقدان مدارک روشن دال بر دست‌داشتن ایران در این حوادث، عمان و امارات متحده عربی را به بهبود روابط دو جانبه با ایران و میانجیگری بین ایران و عربستان سوق داد. این تلاش‌ها به نزدیکی مجدد و محدود بین عربستان سعودی و ایران منتهی شد. در حدود یک سال از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۶، این دو کشور در موضوعات متعدد همچون سیاست‌های نفتی با یکدیگر همکاری کردند. (۱۶)

در سال ۱۹۸۶ با تشدید جنگ نفتکش‌ها و افشای ارسال محموله تسلیحات سری از سوی ایالات متحده به تهران، نگرانی کشورهای عضو شورای همکاری نسبت به موضوعات امنیتی متعارف افزایش یافت. عربستان سعودی با کویت در خصوص ابزارهای مؤثر در رفع تهدید جدید دچار اختلاف نظر بود. به‌ویژه آنکه سعودی‌ها دیدگاه کویتی‌ها را مبنی بر اینکه حضور کشتی‌های خارجی در خلیج فارس باعث توقف حملات تلافی‌جویانه برضد کشتی‌های این کشورها خواهد شد، رد می‌کردند. از دیدگاه آنها حضور ناوگان خارجی صرفاً باعث گسترش جنگ از سوی ایران می‌شد که این امر پیامدهای زیان‌باری برای این کشورها به همراه داشت. از این‌رو ریاض از تلاش‌های مجدد سازمان ملل در مذاکره برای آتش بس بین ایران و عراق حمایت کرد. پس از اینکه شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۵۹۸ را تصویب کرد و در آن هر دو طرف را برای آتش بس و انعقاد موافقت‌نامه صلح دعوت نمود؛ عربستان سعودی همراه با دیگر متحدین خود اعلام کرد که در صورتی که ایران از پذیرش قطعنامه خودداری کند، این کشور را تحریم خواهند کرد. بنابراین زمانی که ایران (در سال ۱۹۸۸) اعلام کرد که همه شرایط قطعنامه را می‌پذیرد، اعضای شورای همکاری نیز آسوده‌خاطر شدند. (۱۷)

با پایان جنگ ایران و عراق، کشورهای خلیج فارس و به‌ویژه عربستان سعودی متوجه تهدیدی بزرگ شدند. عراق قوی و قدرتمند، از نظر نظامی تهدیدی علیه همسایگان خود بود. در پایان سال ۱۹۸۸ که عراق فشار به کویت را برای انضمام جزایر آن کشور به خاک خود آغاز نمود، تنش بین دو همسایه سیر صعودی یافت و نهایتاً در اگوست سال ۱۹۹۰ به تهاجم عراق و اشغال کویت منجر شد. این تجاوز باعث شد تا کشورهای عضو شورای همکاری

خلیج فارس به آسیب‌پذیری‌های خود و عدم برخورداری از توان کافی برای جلوگیری از تجاوز پی‌برند. عربستان سعودی که بیشتر از همه نگران بود، خواستار همکاری ایالات متحده و دیگر متحدین خود شد. همه کشورهای عضو شورا در ائتلاف جنگ علیه عراق، با آمریکا همکاری نظامی کردند. متعاقب خروج عراق از کویت، این کشورها تصمیم گرفتند که اتحادهای امنیتی با خارج از منطقه خلیج فارس برقرار نمایند. بر این اساس، عمده شیخ نشین‌های خلیج فارس از سال ۱۹۹۲، شروع به عقد قراردادهای دفاعی دوجانبه با دیگر کشورها و از جمله آمریکا نمودند. از این زمان حضور آمریکا در خلیج فارس افزایش یافت و استراتژی موازنه قوا در دوره کلینتون رسماً جای خود را به استراتژی مهار دو جانبه داد.

ج. نقش عربستان سعودی در سیستم قدرت پس از جنگ دوم خلیج فارس

جنگ دوم خلیج فارس، نقطه عطف دیگری در استراتژی آمریکا و کشورهای خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی محسوب می‌شود. در این دوره ایالات متحده، حضور مستقیم و نظامی خود در منطقه را افزایش داد. دولت کلینتون پس از شکست سیاست موازنه قدرت در پی حمله عراق به کویت، به منظور ساماندهی مجدد استراتژی آمریکا، سیاست نوینی را برای غلبه بر بی‌ثباتی داخلی در منطقه و تهدید منافع ملی آمریکا اتخاذ کرد. آمریکا به دنبال طرح دیدگاهی در خصوص نظام جهانی بود که متضمن موازنه قدرت ویژه‌ای باشد و در جهت منافع متحدین آن در منطقه عمل نماید.

در واقع از اوایل دهه ۱۹۹۰ خطوط اصلی سیاست‌های راهبردی آمریکا در منطقه خاورمیانه و نیز خلیج فارس آشکار شد. این خطوط که بر اهداف پیشین آمریکا در دوران جنگ سرد مبتنی بودند، در آن دوره به تهدیدات مشهود منطقه‌ای معطوف شدند. ایران و عراق مهم‌ترین تهدیدات منطقه‌ای به حساب می‌آمدند. ایران به دلیل مخالفت با حضور آمریکا در منطقه و نیز ادعای آمریکا مبنی بر تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، حمایت از تروریسم و مخالفت با فرآیند صلح، تهدید محسوب می‌شد. عراق نیز علاوه بر این موارد، تهدید مستقیم نظامی برای همسایگانش بود.

واکنش آمریکا در قبال این تهدید، از دو بخش تشکیل شده بود: اول آنکه پذیرفته بود که ناگزیر از تداوم حضور نظامی در منطقه خلیج فارس است. حمله عراق به کویت موجب شده بود تا واشنگتن به نادرستی تصورات پیشین خود پی برد؛ تصوراتی که برتری نظامی اسرائیل در خاورمیانه را بازدارنده می‌دانست و از حضور مستقیم نظامی آمریکا جلوگیری می‌کرد. رژیم‌های پادشاهی خلیج فارس دریافتند که در مواجهه با قدرت‌های غالب منطقه‌ای که مایل به به‌کارگیری زور در تنظیم مجدد ساختار منطقه بودند، ناتوان و ضعیف هستند. بنابراین تداوم حضور آمریکا در منطقه برای آنان به عامل تأمین امنیت تبدیل شد. امنیت رژیم‌های شیخ‌نشین و حفظ نظم خاورمیانه به گونه‌ای که با وضعیت آنها تناسب داشته باشد، تنها توسط آمریکا تضمین می‌شد و این نوعی همزیستی به شمار می‌آمد که مبین همسویی منافع و نیازها بود.

هنگامی که سیاست دیرین آمریکا در حفظ حاکمیت نظامی اسرائیل در منطقه در معرض خطر قرار گرفت، دومین رکن سیاست خارجی این کشور یا «مهار دو جانبه» خود را نمایان کرد. هدف عمده سیاست مذکور، تضعیف توانایی‌های نظامی و اقتصادی دو کشور ایران و عراق بود. در ادامه آمریکا با استفاده از نیروهای نظامی، نوعی حاکمیت محدود را به عراق تحمیل و این کشور را مجبور به پذیرش سلسله‌ای از سیاست‌های تحریمی در حوزه‌های تجاری و سرمایه‌گذاری کرد. (۱۸)

اما مهار دو جانبه به صورت سیاستی مؤثر و قابل اجرا ظاهر نشد. از نظر دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس به محوریت عربستان سعودی، ترجیحات و اولویت‌های آنها و نیز عوامل تأثیرگذار بر امنیت ملی و سیاست‌های دفاعی‌شان بسیار متفاوت با سیاست‌ها و ترجیحات آمریکا بوده است. هرچند که عملیات آمریکا در منطقه در دهه ۱۹۹۰ از جمله شکست عراق، آزادی‌سازی کویت و موفقیت بازرسان، آشکارا به نتایج مطلوب این کشور رسیدند؛ اما دولت‌های عضو شورای همکاری عمده‌تأ واکنش مثبتی نسبت به برخی اقدامات آمریکا نشان ندادند. چندین سال پس از اشغال کویت از سوی عراق و ربع قرن پس از انقلاب ایران که از نظر آنها تهدیدی برای واژگونی حکومت‌هایشان بود، عمده حکومت‌های خلیج فارس به دنبال احیای سیستم موازنه قدرت در خلیج فارس بودند به گونه‌ای که شرایط قبل از دوم اگوست ۱۹۹۰ را تداعی کند. (۱۹)

این کشورها و از جمله عربستان سعودی چندان با سیاست مهار موافق نبودند. از نظر آنها عراق ضعیف شده دیگر مثل گذشته تهدیدی برای امنیت ملی عربستان به شمار نمی‌رفت و از طرف دیگر عمل‌گرایی و واقع‌گرایی جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی، باعث گسترش روابط ایران و عربستان و مانع صدور انقلاب و تحریک شیعیان عربستان بود. همچنین، سیاست مهار مانع بسیاری از منافعی بود که از رابطه گسترده با ایران و سرمایه‌گذاری شرکت‌های دو کشور می‌توانست به دست آید. عربستان سعودی و دیگر کشورهای کوچک خلیج فارس با روی کارآمدن دولت آقای خاتمی از میانه‌روی در ایران استقبال کرده و ادعای آمریکا در مورد حمایت ایران از تروریسم را مورد تردید قرار دادند. این امر موجب شد تا آنها توجه زیادی نسبت به خطر ایران مجهز به سلاح هسته‌ای نشان ندهند. (۲۰) عربستان سعودی در اواخر دهه ۱۹۹۰ بیشتر به رهیافت اروپا یعنی گفتگو با ایران تمایل داشت تا رهیافت آمریکا که بر فشار و تحریم ایران مبتنی بود. همچنین حضور نظامی آمریکا در منطقه پس از جنگ دوم خلیج فارس وضعیت داخلی عربستان سعودی را بسیار ناگوار ساخته بود. این امر همراه با جانبداری آشکار آمریکا از اسرائیل در فرآیند مذاکرات صلح، نارضایتی‌های داخلی را بیشتر کرده و به رشد بنیادگرایی و افراط‌گرایی دامن زده بود. (۲۱) مقامات عربستان سعودی یکی از ریشه‌های اصلی رشد نارضایتی و افراط‌گرایی را تغییر استراتژی آمریکا پس از جنگ دوم خلیج فارس می‌دانند. این مسأله هم‌اکنون به چالش گسترده میان دو طرف منجر شده به طوری که پس از ۱۱ سپتامبر و به ویژه جنگ سوم خلیج فارس، نقطه عطفی برای روابط و تعامل عربستان با آمریکا و نیز سایر واحدهای سیاسی در منطقه به حساب می‌آید.

د. ۱۱ سپتامبر و چشم‌انداز نقش عربستان در خلیج فارس

پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، به‌رغم آنکه عربستان سعودی کوشید تا با افزایش صادرات نفت، به آمریکا در غلبه بر پیامدهای بحران پیش آمده کمک کند، اما انتقاد از این کشور به دلیل حمایت از بن‌لادن و طالبان که وی را پناه داده بود، شدت یافت. ضمن اینکه باید یادآور شد پانزده نفر از نوزده نفری که در عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر دخالت داشتند

از اتباع عربستان بودند. در واقع روابط آمریکا و عربستان که نزدیک به سه دهه روبه رشد بود، به یکباره با چالش جدی روبرو شد. آخرین چالش دو کشور به سال ۱۹۷۳ بازمی‌گشت. در آن سال عربستان در تحریم نفتی حامیان اسرائیل از جمله آمریکا شرکت کرده بود. مشارکت عربستان در جنگ با عراق نیز آنچنان نبود که آمریکا انتظار داشت.

چندماه پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر آشکار شد که عربستان سعودی دیگر نقش رهبری در خلیج فارس را به نیابت از آمریکا برعهده ندارد. با گسترش مخالفت‌های داخلی در عربستان سعودی، خانواده سلطنتی برخوردی سرد با اقدامات دیپلماتیک و نظامی آمریکا بر علیه افغانستان و عراق داشتند.

پاسخ آمریکا نسبت به این تغییر مشی، توسعه و گسترش روابط با دیگر دولت‌های خلیج فارس بود؛ ضمن آنکه رسماً به استمرار روابط مالی با ریاض تمایل نشان می‌داد. این سیاست به موفقیت ائتلاف به رهبری آمریکا برای سرنگرانی رژیم صدام در آوریل ۲۰۰۳ مساعدت نمود. در عین حال اقدامات اولیه برای تعمیق بیشتر روابط با دولت‌های محافظه کار خلیج فارس یعنی کویت، بحرین، قطر، امارات و عمان به طور مؤثر در آغاز دهه ۱۹۹۰ انجام شد. پس از آزادی کویت در سال ۱۹۹۱ این دولت‌ها به آمریکا اجازه دادند تا پایگاه‌های نظامی نیمه دایم را به منظور کمک به اعمال تحریم‌های سازمان ملل و دفع هر گونه تهدید از سوی جمهوری اسلامی ایران، تأسیس کند. این پایگاه‌های نظامی و تجهیزات موجود در آن آمریکا و دیگر نیروهای متحدین را برای واکنش سریع بر علیه رژیم طالبان پس از وقوع ۱۱ سپتامبر قادر ساخت. (۲۲)

حال سؤال این است که پس از این چالش در روابط آمریکا و عربستان و نیز اهمیت یافتن کشورهای کوچک در منطقه چه چشم‌اندازی برای نقش عربستان سعودی در سیستم آتی قدرت در خلیج فارس وجود دارد؟ آیا کشورهای کوچک منطقه جای عربستان را خواهند گرفت؟ آیا روابط نزدیک آمریکا با عربستان به پایان خواهد رسید؟ آیا می‌توان تصور کرد که سیستم جدید متشکل از کشورهای کوچک خلیج فارس و عربستان سعودی به همراه آمریکا بر علیه جمهوری اسلامی ایران شکل گیرد؟

نگارنده معتقد است که اهمیت عربستان سعودی در سیستم جدید قدرت به دلیل مخالفت‌های گسترده داخلی، چالش با آمریکا بر سر مسایل مربوط به مبارزه با تروریسم و منازعه اسرائیل - فلسطین، به میزان گذشته نخواهد بود. کشورهای کوچک خلیج فارس از جمله قطر و امارات متحده در جریان جنگ با عراق تلاش کردند تا اهمیت و جایگاه خود را برای ایفای نقش جایگزین عربستان سعودی به آمریکا نشان دهند. در عین حال کاهش حضور نظامی آمریکا در عربستان، پس از سقوط صدام، به نفع هر دو کشور است.

این امر از آن روست که حضور گسترده ایالات متحده، زمینه بروز بسیاری از آشوب‌ها را در عربستان فراهم کرده است. این بی‌ثباتی در کشورهای کوچک خلیج فارس کمتر دیده می‌شود و آنان تا آینده قابل پیش‌بینی، همچنان عراق و ایران را تهدید امنیتی خود می‌دانند. به ویژه در برآورد کویته‌ها اگرچه سرنگونی صدام حسین تا اندازه‌ای از تهدید عراق کاسته ولی تا آینده‌ای نه چندان نزدیک، هر رژیمی در این کشور، به صورت بالقوه متجاوز به کویته به حساب می‌آید. از سوی دیگر، با رفع تهدید فوری صدام حسین، کشورهای کوچک منطقه به ویژه امارات متحده عربی نمی‌خواهند که ایران قدرت برتر منطقه باشد. بنابراین آنها از حضور نظامی آمریکا در منطقه برای رفع و مهار تهدید جمهوری اسلامی ایران استقبال خواهند کرد.

در حقیقت، مادامی که روابط ایالات متحده با ایران به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین کشور خلیج فارس خصمانه باقی بماند، کشورهای کوچک نیاز به حضور نظامی آمریکا در منطقه را بیشتر احساس خواهند کرد. ممکن است رژیم همسو و همراه با آمریکا این نیاز را تا اندازه‌ای برطرف کند اما کاملاً آن را از بین نمی‌برد. از نظر آمریکا و برخی کشورهای منطقه، ایران به دنبال دسترسی به تسلیحات هسته‌ای است. این مسأله نگرانی‌های آمریکا را تشدید کرده و کشورهای خلیج فارس را به اهمیت ارتباط امنیتی خود با ایالات متحده واقف خواهد کرد. (۲۳)

علاوه بر آن، هیچ یک از مراکز نظامی و فرماندهی منطقه، به اندازه مراکز آمریکا در عربستان سعودی، در معرض خطر حمله تروریستی نیستند. برای نمونه در بحرین که سال‌ها با خشونت نسبتاً کمی از سوی شیعیان بر علیه حکومت مواجه بوده است، هیچ حمله‌ای به مرکز فرماندهی ناوگان پنجم آمریکا صورت نگرفته و هیچ یک از پرسنل نظامی آمریکا در این کشور هدف حمله تروریستی واقع نشده‌اند.

حداقل دو دلیل برای پذیرش حضور نظامی آمریکا از سوی کشورهای کوچک خلیج فارس در مقایسه عربستان سعودی وجود دارد: اول اینکه عمدتاً آنها از نظر تاریخی به حضور خارجی عادت کرده‌اند و هنوز خاطره حضور بلندمدت بریتانیا و تحت‌الحمایه بودن آنها از سوی این کشور در حافظه تاریخی نخبگان آنها باقی مانده است. ضمن آنکه تعداد خارجی‌ها نیز بیشتر از شهروندان خود این کشورهاست. نوع آشوب‌ها و ناآرامی‌های اجتماعی که حضور نظامی ایالات متحده در این کشورها می‌تواند به وجود آورد در مقایسه با عربستان سعودی غیرعادی نیست.

دوم اینکه آنها از نظر حوزه جغرافیایی و جمعیت، در مقایسه با عربستان سعودی نسبتاً کوچک‌تر هستند. سیستم‌های حمایتی و پشتیبانی هیأت‌های حاکمه به طور مستقیم همه شهروندان را می‌تواند دربرگیرد. وجود روابط شخصی در این کشورها می‌تواند مخالفت‌های سیاسی را تعدیل و تجمیع اطلاعاتی را تسهیل سازد.

سرویس‌های امنیتی آنها می‌توانند جمعیت کوچکی را به راحتی کنترل نمایند. لذا اپوزیسیون ناراضی و خشونت‌طلب نمی‌تواند از دید این سرویس‌ها مخفی بماند. البته این بدان معنا نیست که زمینه بروز تنش‌های سیاسی و یا ناآرامی در این مونارشی‌های کوچک وجود ندارد، البته این کشورها هم مشکلاتی دارند ولی در مقایسه با عربستان سعودی، وضعیت اجتماعی آنها به آسانی قابل کنترل است. (۲۴)

برای دولت‌های کوچک خلیج فارس، حضور نظامی بلندمدت ایالات متحده برعکس عربستان سعودی بسیار مناسب است. ولی این بدان معنا نیست که حضور نظامی آمریکا در این کشورها بدون مشکل است. همان افکار عمومی که بر ضدایالات متحده در عربستان سعودی فعال است؛ در این کشورهای کوچک نیز نقش‌آفرین است. مطابق یک نظر سنجی در مارس ۲۰۰۲، در کویت، ۶۵٪ مخالف حمایت از ایالات متحده در جنگ برضد تروریسم و ۳۰٪ موافق آن بودند. در امارات متحده عربی، ۴۸٪ مخالف و ۳۷٪ موافق این اقدامات بودند. در هر دو کشور، ۷۵٪ مخالف سیاست‌های آمریکا در مقابل دولت‌های عرب و ۸۰٪ مخالف سیاست‌های این کشور در قبال فلسطین بودند. (۲۵)

ولی اینها نشان دهنده قیام و آشوب سیاسی فوری در این کشورها نیست. برعکس آنها نشان می‌دهند که مدیریت سیاسی حضور نظامی آمریکا در این کشورها پیچیده‌تر است. این دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها در صورتی که ایالات متحده به سیاست اعلامی خود مبنی بر اعمال فشار برای دموکراتیک کردن جهان عرب و گشایش سیستم‌های سیاسی دولت‌های کوچک خلیج فارس ادامه داده و بر آن پافشاری کند، افزایش خواهد یافت.

به نظر می‌رسد که با مشکلات به وجود آمده در روابط ایالات متحده با عربستان به ویژه پس از جنگ عراق، کشورهای کوچک منطقه و ایالات متحده به گسترش روابط فیما بین خواهند پرداخت. کشورهای مزبور تمایل خود را برای جانشینی عربستان سعودی پنهان نمی‌کنند. یکی از دلایل این مسئله آن است که به‌رغم سقوط صدام در عراق، این کشورهای کوچک همچنان تا آینده قابل پیش‌بینی نسبت به جمهوری اسلامی ایران احساس نگرانی خواهند داشت.

اگرچه این دولت‌ها، مبالغه‌هنگفتی را صرف خرید جنگ‌افزار کرده‌اند ولی اشغال یک روزه کویت از سوی عراق نشان می‌دهد که این تسلیحات نقش بازدارندگی قابل اطمینانی ندارند. به نظر نخبگان این کشورها، تجهیزات و تسلیحات مذکور در برابر جمهوری اسلامی ایران که بزرگ‌ترین نیروی متعارف نسبت به هر دولت دیگر در منطقه خلیج فارس است، بازدارنده نیستند. لذا این دولت‌ها به استثنای عربستان سعودی از حضور نظامی آمریکا در منطقه - به رغم مخالفت افکار عمومی - حمایت می‌کنند.

هرچند حضور نظامی آمریکا در منطقه پس از صدام از نظر دیپلماتیک چندان مناسب نیست ولی چالش‌های پیش‌رو به هنگام انتقال قدرت در عراق و ناآرامی‌های رخ داده در این کشور و نیز نگرانی آمریکا و کشورهای کوچک منطقه از وجود رژیم‌های تئوکراتیک و به ویژه سیاست‌های ایدئولوژیک ایران، همچنان تا آینده قابل پیش‌بینی، کشورهای منطقه را نیازمند حضور گسترده نظامی آمریکا خواهد ساخت. البته این بدان معنا نیست که عربستان سعودی به کلی اهمیت خود را برای ایالات متحده از دست خواهد داد. آنها همچنان مسایل مشترک زیادی دارند که بر اساس آن می‌توانند با یکدیگر به همکاری بپردازند. آنها نگران مسایل داخلی ناشی از بنیادگرایی و افراط‌گرایی هستند. هرگونه گسترش نارضایتی و آشوب در این

کشور بزرگ عربی می‌تواند منافع ایالات متحده را در بلندمدت به خطر اندازد. به نظر نگارنده، منافع عربستان سعودی و ایالات متحده ایجاب می‌کند که حضور نظامی و گسترده آمریکا در آن کشور کم‌رنگ‌تر شود؛ چرا که این حضور در دهه ۱۹۹۰ باعث شد تا بنیادگرایی رشد یابد و علیه حکام عربستان سعودی و منافع ایالات متحده آمریکا وارد عمل شود. به نظر می‌رسد که مقامات آمریکا، عربستان سعودی را قانع ساخته‌اند که گشایش سیستم سیاسی و اصلاحات در بلندمدت به نفع هر دو طرف است. با این حال، بعید است که ایالات متحده، در پی تحقق دموکراسی تمام عیار در عربستان سعودی باشد؛ زیرا در صورت حرکت به سوی دموکراسی و برگزاری انتخابات آزاد، اولین گزینه جایگزین، اسلام‌گراها هستند که حکومت را به دست خواهند گرفت. البته ممکن است مقامات ایالات متحده برای پیروزی احزاب اسلام‌گرا از طریق انتخابات حساسیت زیادی از خود نشان ندهند. مورد ترکیه نمونه خوبی برای ایالات متحده است که در آن حزبی اسلامی و حتی افراطی وقتی از طریق انتخابات به قدرت می‌رسد، همچنان روابط خود را با آمریکا حفظ می‌کند و بهترین آلترناتیو در مقابل حرکتی انقلابی است که نمونه ایران، نتایج آن را به خوبی نشان داده است.

اشغال عراق و تحقق ثبات در آن کشور نیز فرصتی فراهم می‌کند تا آمریکا بار اصلی حضور نظامی خود را از عربستان به عراق منتقل کند. گزینه عراق به عنوان جایگزینی برای عربستان به همراه کشورهای کوچک منطقه خلیج فارس باعث می‌شود تا ایالات متحده به تدریج پایگاه‌ها و تأسیسات دفاعی خود را از آن کشور خارج کند. در عین حال اگر دورنمای تحولات در عربستان حاکی از سقوط خاندان پادشاهی باشد، ایالات متحده ممکن است خود را برای کنترل حوزه‌های نفتی عربستان سعودی آماده نماید. به علاوه آمریکا می‌تواند کنترل دومین منبع مهم نفت یعنی عراق را برای اهدافی چون تأمین نفت، تنظیم بازار و افزایش یا کاهش عرضه برای قیمت معقول و باثبات به دست گیرد. همچنین عراق از نظر سایر منابع معدنی نیز از عربستان سعودی غنی‌تر است. آن کشور دارای گسترده‌ترین سیستم آب‌های رودخانه‌ای در خاورمیانه است که می‌تواند برای انتقال آب از طریق لوله به دولت‌های دیگر منطقه مورد استفاده قرار گیرد. عراق از نظر جامعه‌شناختی نسبت به عربستان سعودی کمتر بی‌ثبات، متغیر و یا شکننده است. این کشور دارای طبقه سکولار متوسط شهری و فرهنگ

سیاسی نسبتاً مدرن است و همچون عربستان سعودی، از طریق گروه‌های اسلام‌گرا که برای سرنگونی رژیم تلاش می‌کنند، مورد تهدید قرار نمی‌گیرد. تاریخ، گواه است که این کشور بیشتر قابل حکمرانی است و توانایی قابل توجهی برای دفاع از خویش دارد.

اشغال عراق فرصتی را ایجاد کرده است که بر مبنای آن، این کشور کارکرد گذشته عربستان سعودی را برای عرضه نفت، تنظیم بازار، سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی و خرید سلاح‌های آمریکایی، بر عهده گیرد. هدف ایالات متحده، ایجاد کشوری «تحت‌الحمايه» از نوع جدید است که تحت پوشش حکومتی عراقی و متشکل از گروه‌های مختلف باشد. (۲۶) در صورت فروپاشی احتمالی موناشری عربستان سعودی، آمریکا دو گزینه سیاسی در پیش رو خواهد داشت؛ یا حضور نظامی خود را با انتقال پایگاه‌هایش به دیگر مناطق همچون عراق تثبیت می‌کند و یا سیاست دفاع از وضع موجود را با حضور نظامی خود تغییر داده و در عوض، دموکراسی واقعی، آزادسازی واقعی و بازتوزیع ثروت در تمامی دولت‌های منطقه را تشویق می‌نماید. در هر دو صورت، عربستان سعودی دیگر جایگاه گذشته را برای ایالات متحده نخواهد داشت و نقش رهبری را به کشورهای کوچک منطقه واگذار خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

نیاز حکام پادشاهی عربستان به «امنیت» و نیاز قدرت‌های بزرگ خارجی و به ویژه ایالات متحده به «انرژی» باعث شده تا رژیم سعودی پس از شکل‌گیری، به قدرت‌های خارجی به عنوان بزرگترین حامی و ضامن امنیتی خود نگاه کند. این کشور، در فضای پس از جنگ جهانی و به دلیل نیاز امنیتی، روابط خود را با ایالات متحده گسترش داد به طوری که بزرگترین خریدار تسلیحات پیشرفته آمریکا محسوب می‌شود.

در خصوص جایگاه این کشور در سیستم قدرت در خلیج فارس از گذشته تا اکنون، چند نقطه عطف را می‌توان در نظر گرفت؛ اولین نقطه عطف خروج نیروهای انگلیس از منطقه در سال ۱۹۷۱ و اعلام دکترین نیکسون موسوم به سیاست دو ستونی بود که به همراه ایران (زمان شاه)، نقش ژاندارمری (اقتصادی) منطقه را بر عهده گرفت. مهم‌ترین نگرانی امنیتی عربستان سعودی در آن دوره، اتحاد جماهیر شوروی بود. ابعاد این نگرانی با اشغال افغانستان گسترده

شد. تهدید عراق نیز که با اتحاد جماهیر شوروی (سابق) روابط استراتژیکی برقرار کرده بود در درجه دوم اهمیت قرار داشت. این دوره با وقوع انقلاب اسلامی ایران و برکناری یکی از ستون‌های استراتژی آمریکا، به پایان رسید.

در این دوره و به لحاظ امنیتی، حکام سعودی از سیاست صدور انقلاب اسلامی ایران به ویژه در میان جمعیت شیعه عربستان نگران بودند. از طرف دیگر نگرانی از بروز بحران در منابع انرژی منطقه نیز از سوی غرب و به ویژه آمریکا تشدید می‌شد. سیاست «موازنه قوا» در این دوره در دستور کار آمریکا قرار گرفت که با تشکیل شورای همکاری خلیج فارس نمود واقعی یافت. عربستان سعودی به همراه کشورهای کوچک خلیج فارس، نقش مهم این سیاست را نخست در مقابل ایران و سپس در برابر عراق به نمایش گذاشتند. این سیستم پس از فروپاشی نظام دوقطبی و حمله عراق به کویت با اعلام نظم‌نویین جهانی جرج بوش پدر به پایان رسید.

ایالات متحده، با اعلام نظم‌نویین جهانی، حضور حداقلی خود را در اوایل دهه ۱۹۹۰ تغییر داد و با اذعان به ناکارایی موازنه قوا (به خاطر ناکارایی آن در جلوگیری از دو جنگ یعنی جنگ عراق علیه ایران و جنگ عراق علیه کویت)، حضور نظامی گسترده‌ای را در منطقه آغاز کرد. این کشور برای اولین بار موفق شد پایگاه‌های گسترده‌ای در عربستان سعودی ایجاد نماید و موافقت‌نامه‌های دوجانبه و متعدد همکاری نظامی را با اکثر کشورهای کوچک منطقه خلیج فارس به امضا رساند. در سیستم مهار دوجانبه نیاز به حضور مستقیم آمریکا احساس می‌شد. سیاست مهار دوجانبه ایالات متحده، هرچند باعث تضعیف دو کشور مدعی هژمونی در منطقه شد؛ ولی در عمل از رسیدن به اهداف خود ناتوان ماند. علاوه بر آن، حضور نظامی گسترده آمریکا در عربستان سعودی در طول دهه ۱۹۹۰ به همراه اعمال سیاست‌های تشنج‌زدایی ایران در سطح منطقه، موجبات نارضایتی حکام عربستان سعودی از حضور آمریکا را فراهم آورد. حضور آمریکا همراه با این سیاست‌ها به بروز اعتراض و آشوب‌های اجتماعی و افراط‌گرایی اسلامی و ضدغربی انجامید به طوری که مشروعیت حکام پادشاهی را با تهدید مواجه ساخت. گسترش تروریسم و اوج آن یعنی حادثه ۱۱ سپتامبر از مصادیق آن است.

حادثه ۱۱ سپتامبر و بعد از آن وقوع جنگ با عراق باعث تغییر استراتژی آمریکا در منطقه شد. استراتژی جدید نموده‌ای فراوانی داشت که در دستور کار قرار دادن اصلاحات در

کشورهای منطقه و مبارزه با تروریسم از جمله آنهاست. این امر نیز به گسترش نارضایتی حکام سعودی از سیاست‌های آمریکا منجر شده است. پس از انتقادهای متقابل از روابط استراتژیک از هر دو طرف، به نظر می‌رسد که هم‌اکنون ایالات متحده و عربستان سعودی، منافع خود را در آن می‌دانند که حضور ایالات متحده در عربستان به وضعیت قبل از سال ۱۹۹۰ بازگردد. در همین راستا ایالات متحده، شمار زیادی از نیروهای خود را از عربستان خارج ساخته و پایگاه‌های خویش را به سایر کشورهای کوچک منطقه منتقل کرده است. بی‌تردید این امر به منزله از بین رفتن نقش عربستان سعودی در منطقه نیست بلکه آن کشور همچنان تا آینده قابل پیش‌بینی به علت بهره‌مندی از پتانسیل عظیم منابع انرژی و نیز نیاز به تضمین‌های امنیتی، در جایگاه با اهمیتی باقی خواهد ماند. در نتیجه با توجه به اینکه سیستم قبلی قدرت (عراق - ایران، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس) فروپاشیده، می‌توان تصور کرد که سیستم موازنه قدرت متشکل از عراق، کشورهای کوچک منطقه خلیج فارس و عربستان سعودی در مقابل ایران شکل بگیرد؛ با این تفاوت که عراق از کشور دشمن به کشور دوست آمریکا تبدیل خواهد شد. در داخل شورای همکاری خلیج فارس نیز نقش محوری و رهبری دگرگون خواهد شد. یعنی نقش رهبری عربستان سعودی به کشورهای کوچک منطقه انتقال یافته و ایران در این سیستم تنها و مجزا باقی خواهد ماند. سیاست «مهار» ایران تشدید شده و احیاناً به سیاست «حذف» تبدیل خواهد شد. در پایان توصیه می‌شود که ایران با اتخاذ سیاست‌های رئالیستی در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای سعی کند تا از تشکیل این محور بر ضد خود (از جمله از طریق گسترش روابط با عراق، عربستان و دیگر کشورهای منطقه) جلوگیری نماید.

یادداشت‌ها

۱. در این خصوص نگاه کنید به:
Pollack, Kenneth, Securing the Gulf, *Foreign Affairs*, July, August 2003.
۲. در خصوص سیاست در ستونی نیکسون و علل فروپاشی آن نگاه کنید به:
Jasper, Marc, Security Assistance in the Persian Gulf and the Roots of the Nixon Doctrine, in [http: "www. Stormin med.us/ 93/ 9352/ a93543.html"](http://www.Stormin.med.us/93/9352/a93543.html)
۳. در خصوص این استراتژی نگاه کنید به:
ابراهیمی، شهرز، *سیستم جدید قدرت در خلیج فارس*، گزارش راهبردی ۱۳۸۳، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
همچنین نگاه کنید به:
Rathmell, Andrew, and Others, *A New Persian Gulf Security & System*, Santa Monica, Rand, 2003.
۴. در خصوص سیاست مهار دو جانبه نگاه کنید به:
Conry, Barbara, America's Misguided of Dual Containment in the Persian Gulf, [http: www.cato. Org / pubs / fpbriefts / fpb – 033.html](http://www.cato.Org/pubs/fpbriefts/fpb-033.html).
۵. در ارتباط با کمک‌های نظامی و روابط نظامی آمریکا – عربستان نگاه کنید به:
- E.Morris, Mars, Issues of Engagement and the Course Future U.S. Saudi Relations, Post - September 11, Center For Saudi Studies 2002, [www. Morrisx2. com](http://www.Morrisx2.com).
- Relations With the United States U.S. Library of Congress, [http: Reference, allrefer, Cam / Country – guid – study / seudi – arabi](http://Reference.allrefer.Cam/Country-guid-study/seudi-arabi).
۶. نگاه کنید به:
Prados, Alfred B, "Saudi Arabia: Current Issues and Us, Relations", *Congressional Research Service the Library of Congress*, 2003.
7. Ibid.
8. Zunes, Stephen, A time to question the Us role in Saudi Arabia, May 20, 2003, [www. Commondremns. org](http://www.Commondremns.org).
۹. در خصوص شروع همکاری‌های نظامی و امنیتی آمریکا – عربستان سعودی از آغاز جنگ سرد نگاه کنید به:
Saudi Arabia: Cooperation with the United States, December 1992, The library of Congress country studies, [www. Saudi – united states Relations. org](http://www.Saudi-unitedstatesRelations.org).
10. Saudi Arabia table of contents, [http://Countrystudies. us / Saudi – Arabia / 1.htm](http://Countrystudies.us/Saudi-Arabia/1.htm).
11. Issues of Engagement and the Course Future U.S. Saudi Relations, op. cit,
12. Ibid.
13. Ibid
14. Saudi Arabia, Regional Security, *Library of Congress Country Studies*, [http:// Lcweb 2.loc.gov/cgi- bin/query/rfrd/cstdy](http://Lcweb2.loc.gov/cgi-bin/query/rfrd/cstdy).

15. Ibid

16. Ibid

17. Ibid

۱۸. برای آگاهی بیشتر نک:

هینوش، ریموند، *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، علی گل محمدی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، زمستان ۱۳۸۲.

19. S.yaphe, Judith "Gulf security perceptions and strategies" in Richard P. Sokolsky (ed), *The United States and the Persian Gulf; Reshaping Security Strategy for the Post – Containment Era*, The Institute for National strategic studies (INSS), 2003. p. 37.

20. Ibid, p. 39.

۲۱. در خصوص ریشه‌های کنونی و موضوعات مورد اختلافات بین عربستان و آمریکا نگاه کنید به:

"Saudi Arabia: Current Issues and USRelations", op.cit.

22. <http://www.Washingtonintitute.org/pubs/exec/newpillarexec.htm>.

23. Gause, Gregory, "The Approaching turning point the future U.S. relations with the Gulf States", *Analysis Paper*, No.2, May 2003.

24. Ibid

25. Ibid